

انتشارات رسمی انصار امام مہدی علیہ السلام

# مشابہات

(جلد ۱)

سید احمد الحسن علیہ السلام

گردآوری و تنظیم

هیأت علمی انصار امام مہدی علیہ السلام

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام

## جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک

متشابهات (جلد ۱)	نام کتاب
احمد الحسن <small>علیه السلام</small>	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>	مترجم
دوم	نوبت انتشار
۱۳۹۵	تاریخ انتشار
۱۰۷/۲/۱	کد کتاب
دوم	ویرایش ترجمه

---

سید احمد الحسن علیه السلام به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

[www.almahdyoon.co](http://www.almahdyoon.co)

[www.almahdyoon.co/ir](http://www.almahdyoon.co/ir)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تقدیم

تقدیم به پدرم و آقایم و مولایم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

تقدیم به تو ای عزیز...

تقدیم به تو ای مظلومی که حقش غصب شد...

تقدیم به تو ای آن که حاملانی برای علمت نیافتی...

تقدیم به تو ای آن که گفתי بدین سان علم با مرگ اهلش می‌میرد...

تقدیم به تو ای آن که گفתי: به خدا سوگند اگر کرسی برایم فراهم شود، بر آن تکیه می‌زنم

و اهل انجیل را با انجیل‌شان....

و اهل تورات را با تورات‌شان...

و اهل فرقان را با فرقان‌شان...

پاسخ می‌گویم.

این سرمایه و بضاعت اندک را به شما هدیه می‌کنم...

پس پیمانہ ما را کامل کن و بر ما تصدقی فرما...

که تو صدقه‌دهندگان را دوست می‌داری.

## پیش‌گفتار

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس خداوند یکتای بی‌همتا و بی‌نیاز از همه چیز، خداوندی که نه می‌زاید و نه زاده شده و نه کسی لیاقت همتایی با او را دارد.

حمد و سپاس خداوندی که خلق را آفرید و برای آن‌ها پیامبرانی فرستاد و علم را در کتاب‌های آسمانی به عنوان دلیلی بر آنان قرار داد. پس کسانی که نیت پاک و زلال داشتند و همت و تلاش خود را برای شناسایی حق گماشتند آنان را شناخت.

حمد و سپاس خداوندی که علم کتاب را مخصوص کسانی قرار داد که آنان را از هر کژی مبرا ساخت و پاک و پاکیزه نمود. و برای کسانی که به ناحق جای آنان بنشینند آتش دوزخ را قرارگاه او نهاد، تا در آن نکوهیده بماند.

سپاس خدایی را که محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) را وسیله‌ای برای کسب رضایتش قرار داد و در غیر از آن‌ها راه نجاتی قرار نداد. سپاس خدایی را که ولایت آن‌ها را همان کار نیکی قرار داده است که با داشتن آن، گناه، زبانی نمی‌رساند و انکار آن‌ها را همان گناهی قرار داده است که با وجود آن، کار نیک، سودی نمی‌بخشد.

سپاس خدایی را که آن‌ها را ترجمان کتاب (قرآن) قرار داد و قرآن را بدون آنان دروازه‌ای بسته معرفی کرد پس آن‌ها عدل و ترجمان قرآن هستند، جانشینان پیامبر و دعوت‌کنندگان به سویش، پناهگاه بندگان، روشنایی تاریکی‌ها و مردان کارزارها؛ هر کس از آن‌ها فاصله گیرد، ترازوی اعمالش سبک خواهد شد.

پروردگارا! بر آن‌ها درود فرست تا هر زمان که آفتاب طلوع و غروب کند، و هر جا که باد بوزد و ساکن گردد. بار پروردگارا! بر آن‌ها درود فرست به شمارِ شن‌زارهای خشکی و قطرات باران و به عددِ برگ‌های درختان و هر آنچه خشکی و دریا در بر گرفته است.

پروردگارا! به تعداد جان‌های خلاق، چه ناطق و چه غیرناطق، بر آن‌ها درود فرست؛ درودی دائمی و فزاینده که آغازش، ادامه‌دار باشد و انجامش، پایان نپذیرد، و آن را ذخیره‌ای برای ما قرار ده، در آن روز که تو را ملاقات می‌کنیم؛ روزی که نه مال سودی می‌دهد و نه فرزندان، مگر کسی که با ولایت آن‌ها و کفر به ولایت غیر آن‌ها نزد تو بیاید. پروردگارا! تمام درود خود را بر جدشان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر جانشینان به حق او بفرست و بین ما و آن‌ها هرگز و هیچ زمان حد فاصلی قرار نده به مهربانیت ای مهربان‌ترین مهربانان!

خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>(۱)</sup> (او همان کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد بعضی از آیه‌هایش محکم‌اند، این آیه‌ها ام‌الکتاب می‌باشند، و بعضی آیه‌ها، متشابه‌اند. آن‌ها که در دل‌شان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل، از متشابهات پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل آن را جز خداوند نمی‌داند، و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه از جانب

پروردگار ما است، و جز خردمندان پند نمی گیرند).

همچنین حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) فرمودند کسی جز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان از خاندان ایشان (علیهم السلام) به تشابهات قرآن آگاه نیست؛ و کسی قرآن را نمی داند مگر از راه و دروازه آن‌ها.

از حضرت امام باقر (علیه السلام) نقل شده که می فرمایند: «ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل آن را می دانیم.»<sup>(۱)</sup>

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «راسخان در علم، امیر المؤمنین (علیه السلام) و ائمه از فرزندان ایشان (علیهم السلام) می باشند.»<sup>(۲)</sup>

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که در مورد این سخن خداوند متعال ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾<sup>(۳)</sup> (و حال آن که اگر در آن به پیامبر و اولیای امر خود رجوع می کردند، حقیقت امر را از آنان درمی یافتند) فرمود: «آن‌ها، ائمه‌ی معصوم (علیهم السلام) می باشند.»<sup>(۴)</sup>

احادیث فراوانی در این باره وجود دارد. و از آن‌ها روشن می شود که تفسیر یا تأویل متشابه قرآن، علمی است که به ائمه از اوصیای پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا روز قیامت اختصاص داده شده است و به هیچ وجه نزد غیر آن‌ها پیدا نخواهد شد؛ مگر اینکه از آن‌ها (علیهم السلام) گرفته شده باشد.

قرآن در نظر ائمه (علیهم السلام) به طور کامل، محکم است و برای آن‌ها متشابهی وجود

۱ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

۲ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۷۹.

۳ - نسا: ۸۳.

۴ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۲۰۰.

ندارد؛ چرا که متشابه، چیزی است که برای صاحبش مشتبه می‌شود و حال آن که قرآن بر اهل بیت (علیهم‌السلام) مشتبه نیست؛ چرا که اینان (علیهم‌السلام)، ترجمان قرآن پس از حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌باشند.

از هروله بن حمزه از امام صادق (علیه‌السلام) روایت شده است: شنیدم می‌فرماید: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾<sup>(۱)</sup> (بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینه‌ی اهل دانش جای دارد و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی‌کنند) و فرمود: «آن‌ها، به طور خاص، ائمه می‌باشند.»<sup>(۲)</sup>

برید بن معاویه از امام باقر (علیه‌السلام) روایت می‌کند: به حضرت عرض کردم: در خصوص این سخن خداوند: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾<sup>(۳)</sup> (بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینه‌ی اهل دانش جای دارد و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی‌کنند)، آیا شما، آن‌ها هستید؟ فرمود: «چه کسی غیر از ما می‌تواند باشد؟!»<sup>(۴)</sup>

بنابراین برای ائمه (علیهم‌السلام) قرآن به طور کامل آیاتِ بیّنات است و در آن، متشابه یافت نمی‌شود و از همین رو تفسیر قرآن، به ائمه (علیهم‌السلام) منحصر و محدود شده است؛ چرا که غیر آن‌ها متشابه قرآن را نمی‌شناسد و تأویلش را درک نمی‌کند و «فاقد چیزی نمی‌تواند دهنده‌ی آن باشد.» ائمه (علیهم‌السلام) بارها از این حقیقت در روایات‌شان پرده برداشته‌اند و از تفسیر قرآن به رأی و نظر شخصی برحذر داشته و بیان فرموده‌اند که

۱ - عنکیوت: ۴۹.

۲ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۸۰.

۳ - عنکیوت: ۴۹.

۴ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.



کلام خداوند متعال به کلام بشر شبیه نیست و نمی‌توان برای فهم آن از قیاس استفاده نمود. برای روشن شدن بیشتر مسئله در این خصوص به برخی از کلام آل محمد علیهم السلام مراجعه می‌نماییم:

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: « همانا خداوند متعال حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کرد و نبوت را با او خاتمه داد و بعد از او هیچ پیامبری نخواهد بود و کتابی را بر ایشان نازل کرد و کتاب‌های آسمانی را با آن خاتمه داد و بعد از او هیچ کتابی نخواهد آمد ... تا این که فرمودند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرآن کریم را به وسیله‌ی جانشینان خود پرچمی برافراشته قرار داد. پس آنان را برای آدمیان منصوب کرد و آنان را بر اهل هر زمانی شاهد تعیین نمودند. لیکن مردم آن‌ها را ترک کردند. و عده‌ای که خود را برای ولایت مردم معرفی کردند در برابر آن‌ها ایستادند و علم خود را در این باره درخواست کردند. و آن مدعیان، آیات قرآن کریم را بر ضد هم تفسیر کردند. و با منسوخ احتجاج نمودند در حالی که گمان می‌کردند آن ناسخ قرآن است و با خاص احتجاج کردند در حالی که گمان می‌کردند آن عام قرآن کریم است. با اول آیه احتجاج می‌کردند و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تأویل آن را ترک می‌نمودند. و به آنچه که صحبت را شروع یا ختم می‌نماید نگاه نمی‌کردند. و موارد و مصادر آن را نمی‌دانستند. زیرا آن را از غیر اهلش برداشتند. پس خود را گمراه کردند و غیر خود را به هلاکت رساندند.»

سپس ایشان علیهم السلام سخنی طولانی در تقسیم‌بندی قرآن به تقسیمات و فنون و وجوه مختلف بیان فرمود که بالغ بر یکصد و ده نکته می‌شود؛ تا اینکه فرمودند: «و این دلیل آشکاری است بر اینکه کلام باری تعالی شبیه کلام مخلوقات نیست همان‌طور که کارهای خداوند شبیه اعمال بندگان نیست. به همین دلیل و دلایل

مشابه آن است که جوهر و معنی حقیقی تفسیر کلام خداوند را کسی نمی‌داند مگر پیامبرش و اوصیای او (علیهم‌السلام)....» تا اینکه می‌گوید: از ایشان (علیهم‌السلام) از تفسیر محکم کتاب خداوند سوال کردند. فرمود: «اما محکم، چیزی است که هیچ چیز دیگری آن را نسخ نمی‌کند، مصداق این سخن خداوند عزوجل که: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾»<sup>(۱)</sup> (او همان کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه‌های محکماتند، این آیه‌ها امّ الکتاب می‌باشند، و بعضی آیه‌ها، متشابهاتند). مردم فقط در متشابه هلاک شدند؛ چرا که بر معنای آن توقف نمودند و حقیقتش را درک نکردند، پس بر اساس نظر شخصی‌شان، تأویلی برایش قرار دادند و به این ترتیب از سؤال نمودن از جانشینان پیامبر، خود را بی‌نیاز دیدند و سخن پیامبرشان را پشت سر افکندند.... تا انتهای حدیث».<sup>(۲)</sup>

جابر بن یزید می‌گوید: از امام باقر (علیه‌السلام) درباره چیزی از تفسیر قرآن کریم سؤال کردم. ایشان (علیه‌السلام) پاسخ را دادند. سپس از ایشان (علیه‌السلام) دوباره همان مسئله را سؤال نمودم و پاسخ دیگری فرمودند. عرض کردم در این مورد پاسخی غیر از این به بنده فرموده بودی! ایشان (علیه‌السلام) فرمودند: «ای جابر! قرآن باطنی دارد (و باطنش نیز باطنی) و همچنین قرآن ظاهری دارد و برای ظاهرش نیز ظاهری. ای جابر! هیچ چیز دیگری چون تفسیر قرآن دورتر از عقل‌های مردمان نیست؛ ابتدای آیه‌ای از قرآن در خصوص چیزی است و انتهایش در خصوص چیز دیگری، و قرآن، کلامی است متصل و بر

۱ - آل عمران: ۷.

۲ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۲۰۰.

وجوهی متعدد قرار دارد».<sup>(۱)</sup>

علی بن خنیس می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) در نامه‌ای فرمود: «و اما آنچه در مورد قرآن سؤال کردی، این نیز از ذهنیات ناهماهنگ و ناسازگار تو است؛ زیرا قرآن آن گونه که گفتی نیست و معنای هر آنچه شنیده‌ای، بر خلاف رأی و نظر تو است. جز این نیست که قرآن مثل‌هایی برای اهل دانش است و نه غیر آن‌ها؛ برای گروهی که قرآن را چنان که شایسته‌اش است تلاوت می‌کنند؛ آن‌ها کسانی هستند که به قرآن ایمان می‌آورند و آن را می‌شناسند. اما بر غیر آنان، قرآن سخت و مشکل و از دسترس دل‌هاشان به دور است. از همین رو است که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: به راستی که هیچ چیزی نسبت به تفسیر قرآن دورتر از دل‌های این قبیل اشخاص نیست. در این خصوص، همه‌ی مردم جز آنکه خداوند بخواهد، سرگردانند و جز این نیست که خدا با پوشاندن مطالب قرآن خواسته است تا مردم به باب و راه او برسند و او را بپرستند و از راه قرآن به فرمان‌برداری از برپادارندگان کتاب (قرآن) و گویندگان فرمان او برسند و آنچه از قرآن که به فهمش نیازمندان را از آنان جویا شوند نه از خود. سپس فرمود: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولیای امر خود رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان درمی‌یافتند). ولی از غیر آنان، هرگز آن را نمی‌فهمند و چنین چیزی یافت نمی‌شود. حال فهمیدی اینکه همه‌ی مردم اولیای امر باشند، شدنی نیست؛ چرا که در این صورت کسی باقی نمی‌ماند که آن‌ها بر او امارت داشته باشند و امر و نهی خداوند را به او برسانند. پس خداوند اولیا را خواص قرار داد تا دیگران به آن‌ها اقتدا کنند؛ این را

درک کن، ان شاء الله، و تو را هشدار می‌دهم و هشدار می‌دهم از اینکه قرآن را با رأی و نظر خودت بخوانی چرا که مردم در دانش آن مانند سایر موارد، مشترک و همگون نیستند و بر تأویل آن توانایی ندارند، مگر از مرز و راهی که خدا برای آن قرار داده است. پس بفهم، ان شاء الله و امور را از جایگاه خودشان طلب کن، ان شاء الله»<sup>(۱)</sup>

ائمه علیهم‌السلام تکلیف امت در برابر قرآن و آنچه بر عهده‌شان است و آنچه متعلق به آن‌ها است را بیان فرموده‌اند:

سعد بن طریف از امام باقر علیه‌السلام در کلامی که با عمرو بن عبید داشت، نقل می‌کند که امام علیه‌السلام فرمود: «در خصوص این فرموده‌ی خداوند: ﴿وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾<sup>(۲)</sup> (که هر کس خشم من به او رسد، در آتش افتد). بر مردم است که قرآن را آن گونه که نازل شده است قرائت کنند و ای عمرو، اگر نیاز به تفسیر آن داشتند، هدایت از طریق ما و به سوی ما است»<sup>(۳)</sup>.

امام علی علیه‌السلام فرمودند: «از خدا بترسید و مردم را به آنچه نمی‌دانید فتوا ندهید»... تا اینکه گفتند: در مورد آنچه در مصحف به ما خبر رسیده است چه کنیم؟ فرمود: «در این خصوص از علمای آل محمد علیهم‌السلام پرسیده می‌شود»<sup>(۴)</sup>.

از ابو بصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «هرکس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند، اگر درست تفسیر نماید پاداشی نمی‌گیرد و اگر اشتباه نماید به

۱ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۰.

۲ - طه: ۸۱.

۳ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۲۰۰.

۴ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۸۶.

دورتر از آسمان می افتد».<sup>(۱)</sup>

موسی بن عقبه می گوید: معاویه به امام حسین (علیه السلام) دستور داد بالای منبر رود و خطبه بخواند. امام (علیه السلام) خداوند را حمد و ثنا نمود و سپس فرمود: «ما حزب پیروز پروردگار هستیم و عترت نزدیک پیامبر او و یکی از دو ثقلی هستیم که پیامبر آن را یاور قرآن معرفی نمود؛ قرآنی که شرح هر چیزی در آن وجود دارد، باطل در آن راه ندارد، نه از پشت سر و نه از پیش رویش. تفسیر آن به ما محوّل شده است و در تأویل آن شک و تردید نداریم، بلکه حقایق آن را دنبال می کنیم. پس، از ما اطاعت کنید؛ چرا که اطاعت از ما واجب است؛ زیرا با اطاعت از خداوند و رسولش قرین گشته است. خداوند متعال می فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾<sup>(۲)</sup> (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولو الامرتان فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید، به خدا و پیامبر رجوع کنید) و همچنین ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولو الامرشان رجوع می کردند، حقیقت امر را از آنان درمی یافتند)....<sup>(۳)</sup>

همچنین ملاحظه می کنیم که چگونه ائمه (علیهم السلام) افرادی چون ابوحنیفه که مردم را فتوا می دادند و قرآن را به رأی خویش تفسیر می کردند، منع نموده‌اند:

شعیب بن انس از برخی یاران امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: «نزد امام صادق (علیه السلام)

۱ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۱۸ ص ۱۴۹.

۲ - نساء: ۵۹.

۳ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۵.

بودم هنگامی که جوانی از اهل کِنده بر او وارد شد و از او درباره‌ی مسئله‌ای سؤال کرد و امام (علیه السلام) به او جواب داد. جوان و مسئله را شناختم. به سوی کوفه حرکت کردم و بر ابوحنیفه وارد شدم. همان جوان را دیدم که در مورد همان مسئله از او سؤال می‌نمود. او جواب را خلاف جواب حضرت امام صادق (علیه السلام) به او داد. از جا برخاستم و به او گفتم: وای بر تو ای اباحنیفه! من سال گذشته در حج بودم و نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم تا به او سلامی کنم و همین جوان را دیدم که همین مسئله را از او سؤال می‌نمود و او بر خلاف آنچه تو به او جواب دادی، پاسخش را داد. ابوحنیفه گفت: جعفر بن محمد چه می‌داند؟! من از او دانترم. من ناقلان حدیث را ملاقات کردم و از زبان آن‌ها شنیدم ولی جعفر بن محمد را کتاب‌هایی است. پیش خود گفتم: به خدا سوگند به حج می‌روم حتی اگر سینه‌خیز باشد. در پی حج بودم که موقعیتی پیش آمد و به حج و نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم و ماجرا را برایش تعریف نمودم. ایشان خندیدند و فرمود: «لعنت خدا بر او باد! ولی در مورد این سخن او که من مردی هستم که کتاب‌هایی دارم، راست گفته است؛ من کتاب‌های ابراهیم و موسی را خوانده‌ام» به ایشان عرض کردم: و چه کسی مثل این کتاب‌ها را دارد؟

او ادامه می‌دهد: کسی در خانه را کوبید و در این حین، گروهی از یارانش نزدش بودند. به غلامش فرمود: «ببین چه کسی پشت در است؟» غلام برگشت و عرض کرد: ابوحنیفه است. فرمود: «او را وارد کن». او وارد شد و سلام کرد و حضرت جواب سلام او را داد. سپس گفت: خدا تو را به صلاح آورد، اجازه می‌دهید بنده بنشینم؟ امام (علیه السلام) رو به اصحابش نمود و با آن‌ها صحبت می‌کرد و به او توجّهی نمی‌نمود. سپس دوباره و سه باره عرض کرد و امام (علیه السلام) توجّهی به او نمی‌کرد. ابوحنیفه بدون اجازه

نشست. وقتی امام (علیه السلام) فهمید که ابو حنیفه نشسته است رو به سوی او برگرداند و فرمود: «ابوحنیفه کجا است؟» او گفت: من خودم هستم خدا تو را عاقبت به خیر کند. امام (علیه السلام) فرمود: «آیا تو فقیه اهل عراق هستی؟» عرض کرد: آری. امام (علیه السلام) فرمود: «بر اساس چه چیزی به آن‌ها فتوا می‌دهی؟» عرض کرد: با کتاب خداوند و سنت پیامبرش. امام (علیه السلام) فرمود: «ای اباحنیفه! آیا قرآن را آن گونه که باید، می‌شناسی و ناسخ و منسوخش را می‌دانی؟». گفت: آری. امام (علیه السلام) فرمود: «ای ابا حنیفه! ادعای علمی را نمودی. وای بر تو! خداوند این علم را نزد کسی جز اهل کتاب که خداوند آن را بر آن‌ها نازل کرد قرار نداد. وای بر تو! و این علم جز نزد افراد خاصی از فرزندان پیامبر ما (صلی الله علیه و آله) نزد کس دیگری نیست و خداوند حرفی از کتابش را به تو ارث نداده است. اگر این گونه هستی که ادعا می‌کنی - که هرگز نیستی- از این سخن خداوند عزوجل ﴿سَيُرَوُّ فِيهَا لَيْالِيَّ وَ أَيَّامًا آمِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (در آن راه‌ها ایمن از گزند، شب‌ها و روزها سفر کنید) مرا خبر ده که کدام قسمت از زمین است؟ عرض کرد: من آن را سرزمین مابین مکه و مدینه به شمار می‌آورم. امام (علیه السلام) رو به اصحابش نمود و فرمود: «شما می‌دانید که راه را بر مردم در بین مکه و مدینه قطع می‌کنند و دارایی آن‌ها برده می‌شود و حتی امنیت جانی هم ندارند و کشته می‌شوند». اصحاب گفتند: این گونه است. ابو حنیفه ساکت شد. امام (علیه السلام) فرمود: «ای ابا حنیفه! در مورد این سخن خداوند عزوجل ﴿مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾<sup>(۲)</sup> (هر که به آن داخل شود، ایمن است) مرا باخبر نما که کدام نقطه از زمین است؟». عرض کرد: کعبه است. امام (علیه السلام) فرمود: «می‌دانی

۱ - سبأ: ۱۸.

۲ - آل عمران: ۹۷.

هنگامی که حجاج بن یوسف منجیق را به سمت ابن زبیر قرار داد و او را در کعبه به قتل رسانید؛ آیا او در آنجا ایمن بود؟» ابو حنیفه ساکت ماند. سپس امام (علیه السلام) فرمود: «ای ابا حنیفه! اگر بر تو چیزی وارد شود که در کتاب خدا نباشد و همچنین در سنت و اخبار درباره اش نیامده باشد، چه می کنی؟» گفت: خدا تو را عاقبت بخیر کند قیاس می نمایم و به رأی و نظر خود عمل می کنم. امام (علیه السلام) فرمود: «ای ابا حنیفه! اولین کسی که قیاس نمود ابلیس ملعون بود که در برابر خداوند متعال قیاس کرد و گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ (من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل)» ابو حنیفه ساکت شد. سپس امام (علیه السلام) فرمود: «ای ابا حنیفه! کدام یک پلیدتر است: ادرار یا جنابت؟» گفت: ادرار. امام (علیه السلام) فرمود: «مردم از جنابت غسل می کنند و از ادرار خیر». ابوحنیفه ساکت شد. امام (علیه السلام) فرمودند: «کدام یک برتر است: نماز یا روزه؟» گفت: نماز. امام (علیه السلام) فرمود:

«پس چرا زن حائض روزه اش را قضا می کند و نمازش را خیر؟» ابو حنیفه ساکت

ماند.... تا پایان حدیث.<sup>(۱)</sup>

از زید شحام روایت شده است که گفت: قتاده بن دعامه بر امام باقر (علیه السلام) وارد شد. امام (علیه السلام) فرمود: «ای قتاده! آیا تو فقیه اهل بصره هستی؟» قتاده عرض کرد: این چنین می پندارند. امام باقر (علیه السلام) فرمود: «شنیده ام قرآن تفسیر می کنی؟» قتاده گفت: بله. امام (علیه السلام) فرمود: «اگر تو آن را با علم تفسیر می کنی پس تو، همانی و من از تو می پرسم؟» .... تا اینکه امام (علیه السلام) فرمود: «وای بر تو ای قتاده! اگر تو قرآن را فقط با نظر خودت تفسیر نمودی، خود هلاک شدی و دیگران را به هلاکت افکندی، و اگر آن



را از ناقلان حدیث تفسیر نمودی خود را هلاک کردی و دیگران را به هلاکت رساندی. ای وای بر تو ای قتاده! قرآن را فقط کسی می‌داند که بر او نازل شده است»<sup>(۱)</sup>.

عبد الرحمن سلمی نقل می‌کند که امام علی (علیه السلام) بر یک قاضی گذر کرد. به او فرمود: «آیا ناسخ را از منسوخ می‌شناسی؟» عرض کرد: خیر. امام (علیه السلام) فرمودند: «هلاک شدی و دیگران را به هلاکت افکندی. تأویل هر حرف قرآن بر صورت‌های مختلف است»<sup>(۲)</sup>.

ابو صلت هروی از امام رضا (علیه السلام) نقل می‌کند که در حدیثی به ابن جهم فرمود: «تقوای الهی پیشه کن و کتاب خدا را به رأی خود تأویل ننما که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ﴾ (تأویل آن را جز خدا و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند، نمی‌دانند)»<sup>(۳)</sup>.

از این داستان‌ها و روایاتی که پیش از آن گذشت، این یقین حاصل می‌شود که اگر شخصی جزو افرادی که محکم قرآن را از متشابه آن و ناسخ آن را از منسوخش می‌دانند نباشد، نمی‌تواند برای مردم فتوا دهد یا قرآن را به رأی خویش تفسیر نماید، و این علم، مختص ذریه‌ی معصوم است؛ همان جانشینان پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا روز قیامت؛ ائمه و مهدیین (علیهم السلام).

از جمله حکمت‌های اختصاص داشتن علم متشابه قرآن به حجّت‌های معصوم،

۱ - وسایل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۸۵.

۲ - وسایل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۲.

۳ - وسایل الشیعه (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۴.

شناختن معصوم و ضرورت به فرمان برداری از او است؛ از آن رو که غیر از او باب دیگری برای شناخت قرآن نمی باشد و نیز به آن جهت که هر کسی که قال و قیلی دارد، ادعای امامت نکند؛ چرا که هر کس چنین کند، خود را میان دریاهایی از امواج پر تلاطم خواهد یافت و تناقض و آشفتگی او در تفسیر قرآن چون آتشی برای کسی که قلبی برای فهمیدن دارد، آشکار خواهد شد.

در احتجاج امیر المؤمنین (علیه السلام) بر کافری آمده است که از او در مورد آیات متشابهی از قرآن سؤال کرد و امام (علیه السلام) پاسخش را داد تا اینکه فرمود: «خداوند برای علم، اهلی قرار داد و با این سخن خود اطاعت از آن ها را بر بندگان واجب فرمود: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید و همچنین از اولی الامر تان) و با این سخن خود: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولو الامر شان رجوع می کردند، حقیقت امر را از آنان درمی یافتند) و همچنین ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (از خدا بترسید و همراه با راست گویان باشید) و همچنین با این آیه ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (در حالی که تأویل آن را جز خداوند و آنان که قدم در دانش استوار کرده اند نمی دانند) و با این سخن ﴿وَأُتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ (و از درها به خانه ها درآیید) و منظور از خانه ها، خانه های علم است که به اوصیا سپرده شد و درهای آن نیز اوصیای آن ها می باشند؛ بنابراین هر عملی که از مسیری غیر از این برگزیدگان و ولایت و حدود و شرایع و سنت ها و معالم دین آن ها انجام نشود، مردود و غیر قابل قبول است و اهل آن در جایگاه کفر می باشند حتی اگر صفت ایمان بر آن ها اطلاق گردد... سپس خداوند کلام خود را به سه دسته

تقسیم نمود: قسمتی از آن را طوری قرار داد که عالم و جاهل از آن اطلاع دارند، و قسمتی دیگر از آن را جز کسی که ذهن خود را پاک کرده و حسّش را لطیف و انتخابش را صحیح نگه داشته باشد، همان کسانی که خداوند سینه‌شان را برای قبول کردن اسلام گشود، درک نمی‌کند و قسمتی دیگر که غیر از خدا و ملائکه و استواران در علم، کسی دیگر از آن اطلاع ندارد. خداوند متعال فقط به این جهت این تقسیمات را ایجاد نمود تا اهل باطلی که بر میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله) مسلط شدند نتوانند ادعای چنین علمی را نمایند؛ خداوند این علم را در آن‌ها قرار نداد، تا مجبور شوند به سوی ولیّ امرشان که با تکبّر از اطاعتش روی‌گردان شدند، رو کنند...»<sup>(۱)</sup>

روایت شده است که برای قرآن در هر زمان، تأویلی است و کسی این تأویل را نمی‌داند مگر امام حجّت منصوب شده از جانب خداوند متعال:

اسحاق بن عمّار می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «قرآن را تأویلی است که برخی از آن آمده و برخی از تأویل آن هنوز محقق نگشته است، پس هرگاه تأویل آن در زمان هر امامی محقق شود امام آن زمان، آن تأویل را می‌داند».<sup>(۲)</sup>

از اینجا معلوم می‌شود که تأویل قرآن و شناخت محکم از متشابه، ویژه‌ی امام معصوم از اوصیای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است و امکان ندارد کسی غیر از ایشان آن را بداند.

همچنین، از این روایت معلوم می‌گردد که تأویل قرآن در عصر ظهور را فقط امام مهدی (علیه السلام) یا کسی که به طور مستقیم با او در ارتباط است و این علم را از آن

۱ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۷۲ ص ۱۹۴.

۲ - وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۶.

حضرت علیه السلام به دست آورده است می‌داند و به این ترتیب درمی‌یابیم که امام مهدی علیه السلام یا کسی که مرتبط با او است، از طریق به خاموشی کشاندن تمام علماء در معرفت و شناخت علم متشابه قرآن و استوار ساختن آن، شناخته می‌شود؛ همان گونه که اجداد ایشان امامت‌شان را از طریق همین علم که خاص و ویژه‌ی آن‌ها است، به اثبات رسانیدند.

پس بر متصدیان و کسانی که ادعای مرجعیت دارند لازم است با سید احمدالحسن در خصوص این علم مقدس به بحث پردازند. اگر آن‌ها از این عمل ناتوان باشند یا این دعوت را اجابت نکنند، حقانیت سید احمدالحسن اثبات می‌شود؛ اینکه او وصی و فرستاده‌ی امام مهدی علیه السلام است؛ چرا که همان‌طور که روایات متواتر تصریح کرده‌اند، این علم فقط نزد اوصیای حضرت محمد صلی الله علیه و آله یافت می‌شود.

والحمد لله رب العالمین، و الصلاة و السلام علی محمد و آله الائمه و المهديین.

شیخ ناظم العقیلی

۱۴۲۹ هـ ق

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان کننده‌ی کشتی (وجود)، مُسَخَّر کننده‌ی بادهای، شکافنده‌ی سپیده‌ی صبح، حکم‌فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است. سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می‌غرند و زمین و آبادکنندگان می‌لرزند و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه‌ور است موج می‌زنند.

بار خدا یا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ کشتی روان در اقیانوس‌های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود. کسی که از آن‌ها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آن‌ها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آن‌ها، ملحق به آن‌ها است.



**پرسش ۱:** خدا را با خدا بشناس، یعنی چه؟<sup>(۱)</sup>

**پاسخ:**

یعنی خداوند سبحان و متعال را با خدای در خلق بشناس و او، همان امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد. ایشان که سلام و صلوات پروردگرم بر او باد، تجلی و ظهور خدا در خلق است؛ یعنی تجلی و ظهور شهر کمالات الهی در خلق.

و به عبارت دیگر: تجلی و ظهور نام‌های خدای سبحان در خلق می‌باشد. ایشان که صلوات پروردگرم بر او باد، همان وجه خداوند سبحان و متعال است که با آن رو به سوی خَلْقش می‌کند؛ پس هر که بخواهد خدای سبحان را بشناسد، ناگزیر باید امام مهدی (علیه السلام) را بشناسد.<sup>(۲)</sup>

---

۱- به نظر می‌رسد این پرسش از این گفتار امیر المؤمنین (علیه السلام) ناشی شده باشد: «خداوند را با خدا بشناس، و فرستاده را با رسالت، و اولی الامر را با امر به معروف و عدل و احسان». کافی: ج ۱ ص ۸۵؛ توحید شیخ صدوق: ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۲- این، همان چیزی است که از ایشان (علیه السلام) در احادیث‌شان روایت شده است. در زیارت جامعه‌ی کبیره آمده است: «... مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ بِكُمْ يُبَيِّنُ اللَّهُ الْكُذِبَ وَ يَكُمُ يُبَاعِدُ اللَّهُ الزَّمَانَ الْكَلْبَ...» (....) هر که خدا را خواست، از شما شروع کرد، خدا به وسیله‌ی شما دروغ را آشکار کند، و خدا به خاطر شما دور نماید روزگار گزنده را...». برید بن عجلی می‌گوید: شنیدم ابوجعفر (علیه السلام) می‌فرماید: «با ما خداوند پرستیده شد، با ما خداوند شناخته شد و با ما به یکتایی خداوند تبارک و تعالی ایمان آورده شد و محمد، حجاب خداوند تبارک و تعالی می‌باشد...». کافی: ج ۱ ص ۱۴۵.

**پرسش ۲:** چرا ابراهیم علیه السلام فقط ستاره و ماه و خورشید را دید؟

**پاسخ:**

خورشید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، و ماه، امام علی علیه السلام<sup>(۱)</sup> و ستاره، امام مهدی علیه السلام می‌باشد.<sup>(۲)</sup>

۱- از ابو بصیر نقل شده است: از ابو عبدالله علیه السلام در مورد این سخن خداوند متعال ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ (سوگند به خورشید و برآمدن آفتابش) سؤال کردم. فرمود: «خورشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند با او دین مردم را برایشان واضح می‌گرداند». عرض کردم: ﴿وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا﴾ (و سوگند به ماه چون از پی آن برآید). فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام است». عرض کردم: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَاءَهَا﴾ (و سوگند به روز چون آن را روشن کند). فرمود: «منظور امام از نسل فاطمه علیها السلام است که از دین رسول خدا پرسیده می‌شود و برای کسی که پرسیده است، روشن می‌کند، و خداوند حکایت می‌کند: ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا﴾ (و سوگند به روز چون آن را روشن کند)». عرض کردم: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ (و سوگند به شب چون فرو پوشدش). فرمود: «منظور امامان جور و ستم هستند؛ کسانی که به جای آل محمد علیهم السلام مستبدانه حکومت کردند و بر جایگاهی که آل رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن سزاوارتر بودند، تکیه زدند و دین رسول خدا صلی الله علیه و آله را با ظلم و ستم پوشانیدند و این همان سخن خداوند متعال است که ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ (و سوگند به شب چون فرو پوشدش)» و فرمود: «ظلم آن‌ها نور روز را پوشانید...». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۷۰. از ابن عباس روایت شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَثَلٌ مِّنْ بَيْنِ شَمَا مِثْلِ خورشید و مَثَلٌ عَلِيٌّ، مانند ماه است. هنگامی خورشید پنهان شد، با ماه هدایت جویید». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۷۶.

۲- اگر امام مهدی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی و فاطمه‌ی زهرا و حسن و حسین علیهم السلام... مقارنه شود، چون ستاره‌ای درخشان می‌باشد. از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم پروردگارم به من وحی فرمود... تا اینکه فرمود: خدای عزوجل فرمود: سر بلند کن. سر بلند کردم و ناگاه انوار علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و «ح م د» بن



خورشید و ماه و ستاره در ملکوت، تجلی خدا در خلق می‌باشند و به همین دلیل امر بر ابراهیم (علیه السلام) مشتبه شد؛ لیکن هر کدام به فراخور حال خود. آن حضرت، محمد و علی و قائم (علیهم السلام) را به طور خاص ذکر می‌کند؛ چرا که آن‌ها غایت تجلی خدا در خلق، در این زندگی دنیوی می‌باشند؛ زیرا آن‌ها مرسل (ارسال‌کننده) هستند، و نه فقط مرسل (ارسال شده).

و از آنجا که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) صاحب فتح المبین است و او کسی است که چیزی شبیه سوراخ سوزنی برایش گشاده شد و چیزی از حجاب لاهوت برایش کنار رفت، و از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید.<sup>(۱)</sup> او همان شهر علم است؛<sup>(۲)</sup> شهری که صورت کمالات الهی یا ذات الهی می‌باشد.

اما علی (علیه السلام) از آنجا که باب شهر علم است، بخشی از آن به شمار می‌رود، و هر آنچه از آن افزوده می‌شود از طریق او می‌باشد. محمد (صلی الله علیه و آله) تجلی خدای سبحان و متعال و اسم خداوند سبحان در خلق است و علی ممسوس به ذات الهی است.<sup>(۳)</sup> هنگامی که

الحسن قائم را دیدم که در وسط آن‌ها مانند ستاره‌ای درخشان بود. عرض کردم: پروردگار اینها کیانند؟ فرمود: اینها امامان اند و این همان قائمی است که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام کند و به وسیله‌ی او از دشمنانم انتقام گیرم و او مایه‌ی راحتی دوستان من است و او است که دل شیعیان را از ظالمان و منکران و کافران شفا می‌دهد.....». کمال الدین و تمام النعمه: ص ۲۵۲.

۱ - از امام صادق (علیه السلام) در حدیث معراج روایت شده است: «... تا اینکه فرمود:..... پیامبر گویی به اراده‌ی خدا، از چیزی شبیه میان سوراخ سوزن به نور عظمت الهی نگریست. خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای محمد! گفت: لبیک، پروردگارم. فرمود:.....». کافی: ج ۱ ص ۴۴۳.

۲ - از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «من شهر علم و علی درب آن است.....».

۳ - این تفسیر گفتار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) را برای ما آشکار می‌کند: «به علی دشنام ندهید که او ممسوس به ذات خداوند است». غدیر - شیخ امینی: ج ۱۰ ص ۲۱۳.

محمد ﷺ باقی نمی‌ماند، و در لحظاتی جز خدای واحد قهار چیز دیگری باقی نمی‌ماند، علی که صلوات پروردگرم بر او باد، تجلی خدای سبحان در خلق می‌باشد و فاطمه که صلوات پروردگرم بر او باد نیز همراه او است. و حضرت فاطمه علیها السلام با او خواهد بود. ایشان به عنوان باطن ماه و ظاهر خورشید اختصاص داده شده است. و از همین رو علی علیه السلام می‌فرماید: «اگر پرده از پیش روی من برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد»؛<sup>(۱)</sup> چرا که ایشان در مقام کسی است که پرده از جلوی برداشته شده، هر چند پرده در حقیقت از جلوی آن حضرت برداشته نشده باشد.

امام قائم علیه السلام تجلی اسم خدای سبحان است، آنگاه که زنده است و پیش از شهادتش؛ و این به جهت طول حیات آن حضرت و طول عبادت او با کمال صفاتش و اخلاص او می‌باشد. آن حضرت نمازش را به قنوتش متصل می‌کند و قنوتش را به نمازش؛ گویی از عبادت خدای سبحان خسته و ملول نمی‌گردد؛ و از آنجا که در روز دین یعنی روز قیامت صغری و آن طور که در قرآن ذکر شده است، روز معلوم، او بر عرش نشسته است، و از آنجا که حاکم به نام خدا بین ملت‌ها در آن روز می‌باشد، حتماً باید آینه‌ای باشد که ذات الهی را در خلق منعکس می‌گرداند تا حاکم، همان خداوند در خلق باشد و به این ترتیب سخن امام علیه السلام همان سخن خداوند، و حکم او حکم خدا، و سلطنت امام علیه السلام سلطنت خدای سبحان و متعال باشد و در آن روز آن حضرت، مصداق کلام خداوند متعال در سوره‌ی فاتحه که می‌فرماید: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (آن فرمان‌روای روز جزا) می‌باشد. در آن روز امام علیه السلام چشم خدا و زبان گویای خدا و دست خداوند می‌باشد.<sup>(۲)</sup>

۱ - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

۲- در گفتگویی طولانی با مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «... ای مفضل!

**پرسش ۳:** چگونه ابلیس برای اغواگری وارد بهشت شد و درختی که آدم (علیه السلام) از آن خورد چه بود؟

**الف-** روشن است که ابلیس به خاطر سجده نکردن بر آدم (علیه السلام) از بهشت رانده شد. حال چطور او توانست وارد بهشت شود تا آدم را وسوسه کند و او را به خوردن از آن درختی که خداوند منعش فرموده بود، سوق دهد؟ زیرا گفتگوی ابلیس با آدم دلالت دارد بر اینکه او در بهشت با آدم بوده است؛ به خاطر اشاره‌ی او به درخت با عبارت «هذا» (این) و ضمیر مخاطب که بر گفتگوی مستقیم با مخاطب حاضر اشاره دارد!

**ب-** درختی که آدم (علیه السلام) از آن خورد چه بود؟!

**ج-** آیا شرمگاه آدم و حوا بدون لباس نمودار بوده است و هنگامی که از درخت خوردند، پدیدار شد و شروع به پوشانیدن خود با برگ بهشتی نمودند؟ و آن برگی که خود را با آن پوشانیدند چه بود؟

### پاسخ:

برای پاسخ دادن به این سوالات، به مقدمه‌ای نیاز داریم: اینکه آدم (علیه السلام) از گل

---

بلکه قائم پشتش را به حرم تکیه می‌دهد و دستش را بیرون می‌آورد که آن را سفید بدون هیچ عیب و نقصی می‌بینی در حالی که می‌فرماید: این دست خداوند و از جانب خداوند و به امر خداوند است. سپس این آیه را تلاوت می‌کند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾ (آنان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا روی دست‌هایشان است و هر که بیعت بشکند، به زیان خود شکسته است)....». بحار الانوار: ج

آفریده شد یعنی از این زمین، ولی صرفاً بر روی همین زمین باقی نماند بلکه به منتهی الیه آسمان دنیا بالا برده شد؛ یعنی به آسمان اول، یا می‌توان گفت تا درب آسمان دوم که همان بهشت ملکوتی است، یا بنا به تعبیر روایات وارد شده از معصومین (علیهم‌السلام): «در برابر دربِ بهشت قرار داده شد -یا همان بهشت ملکوتی- ملائکه بر او گذر می‌کردند»<sup>(۱)</sup>.

لازمه‌ی این رفع شدن گل آدم، اشراق و نورانی شدن گل آن حضرت به نور و لطافت پروردگارش می‌باشد، و در نتیجه هنگامی که خداوند برای بار اول روح را در آن منتشر ساخت، جسم آدم لطیف بود و از بهشت مادی جسمانی برخوردار بود؛ در این بهشت چیزی از ظلمت که مستوجب خارج شدن فضولات از بدن آدم (علیه‌السلام) شود وجود نداشت.

اما روح آدم (علیه‌السلام) در بهشت ملکوتی متنعم می‌شد، یا در دو بهشت ملکوتی،<sup>(۲)</sup> چرا که بهشت‌ها بسیارند ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>(۳)</sup> (بهشت‌هایی که در آن‌ها نهرها جاری است). این بهشت جسمانی و بهشت ملکوتی همان دو بهشتی هستند که

۱- قصص انبیا سید نعمت الله جزایری: ص ۵۵.

۲- و چنین چیزی غریب نیست؛ علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) در این عالم جسمانی با بدنش در همسایگی با مردم بود در حالی که روحش در ملکوت آسمان‌ها بود، همان‌گونه که از سخنش پیش از به شهادت رسیدنش مشخص می‌گردد: «... من فقط همسایه‌ای بودم که بدنم چند روزی با شما همسایه شد و از این پس از من چیزی جز بدنی بدون روح و جسمی ساکن بعد از حرکت و جثه‌ای ساکت پس از سخن گفتن نخواهید یافت...». نهج البلاغه: ج ۲ ص ۳۴.

۳- سوره بقره: ۲۵ و آیات بسیار دیگری در سایر سوره‌ها.

در سوره‌ی الرحمن از آن‌ها یاد شده است: ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ... دَوَاتَا أَفْنَانٍ﴾<sup>(۱)</sup> (هر کس را که از ایستادن به پیشگاه پروردگارش ترسیده باشد دو بهشت است... آن دو پر از درختانند) و همچنین ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ... مُدْهَامَاتٍ﴾<sup>(۲)</sup> (و جز آن‌ها دو بهشت دیگر است... از شدت سبزی متمایل به سیاهی).

منظور از رفع، رفع تجلی (ظهور) است و نه رفع تجافی (یعنی مکانی)<sup>(۳)</sup> و از همین رو آدم از این زمین جسمانی که ما بر آن زندگی می‌کنیم از بین رفته نبود بلکه در آن موجود بود، که اگر در آن از بین رفته می‌بود، مرده محسوب می‌شد.

بر این اساس آدم (علیه السلام) در این حیات دنیوی، در آغاز با بدنی لطیف زندگی می‌کرد ولی هنگامی که پروردگارش را عصیان نمود، با بدنی متراکم به زمینی که از آن بالا برده شده بود، بازگشت.

**پاسخ ب-** درختی که آدم (علیه السلام) از آن خورد عبارت بود از: گندم، سیب، خرما، انجیر و...، و آن، درخت علم آل محمد (علیهم السلام) بوده است.<sup>(۴)</sup>

۱- الرحمن: ۴۶ و ۴۸.

۲- الرحمن: ۶۲ و ۶۴.

۳- تجافی: منتقل شدن شیء از مکانش پس از موجود بودنش در آن، می‌باشد. تجلی: ظهور به همراه باقی ماندن حقیقت منعکس شده و حکایت‌کننده از وضعیت آن می‌باشد؛ و توضیحات پیش‌تر خواهد آمد.

۴- در تفسیر از امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده است: «... ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾ (و به این درخت نزدیک نشوید) یعنی درخت علم که مخصوص محمد و آل محمد است و نه کس دیگر و کسی غیر از آن‌ها به امر خداوند از آن نمی‌خورد و از جمله‌ی آن، آنچه پیامبر (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین که صلوات پروردگارش بر آن‌ها باد، از آن تناول کردند پس از اِطعام مسکین و یتیم و اسیر می‌باشد که پس از آن دیگر هیچ گرسنگی، تشنگی، بیماری و سختی حس نکردند. این درختی

این میوه‌ها در عوالم بالایی اشاره به علم دارد، و این درخت مبارک ذکر شده در قرآن، علمی که ویژه‌ی محمد و آل محمد علیهم‌السلام بوده را حمل می‌کرده است.

**پاسخ ج -** خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾<sup>(۱)</sup> (و جامه‌ی

پرهیزگاری از هر جامه‌ای بهتر است). لباسی که از آدم و حوا کنده شد، لباس تقوا بود. در عوالم بالایی که این دو در آن زندگی می‌کردند، عورت با تقوا پوشانده می‌شد؛ زیرا در آن عوالم، تقوا لباسی است که جسم انسان را می‌پوشاند. هنگامی که آدم علیه‌السلام و حوا علیها‌السلام با خوردن از آن درخت مبارک -درخت علم آل محمد علیهم‌السلام که اگر کسی بدون اذن خدای سبحان و متعال آن را بخورد بر او نعمت و عذاب وارد می‌شود- بر پروردگار خویش عصیان ورزیدند، لباس تقوا را از دست دادند و عورت‌هایشان آشکار شد.

برگ درخت بهشتی که با آن خود را پوشاندند، همان دین بود؛ زیرا در عوالم بالایی، برگ سبز به دین اشاره دارد و آن برگی که آدم علیه‌السلام با آن خود را پوشاند و حوا علیها‌السلام نیز با آن خود را پوشاند، استغفار و طلب آمرزش از خداوند به حق اصحاب کسا علیهم‌السلام بود، همان کسانی که آدم علیه‌السلام نام‌های نوشته‌شده‌ی آن‌ها را بر ساق عرش خواند.<sup>(۲)</sup>

است که متمایز از سایر درختان بهشتی است. هر درختی از درختان بهشتی، نوعی از میوه و خوراکی را با خود دارد درحالی که این درخت و نوع آن، گندم، انگور، انجیر، عناب و سایر انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها را با خود دارد...» بحارالانوار: ج ۱۱ ص ۱۸۹.

۱ - اعراف: ۲۶.

۲ - از مفضل بن عمر روایت شده است که گفت: ابو عبد الله علیه‌السلام فرمود: «... هنگامی که خداوند عزوجل آدم و همسرش را در بهشت سکونت داد، به آن دو فرمود: ﴿وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ﴾ (و هر چه خواهید و هر جا که خواهید از ثمرات آن به خوشی بخورید و به این درخت

**پاسخ الف-** بهشتی که ابلیس لعنت الله علیه از آن رانده شد، بهشت ملکوتی و نیز بهشت ملکی (دنیوی) بود؛ ولی آدم (علیه السلام) در تمام عوالم ملکی (دنیوی) موجود بود و در نتیجه وسوسه‌ی ابلیس (لع) در عوالم دنیوی که پایین‌تر از بهشت ملکی (دنیوی) می‌باشد، برای آدم موجود بود.<sup>(۱)</sup>

اینکه شیطان (لع) به درخت چنان اشاره کرد که گویی کنار آن است، از آن جهت بوده است که میوه‌های درختان بر این زمین، صرفاً تجلی و ظهوری از علم آل محمد (علیهم السلام) می‌باشند؛ سیب، گندم، انجیر و ... چیزی جز برکات علم آل محمد (علیهم السلام) نمی‌باشند؛ همان‌طور که در دعا از معصومین (علیهم السلام) وارد شده است: (بهم ترزقون) (به واسطه‌ی

نزدیک مشوید) یعنی درخت گندم ﴿فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (که به زمره‌ی ستمکاران درآید). پس به منزلت و جایگاه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه‌ی پس از ایشان (علیهم السلام) نگاه کردند و آن را شریف‌ترین جایگاه بهشت دیدند. گفتند: ای پروردگار ما، این جایگاه از آن کیست؟ خداوند جل جلاله فرمود: سرهایتان را به سمت ساق عرش بلند کنید. سرهایشان را بلند کردند و اسم‌های محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه که صلوات پروردگار بر ایشان باد را بر ساق عرش، نوشته شده با نور خداوند جبار جل جلاله دیدند.... پس آن هنگام که خداوند عزوجل اراده فرمود تا توبه‌شان را بپذیرد، جبرئیل (علیه السلام) به سویشان آمد و به آن دو گفت: شما با خواستار شدن جایگاهی که فضلی بر شما بود، به خود ستم روا داشتید، مجازات شما هبوط شدن از جوار خداوند عزوجل به زمینش می‌باشد. پس پروردگارتان را به حق اسم‌هایی که بر ساق عرش دیدید عزیز بدارید تا توبه‌تان را بپذیرد. گفتند: خداوند! ما به حق کریم‌ترینان در نظر تو یعنی محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه (علیهم السلام) از تو درخواست می‌نماییم که توبه‌ی ما را بپذیری و بر ما رحم آوری. پس خداوند توبه‌شان را پذیرفت که او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است....» معانی الاخبار شیخ صدوق: ص ۱۰۸ ح ۱.

۱ - سید الحمد الحسن (علیه السلام) بین عوالم دنیوی و بهشت یا بهشت‌های ملکی به وضوح تفاوت قائل می‌شود. ابلیس از دروازه‌ی بهشت محجوب و به دور بود و آدم (علیه السلام) را در عوالم دنیوی وسوسه نمود نه در ملکوت دنیا یا همان آسمان اول.

آن‌ها روزی داده می‌شود.<sup>(۱)</sup>

**پرسش ۴:** شبهه‌ی تجلی داشتن خداوند متعال در نجاست‌ها!

اگر خداوند در همه‌ی مکان‌ها و زمان‌ها موجود است و در موجودات تجلی دارد، چطور می‌توان شبهه‌ی وجود داشتن و تجلی او در نجاست را پاسخ داد؟

**پاسخ:**

باید دانست این‌که خداوند در موجودات تجلی دارد به این معنا نیست که او جزئی از آن‌ها یا درون آن‌ها می‌باشد، بلکه به این مفهوم است که موجود، قوامی ندارد مگر با خداوند و ظهوری ندارد مگر با نور خدا، چه نزدیک‌ترین موجودات و چه دورترین آن‌ها نسبت به خدای سبحان، و هیچ‌چیزی همانند خدا نیست.

این‌که نور خورشید بر زمین موجود است به این معنا نیست که خورشید روی زمین قرار دارد؛ و این‌که ما اشیای موجود بر روی زمین را با نور خورشید می‌بینیم به این مفهوم نیست که نور خورشید بر روی زمین قرار گرفته است بلکه خورشید به شکل یا صورتی در زمین متجلی گشته و به نحوی از آن‌جا در زمین اثرگذار است؛ با این‌که نور

۱ - فرازی از دعای امام محمد باقر (علیه السلام) که کلینی در کافی: ج ۲ ص ۲۴۴ روایت کرده است. از ابو عبد الله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «خداوند ما را آفرید و صورت‌های ما را نیکو ساخت، و ما را در میان بندگان چشم خود قرار داد، و در میان خلقت زبان گویای خود کرد، و ما را دست گشوده‌ی مهر و رحمتش بر بندگان خود نمود، و ما را چهره‌ی خویش قرار داد که از آن سو به او گرایند و باری ساخت که بر او دلالت می‌کند، و ما را خزانه‌داران خود در آسمان و زمینش نمود، به سبب ما درختان میوه می‌آورند، و میوه‌ها به پختگی می‌رسند، و رودها جاری می‌شوند، و به سبب ما باران آسمان فرو می‌ریزد، و گیاه زمین می‌روید، و به عبادت ما، خداوند پرستش می‌شود که اگر ما نبودیم، خدا پرستیده نمی‌شد!». کافی: ج ۱ ص ۱۴۴.



و تاثیر خورشید، زمین و چیزهای دیگر را دربرمی‌گیرد. این که نور خورشید باعث شود نجاست برای ما نمودار گردد تا ما با چشمان خود آن را ببینیم، به این مفهوم نیست که نور خورشید با آن نجس می‌شود یا با لمس کردن آن تغییری می‌کند. برای توضیح بیشتر می‌گوییم:

موجودات آفریده شده، یا نور آمیخته با ظلمت‌اند و یا ظلمت آمیخته با نور، براساس این که کدام یک غالب باشد: ظلمت یا نور. هر موجود مخلوقی نیز مقامی ثابت و بدون تغییر دارد به جز مکلفین مانند انس و جن؛ هریک از این دو را چنین اختیاری هست که با فرمان‌برداری از خداوند سبحان به نور نزدیک شود تا این که نوری آمیخته با ظلمت گردد هریک به فراخور حال خود. و یا به واسطه‌ی مخالفت با خدای سبحان به ظلمت نزدیک گردد تا آن گاه که ظلمتی مخلوط با نور گردد هریک به فراخور حال خود. انسان از این بابت تمایز و تفاوت دارد که می‌تواند به حدی در نور ارتقا یابد که هیچ فرشته‌ی مقربّی به او نزدیک نشود و برتر از فرشتگان گردد و نیز این قابلیت را دارد که در ظلمات چنان فرو رود که حتی ابلیس (لعنت الله علیه) و لشکریان پلیدش نیز نزدیک او نگردند (و از آن‌ها نیز پست‌تر شود): ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (که ما آدمی را در نیکوترین اعتدال بیافریدیم \* آن گاه او را فروتر از همه‌ی فروتران گردانیدیم).

مشخص است که مترقی‌ترین موجود مخلوق در عوالم نور، انسان است و او، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) یا عقل اول می‌باشد.<sup>(۲)</sup>

۱- تین: ۴ و ۵.

۲- ابو جعفر (علیه السلام) می‌فرماید: «ای جابر! اولین مخلوقی که خداوند بیافرید محمد (صلی الله علیه و آله) و عترت

و فروترین موجود مخلوق در عوالم ظلمت نیز انسان است؛ او همان دومی می‌باشد، و طبق حدیثی که از معصومین (علیهم‌السلام) نقل شده او جهل است که پشت کرد و رو ننمود.<sup>(۱)</sup>

از آن چه گذشت مشخص می‌گردد که انسان مؤمن با هر معصیت تنزل می‌کند و حتی با هر التفات به دنیا و غفلت از خداوند، در ظلمت غوطه‌ور می‌شود و نجاست و پلیدی و آتش جهنم را لمس می‌کند و به همین دلیل وضو و غسل قرار داده شده است. از معصومین (علیهم‌السلام) روایت شده است: «مؤمن نجس نمی‌شود و وضو مانند روغن کفایتش (پاکش) می‌کند»<sup>(۲)</sup> و انسان زیرک از آن می‌فهمد که دنیا سراسر نجاست

هدایت‌کننده‌ی هدایت‌یافته‌ی او بود....» کافی: ج ۱ ص ۴۴۲. در حدیثی دیگر در بحار الانوار ج ۱ ص ۹۷ از پیامبر روایت شده است که فرمود: «اولین چیزی که خداوند آفرید، عقل بود» و به طریق دیگری روایت شده است: «هنگامی که خداوند عزوجل عقل را آفرید به او فرمود: پیش آی. پس پیش آمد. سپس فرمود: برو. پس رفت. سپس خداوند متعال فرمود: به عزت و جلالم سوگند، خلقی بزرگ‌تر از تو نیافریدم، به واسطه‌ی تو پاداش می‌دهم و به واسطه‌ی تو عقوبت می‌کنم، به واسطه‌ی تو می‌گیرم و به واسطه‌ی تو اعطا می‌کنم.»

۱- از سماعه نقل شده است: نزد ابو عبدالله (علیه‌السلام) بودم و جماعتی از دوست‌دارانش نیز نزدش بودند. یاد عقل و جهل به میان آمد. ابو عبدالله (علیه‌السلام) فرمود: «عقل و لشکریانش و جهل و لشکریانش را بشناسید تا هدایت شوید». سماعه می‌گوید: گفتم: ما چیزی نمی‌دانیم جز آن چه شما به ما آموخته‌ای. ابو عبدالله (علیه‌السلام) فرمود: «خداوند بلند مرتبه عقل را آفرید. او اولین مخلوقی از روحانیون بود که از سمت راست عرش از نورش بیافرید. به او فرمود: پیش آی، پیش آمد و سپس فرمود: برو، رفت. خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خلقی عظیم خلق کردم و بر جمیع خلائقم برتری دارم. سپس جهل را در دریای شور تشنگی بیافرید. به او فرمود: پشت کن، رفت. سپس فرمود: بازگرد، و بازنگشت. به او فرمود: تکبر کردی؟ و لعنتش نمود....» بحار الانوار: ج ۱ ص ۱۱۰.

۲- همچنین از ابو جعفر (علیه‌السلام) روایت شده است که فرمود: «وضو حدی از حدود خداوند است تا بداند چه کسی اطاعتش می‌کند و چه کسی نافرمانی‌اش، و چیزی مؤمن را نجس نمی‌کند، و در وضو چیزی

است و کسی که در آن واقع شود نجس می‌شود. خداوند سبحان و متعال به خاطر کرامتی که نسبت به مؤمن دارد، چنین قرار داده است که او نجس نمی‌شود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) تصریح فرموده است: «دنیا لاشه‌ای است و طالبان آن، سگ‌هایند»<sup>(۱)</sup> و آن را به «استخوان خوکی در دست بیماری جذامی»<sup>(۲)</sup> توصیف فرموده است. گمان مبر که علی (علیه السلام) مبالغه می‌کند بلکه این حقیقتی است که خداوند برای اولیای خود آشکار می‌گرداند.

**پرسش ۵:** آیا بسمله سوره‌ی فاتحه با بقیه فرق می‌کند؟

آیا «بسمله» سوره‌ی فاتحه با بسمله‌های بقیه‌ی سوره‌های قرآن متفاوت است؟ و آیا بسمله، جزئی از سوره است؟

**پاسخ:**

بسمله سوره‌ی فاتحه، اصل و ریشه است<sup>(۳)</sup> و بسمله در سایر سوره‌های قرآن، صورتی برای جزئی از این اصل می‌باشند (که نمایان‌گر آن جزء هستند)؛ همه‌ی قرآن در سوره‌ی فاتحه و سوره‌ی فاتحه در بسمله آن است و هر بسمله قرآن، در بسمله سوره‌ی فاتحه (مستتر) می‌باشد. بسمله در سوره‌ی فاتحه، آیه‌ای از آیه‌های آن است

---

مانند روغن است که کفایتش می‌کند». کافی: ج ۳ ص ۲۱.

۱- شرح احقاق الحق مرعشی: ج ۳۲ ص ۲۳۷.

۲- نهج البلاغه - شرح محمد عبده: ج ۴ ص ۵۲، نصیحت شماره ۲۳۶.

۳- از سید موحدین (علیه السلام) روایت شده است: «علم آن چه بوده و آن چه هست، جملگی در قرآن وجود دارد و علم قرآن در سوره‌ی فاتحه و علم فاتحه در بسم الله الرحمن الرحیم می‌باشد». نور البراهین سید نعمت الله جزایری: ج ۱ ص ۳۱۵.

درحالی که بسمله در سایر سوره‌ها، جزئی از سوره هستند ولی آیه‌ای (مستقل) از آیات آن سوره نمی‌باشند.

نام‌های سه‌گانه یعنی «الله، الرحمن و الرحیم»<sup>(۱)</sup> در لاهوت یا همان ذات اقدس الهی ارکان اسم اعظم اعظم اعظم (هو) هستند؛ نام‌های سه‌گانه همان مدینه‌ی کمالات الهی هستند؛ یعنی الله که درب ظاهر (بیرون) و درب باطن (درون) دارد یعنی الرحمن الرحیم.

این نام‌های سه‌گانه‌ی در خَلْق، حضرت محمد ﷺ و امام علی (علیه السلام) و فاطمه‌ی زهرا (علیها السلام) می‌باشند؛ یعنی مدینه‌ی علم (شهر دانش)، محمد ﷺ و درب ظاهر و باطن آن علی و فاطمه (علیها السلام) می‌باشند.

این نام‌های سه‌گانه ارکان اسم اعظم اعظم (الله الرحمن الرحیم) می‌باشند: ﴿قُلْ اَدْعُوا اللهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيًّا مَا تَدْعُوْنَ فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى﴾<sup>(۲)</sup> (بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید برای او نام‌های نیکو است).

این نام‌های سه‌گانه یعنی «محمد، علی و فاطمه» خود اسم اعظم هستند؛ پس محمد از خدا است و او کتاب خدا بلکه او تجلی خداوند در خَلْق است، و علی و فاطمه از رحمت خداوند هستند؛ پس آن‌ها (الرحمن الرحیم) می‌باشند: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾<sup>(۳)</sup> (و از رحمت خویش به آن‌ها ارزانی داشتیم و

۱- سید در تفسیر سوره‌ی فاتحه صورت واضحی از اسامی سه‌گانه‌ی «الله، رحمن و رحیم» را به تصویر می‌کشند؛ ارکان اسم «اعظم اعظم اعظم». مراجعه نمایید.

۲- اِسْرَاءُ: ۱۱۰.

۳- مَرْيَمَ: ۵۰.

برای آن‌ها زبان نیکوی بلندمرتبه قرار دادیم).

بسمله سوره‌ی فاتحه، حقیقت است و بسمله در سایر سوره‌ها نمایی غیرکامل (جزئی) از این حقیقت است و هریک جهتی از جهات آن را منعکس می‌کنند. گویا بسمله سوره‌ی فاتحه در مرکزی قرار می‌گیرد که مجموعه‌ای از آینه‌ها آن را احاطه می‌کنند و هرکدام از این آینه‌ها نمایی از جهت معینی از آن را که با دیگری متفاوت است، منعکس می‌کند و در عین حال همه‌ی سوره‌ها در حقیقتی واحد مشترک می‌شوند، همان‌طور که همه‌ی آن‌ها با حقیقت مشترک می‌شوند؛ چرا که هر کدام، جهتی معین از آن نور اصلی را منعکس می‌کنند.

پس اگر قرآن را با عقل خود تجسّم نمایی، بسمله سوره‌ی فاتحه را همانند نقطه‌ای می‌یابی که همه‌ی قرآن گرد آن می‌چرخد؛ حتی تورات و انجیل و هر آن‌چه را که همه‌ی پیامبران و فرستادگان (علیهم السلام) با خود آورده‌اند. پس بسمله سوره‌ی فاتحه، رسالت، ولایت، سرآغاز و نهایت است.

**پرسش ۶:** معنی این که تمام قرآن در «باء» و آن «باء» همان امیرالمؤمنین است.

این که قرآن در نقطه‌ی «باء» است و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آن نقطه است، چه معنایی دارد؟

**پاسخ:**

شکل «باء» به صورت ظرفی است که لبریز گشته، بر دیگران افاضه می‌کند و محتوای آن از پایینش قطره قطره می‌چکد. همان‌طور که شکل نون نیز به صورت ظرفی است که از بالایش فیض را دریافت می‌کند و عِلْم از مولایش قطره قطره در

آن می‌چکد. ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾<sup>(۱)</sup> (و بگو: پروردگارم، بر علمم بیافزای).

خدای سبحان و متعال پیامبر کریمش حضرت محمد ﷺ را با «ن» مورد خطاب قرار داده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (نون، سوگند به قلم و آن چه می‌نویسند).

در این آیه قلم علی عليه السلام است. امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «ن اسم رسول الله صلى الله عليه وآله است و قلم اسم امیرالمؤمنین عليه السلام می‌باشد»<sup>(۳)</sup>.

قلم، جوهر را از «ن» می‌گیرد و آن را به کتاب منتقل می‌کند و در آن می‌نویسد. قلم را احوالی است؛ ساعتی نون است و ساعتی باء. ساعتی نقطه‌ی نون است و ساعتی نقطه‌ی باء. امیرالمؤمنین عليه السلام نیز همین‌گونه است؛ ایشان باب رسول الله صلى الله عليه وآله و باب شهر علم است و از او بر خلق افزوده می‌شود، پس او باء و نقطه‌ی باء است<sup>(۴)</sup> و قلم و جوهری است که قلم (آن جوهر را) با خود حمل می‌کند. برای نقطه (نیز) احوالی وجود دارد؛ نقطه، فیض نازل شده از خداوند بر پیامبر صلى الله عليه وآله و از پیامبر صلى الله عليه وآله بر علی عليه السلام و از علی عليه السلام بر خلق است. نقطه‌ی نازل شده از سوی خدا بر پیامبرش قرآن است، و پیامبر صلى الله عليه وآله همان «ن» و نیز نقطه‌ی نون می‌باشد.

سپس پیامبر نسبت به علی عليه السلام مانند باء و نقطه‌ی باء است و علی نسبت به

۱- طه: ۱۱۴.

۲- قلم: ۱.

۳- مستدرک سفینه البحار شیخ علی نمازی: ج ۸ ص ۵۸۲ و ۵۸۳.

۴- حدیثی از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت شده است: «علوم هستی، جملگی در قرآن است و تمام علوم قرآن در سبع مثانی (فاتحه) و علوم سبع مثانی در بسمله و علوم بسمله در نقطه است و من آن نقطه هستم». چهل حدیث شیخ ابراهیم خویی: ص ۲۳۱.

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) مانند «ن» و نقطه‌ی نون است و علی نسبت به خلق، مانند باء و نقطه‌ی باء می‌باشد.

**پرسش ۷:** چگونه ابراهیم می‌گوید ستاره، ماه و خورشید پروردگار من است؟  
چگونه سزاوار است که پیامبری از پیامبران اولو العزم همانند ابراهیم (علیه السلام)، ستاره، ماه یا خورشید را پروردگار خود بخواند؟!

### پاسخ:

کسی که گمان کند این سخن در عالم شهادت یعنی در این دنیا از ابراهیم (علیه السلام) حاصل شده، دچار پندار و توهم است، هرچند ممکن است ابراهیم (علیه السلام) آن را در زندگی این دنیا تکرار کرده باشد؛ به جهت نکوهش قومش که این ستارگان یا ارواح حرکت دهنده‌شان را می‌پرستیدند.<sup>(۱)</sup>

---

۱- از علی بن محمد بن جهم روایت شده است: مأمون در مجلس حاضر شد در حالی که در برابرش علی بن موسی الرضا (علیه السلام) قرار داشت. مأمون به او گفت: ای فرزند رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) مگر شما نمی‌گویید پیامبران معصوم هستند؟ امام (ع) فرمودند: «بله». پس از او سوالاتی در خصوص آیات قرآن کریم در مورد انبیا پرسید که در بینشان سوالی بود که در آن مأمون گفت: پس مرا از مفهوم این سخن خداوند عزوجل در مورد حضرت ابراهیم (علیه السلام) خبر بده: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي﴾ «چون شب او را فرو گرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این است پروردگار من». امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «ابراهیم (علیه السلام) در جمع سه گروه قرار داشت؛ گروهی ستاره‌ی زهره را می‌پرستیدند، گروهی ماه را و گروهی دیگر خورشید را و این در زمانی بود که ابراهیم (علیه السلام) از مخفیگاهی که در آن جا پنهانش کرده بودند خارج شد. زمانی که شب او را فرا گرفت، ستاره‌ی زهره را دید. از روی انکار و استخبار گفت: «آیا این پروردگار من است؟!» و هنگامی که ستاره‌ی زهره غروب کرد گفت: «من

واقعیت آن است که انوار قدسی محمد و آل محمد، صاحبان عقل‌های کامل از انبیای بزرگوار و ملائکه‌ی کرام را حیرت‌زده کرده است<sup>(۱)</sup> تا حدّی که گمان بردند ایشان ﷺ خدای دانای سبحان می‌باشند.<sup>(۲)</sup>

غروب کننده‌ها را دوست ندارم؛ زیرا غروب کردن از صفات پدیده‌های حادث است نه از صفات قدیم (ازلی)». زمانی که ماه را در حال طلوع کردن دید از روی انکار و استخبار گفت: «آیا این پروردگار من است؟!» هنگامی که ماه غروب کرد گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکند بی‌شک از گروه گمراهان خواهم بود». زمانی که صبح شد و خورشید را در حال طلوع دید باز از روی انکار و استخبار و نه از روی اقرار گفت: «آیا این پروردگار من است؟! این از زهره و ماه بزرگ‌تر است!». زمانی که خورشید هم غروب کرد به سه گروه پرستندگان زهره، ماه و خورشید گفت: ﴿يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ، إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (ای قوم من! من از آنچه شریک خدایش می‌دانید بیزارم، من از روی اخلاص روی به سوی کسی آوردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من از مشرکان نیستم). ابراهیم ﷺ از آن چه گفت می‌خواست بطلان دینشان را برایشان روشن کند و برای آن‌ها ثابت کند عبادت برای آن چه دارای صفت زهره، ماه و خورشید باشد صحیح نیست و عبادت تنها برای خالق آن‌ها و خالق آسمان‌ها و زمین صحیح است و این احتجاج و استدلال بر قومش را خداوند متعال به او الهام کرد و به او داد همانطور که خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿و تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ﴾ (این برهان ما بود که آن را به ابراهیم در برابر قومش دادیم)». پس مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا ﷺ آفرین بر شما. عیون اخبار الرضا ﷺ ج ۱ ص ۱۹۷ ح ۱.

۱- همان طور که در حدیث معراج و علت اذان گفته شده است. به آن مراجعه کنید.

۲- در حدیث معرفت که بین امیرالمؤمنین و رسول خدا ﷺ جریان یافت و در آن، رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «.... درحالی که پیش از ایشان به پروردگاران معرفت پیدا کرده و به تسبیح و تهلیل و تقدیسش پرداخته‌ایم؛ زیرا اولین موجودی که خداوند عزوجل آفرید ارواح ما بود. پس از آفریدن، آن را به توحید و تحمیدش گویا ساخت سپس فرشتگان را آفرید. ایشان وقتی مشاهده کردند ارواح ما یک نور است امر ما را بزرگ شمردند و ما برای این که فرشتگان بدانند مخلوق هستیم و او از صفات ما مخلوقات مبراً است حضرتش را تسبیح و تنزیه نمودیم. فرشتگان نیز با تسبیح ما به تسبیح حق



هنگامی که ملکوت آسمان‌ها برای ابراهیم (علیه السلام) گشوده شد، و نور قائم (علیه السلام) را دید گفت: این پروردگار من است، و هنگامی که نور علی (علیه السلام) را دید گفت: این پروردگار من است. ابراهیم (علیه السلام) نتوانست بفهمد که این‌ها بندگان‌اند، مگر پس از آن که حقایق آن‌ها برایش کشف شد<sup>(۱)</sup> و اُفول آن‌ها و غیبت‌شان از ذات الهی و بازگشت‌شان به منیت در لحظه‌هایی، نمودار گشت. فقط در آن هنگام بود که به آن که آسمان‌ها را پدیدار ساخته است روی آورد و آن‌گاه دانست که ایشان (علیهم السلام) «مخلوقات خداوند هستند و خلق پس از خلقت ایشان می‌باشد»، همان‌طور که در حدیث از ایشان (علیهم السلام) روایت شده است.<sup>(۲)</sup>

پرداخته، حضرتش را از صفات ما منزّه نمودند. و نیز چون شأن ما را با عظمت دیدند برای این‌که فرشتگان بدانند هیچ خداوندی جز الله نیست و ما بندگان کوچکی هستیم و ما آفریدگار نیستیم که به همراه او یا به غیر از او پرستیده شویم، به تهلیل آن حضرت پرداختیم. وقتی فرشتگان چنین دیدند آنان نیز به گفتن لا اله الا الله مبادرت ورزیدند. و نیز وقتی عظمت و موقعیت و جایگاه ما را مشاهده کردند جهت آگاه نمودن ایشان از این‌که حق تعالی بزرگ‌تر از هر چیزی است و عظمت و جایگاه و موقعیت ما صرفاً به واسطه‌ی او است به تکبیر پرداخته، حضرتش را به بزرگی یاد نمودیم. و چون عزّت و قوت ما را مشاهده کردند...». علل الشرایع: ج ۱ ص ۵.

۱- پوشیده نیست که شناخت ابراهیم از ایشان که صلوات پروردگارم بر آن‌ها باد، با توجّه به ظرفیت خودش بود نه این‌که او حقیقت کامل آن‌ها را درک کرده باشد. آیا پس از این سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) «ای علی! خدا را جز من و تو نشناخت و مرا جز خدا و تو نشناخت و تو را جز من و خدا نشناخت» (مستدرک سفینه البحار نمازی: ج ۷ ص ۱۸۲) آیا مجالی برای شک و توهم باقی می‌ماند که ابراهیم (علیه السلام) تمام حقیقت آن‌ها را شناخته باشد؟!

۲- در لمعه البیضا تبریزی انصاری ص ۶۴ آمده است: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «من و علی نوری در پیشگاه حضرت رحمن چهل هزار سال پیش از این‌که عرشش را بیافریند بودیم - و در روایت عوالم: چهل هزار سال پیش از آدم- و ما پیوسته در نور بودیم تا در هشتاد هزار سال به حضور عظمت رسیدیم. سپس خداوند خلایق را از نور ما آفرید. پس ما مخلوقات خداوند هستیم و تمام

ابراهیم علیه السلام را عذری است. در دعای ایام رجب از امام مهدی علیه السلام در توصیف محمد و آل محمد علیهم السلام چنین وارد شده است: «میان تو و آن‌ها جدایی نیست؛ جز این که آنان بنده و مخلوق تو هستند».<sup>(۱)</sup> پس منزّه است پروردگارت، پروردگارِ عزت، از هر آنچه به وصفش می‌گویند، و سلام بر محمد و خاندان طاهر او، و ستایش خاص پروردگار جهانیان است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ \* فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ<sup>(۲)</sup> \* فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ \* فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ \* إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ<sup>(۳)</sup>﴾ (و این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد \* چون شب او را فرو گرفت، ستاره‌ای دید.

خلق، مخلوق ما» و در حدیثی دیگر: «و خلق پس از خلقت ما».

۱- بحار الانوار: ج ۹۵ ص ۳۹۳.

۲- چقدر قبیح و زشت است سخن برخی به جهت رد کردن سخن سید احمدالحسن علیه السلام در خصوص این آیه که: چگونه منظور از این اجرام و ستارگان محمد صلی الله علیه و آله و علی و قائم علیهما السلام می‌باشد و آیا معقول است ابراهیم در خصوص سادات و سروران خلق بگوید: آن‌ها را دوست ندارم؟! پاسخ: پیامبر خدا حضرت ابراهیم علیه السلام در جست‌وجوی خدای کامل حاضری که غیبت نمی‌کند بود و هنگامی که آن ستارگان را دید و افول آن‌ها را ملاحظه نمود، گفت: من افول‌کنندگان را دوست ندارم؛ یعنی دوست ندارم پروردگاری که غایب می‌شود را عبادت کنم؛ چرا که افول و غایب شدن از صفات مخلوقات نیازمند می‌باشد.

۳- انعام: ۷۵ تا ۷۸.

گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت: فروشوندگان را دوست ندارم. \*  
آن گاه ماه را دید که طلوع می کند، گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت:  
اگر پروردگار من مرا راه ننماید، از گمراهان خواهم بود. \* و چون خورشید را دید که  
طلوع می کند، گفت: این است پروردگار من، این بزرگ تر است و چون فرو شد، گفت:  
ای قوم من، من از آن چه شریک خدایش می دانید بیزارم).

تفسیر سخن ابراهیم به این که در این زندگانی دنیا و در عالم شهادت و برای  
احتجاج بر پرستش کنندگان ستارگان یا بندگان خورشید به طور خاص بوده است، با  
آن چه پیش تر گفته شد منافاتی ندارد. همان طور که در روایت وارد شده در تفسیر این  
آیه اشاره دارد به این که ماجرا در همین زندگی دنیوی بوده است؛ تفسیری که از امام  
رضا (علیه السلام) روایت شده است برای احتجاج بر مأمون عباسی (لعنت الله علیه) بوده مبنی  
بر این که پیامبران معصوم می باشند. اگر امام (علیه السلام) درباره ی ملکوت سخن می گفت،  
مأمون عباسی کجا می توانست سخن امام را بفهمد و دریابد؟! علاوه بر این، مأمون  
ستیزه جو، جدل پیشه بود و می خواست با این پرسش بر امام احتجاج کند و قصد وی  
فهمیدن مطلب نبود. درضمن اگر به امام رضا (علیه السلام) می گفت بیش تر بفرماید، امام  
رضا (علیه السلام) بیش تر سخن می فرمود.

علاوه بر این، سبک و سیاق قرآن دلالت دارد بر این که دیدن ستاره، ماه و  
خورشید توسط ابراهیم (علیه السلام)، رؤیتی ملکوتی بوده است؛ سخن در این خصوص پس از  
سخن در مورد نشان دادن ملکوت آسمان ها به ابراهیم (علیه السلام) آمده است.

در تفسیر قمی آمده است: گفت: از امام صادق (علیه السلام) درباره ی سخن ابراهیم که به  
غیر خدا گفت «هذا ربی» پرسیدند؛ آیا او با این گفته مشرک شد؟ فرمود: «هرکس  
امروز چنین بگوید مشرک است ولی از ابراهیم شرکی سر نزده است؛ چرا که ابراهیم

در جست‌وجوی پروردگارش بوده است، ولی بیان این جمله از دیگری، شرک محسوب می‌شود»<sup>(۱)</sup>.

عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده و به نقل از یکی از آن دو (علیه السلام) چنین افزوده است: «او فقط در طلب پروردگارش بود و به کفر نرسید و اگر هر انسانی در چنین شرایطی چنین تصویری کند در جایگاه او قرار می‌گیرد»<sup>(۲)</sup>.

اگر این گفته‌ی «هذا ربّی» در عالم شهادت یعنی در این حیات دنیوی می‌بود و از جست‌وجوی پروردگار ناشی می‌شد، به طور قطع شرک به حساب می‌آمد، و فرقی در صادر شدن آن از ابراهیم (علیه السلام) یا شخصی دیگر وجود نداشت. آری، صادر شدن آن از ابراهیم (علیه السلام) شرک محسوب نمی‌شود؛ چرا که پس از کشف شدن ملکوت آسمان‌ها و زمین برای ابراهیم (علیه السلام)، این عمل، جست‌وجویی ملکوتی و روحانی بود؛ ولی اگر از غیر ابراهیم (علیه السلام) سر بزند شرک محسوب می‌شود؛ چرا که جست‌وجو در عالم شهادت در این زندگی دنیوی و اجسام موجود در آن می‌باشد.

سپس امام (علیه السلام) بیان می‌فرماید کسی که در ملکوت به دنبال پروردگار است مشرک نیست بلکه او در جایگاه و مقام ابراهیم (علیه السلام) می‌باشد. «به طور قطع امر ما سخت و چالش‌برانگیز است که کسی جز نبیّ مرسل (فرستاده‌شده) یا مَلک مقرب یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است، نمی‌تواند تحمّلش کند»<sup>(۳)</sup>. آری، چرا که او مؤمنی بود که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده بود.

۱- تفسیر قمی: ج ۱ ص ۲۰۶.

۲- تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳۶۴ ح ۳۸.

۳- مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۶.

**پرسش ۸:** معنی حدیث قدسی «ای احمد! اگر تو نبودی آسمان‌ها را خلق نمی‌کردم»

معنای این حدیث قدسی چیست: از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر خدا ﷺ از خداوند سبحان: «یا اَحْمَدُ! لَوْ لَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ، وَ لَوْ لَا عَلَيَّ لَمَا خَلَقْتُكَ، وَ لَوْ لَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ» (ای احمد! اگر تو نبودی آسمان‌ها را خلق نمی‌کردم، و اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم، و اگر فاطمه نبود شما دو تن را خلق نمی‌نمودم)؟

### پاسخ:

محمد ﷺ تجلی خدا،<sup>(۱)</sup> علی تجلی رحمان و فاطمه تجلی رحیم در خلق هستند.

۱- این که شخصی مانند رسول خدا ﷺ تجلی خداوند در خلقت است به معنی تجلی و ظهوری برای صفات خداوند متعال در خلق و تمثیل‌کننده و حکایت‌کننده‌ای برای صفات او سبحان می‌باشد به گونه‌ای که به واسطه‌ی او خداوند متعال شناخته می‌شود. خداوند سبحان در قرآن کریم بر این تجلی تصریح می‌فرماید: ﴿وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِيَّاكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنِ أَنْظِرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: ای پروردگار من، بنمای تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد، چون به هوش آمد گفت: تو منزهی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم). (اعراف: ۱۴۳).

در این جا به طور قطع هیچ گونه انتقال مکانی یا جابه‌جایی موقعیتی (تجافی) برای او سبحان و متعال وجود ندارد که او از این صفات منزّه است. تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. بلکه تجلی او سبحان و متعال بر کوه با ظهور چیزی است که از او حکایت می‌کند. از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده است که خداوند متعال با مردی از کرویین بر کوه متجلی شد و آن را متلاشی نمود. از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «کرویین قومی از شیعیان ما از خلق اول هستند که خداوند آنان را در پشت

تمام موجودات با نور خدا در خلقتش که محمد ﷺ است، درخشان و نورانی هستند و باب افاضه‌ی این نور الهی علی و فاطمه (علیها السلام) می‌باشد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾<sup>(۱)</sup> (کتابی است که از جانب

آن بخشاینده‌ی مهربان نازل شده است). علی (علیه السلام) بیرون این باب است و فاطمه (علیها السلام) درون آن؛ مانند ظهور زندگانی دنیوی و شهود آن برای انسانی که در آن است، و

عرش قرار داده است و اگر نور یکی از آن‌ها بر اهل زمین قسمت شود همه را کفایت می‌کند؛ سپس فرمود: زمانی که موسی (علیه السلام) از خداوند تقاضای رویت کرد پروردگار متعال به یکی از کروبین امر فرمود تجلی کند و نور خود را بر کوه اندازد و چون تجلی کرد آن کوه پاره پاره گردید». مستطرفات السرائر ابن ادريس حلی: ص ۵۶۹.

و در دعای سمات آمده است: «... وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّتِي تَجَلَّى بِهَا لِلْجَبَلِ فَجَعَلْتَهُ دَكَاً وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا، وَ بِمَجْدِكَ الَّتِي ظَهَرَ عَلَيَّ طُورِ سَيْنَاءَ فَكَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَ رَسُولَكَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ وَ بَطَلْتِكَ فِي سَاعِيرٍ وَ ظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ بِرَبَّوَاتِ الْمُقَدَّسِينَ وَ جُنُودِ الْمَلَائِكَةِ الصَّافِينَ وَ خُشُوعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَبِّحِينَ...» (....و به نور جلوه‌ات که با آن بر کوه تجلی نمودی و آن را فرو پاشیدی، و موسی مدهوش درافتاد، و به بلندای جاهت که بر طور سینا نمایان شد، پس با آن، سخن گفתי با بنده و فرستاده‌ات موسی بن عمران و به پرتو فروزانت در ساعیر (کوهی در بیت المقدس) و ظهور پر فروغت در فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر) در جایگاه بلند قدسیان و با سپاهیان صف کشیده از فرشتگان، و خشوع فرشتگان تسبیح کننده....).

در این سخن تامل کن «طَلَّتِكَ فِي سَاعِيرٍ وَ ظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ...» (پرتو فروزانت در ساعیر (کوهی در بیت المقدس) و ظهور پر فروغت در فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر)....) طلعت و ظهور از خصوصیات ماده است که بر ساحت خداوند متعال راهی ندارد و چنین چیزی امکان ندارد مگر با تجلی. طلعت خداوند در ساعیر با پیامبرش عیسی (علیه السلام) و ظهور خداوند متعال در فاران با محمد ﷺ صورت پذیرفت همان گونه که سید احمد الحسن (علیه السلام) در سایر کتاب‌هایش مانند نبوت خاتم ذکر فرموده است؛ می‌توانید به آن‌ها مراجعه کنید.

غایب بودن آخرت و باطن بودن آن، باز هم نسبت به همان شخص.

بین علی و فاطمه -یا رحمان رحیم- اتحاد و افتراق وجود دارد، مانند اتحاد زوجی که یکدیگر را دوست می‌دارند ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾<sup>(۱)</sup> (شما را از یک تن بیافرید) و هر دو اسم بر معنای یکسانی دلالت دارند.

اما افتراق و جدایی آن‌ها از جهت گسترش رحمت و شمول آن در رحمان، و کم وسعت بودن و شدت رحمت در رحیم می‌باشد. بنابراین برای رحمان -یا علی (علیه السلام)- جهتی اختصاصی با این دنیا وجود دارد و گستردگی رحمت در رحمان همه را دربرمی‌گیرد همان‌طور که فیض نازل شده از بیرون باب، همگان از مؤمن و کافر را دربرمی‌گیرد؛ همان‌گونه که در دعا آمده است: «يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ وَ يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً»<sup>(۲)</sup> (ای آن که هر که درخواست کند عطا می‌کنی و ای آن که به هر که درخواست نمی‌کند و تو را هم نشناسد، باز از سر

۱- نسا: ۱.

۲- ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. در هر صبح و شام و در پی نمازهای روزانه و شبانه‌ات در ماه رجب بگو: «يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ، وَ أَمِنُ سَخَطَهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ، يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ، يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً، أَعْطِنِي بِمَسْئَلَتِي إِيَّاكَ، جَمِيعَ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ جَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ، وَ اصْرِفْ عَنِّي بِمَسْئَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ شَرِّ الدُّنْيَا، وَ شَرِّ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَا عَطَيْتَ، وَ زِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ يَا كَرِيمَ» (ای آن که برای هر خیری به او امید دارم و از خشمش در هر شری ایمنی جویم. ای که عطا می‌دهی در برابر (طاعت) اندک. ای که عطا کنی به هر که از تو خواهد! ای که عطا کنی به کسی که از تو نخواهد و نه تو را بشناسد از روی نعمت بخشی و مهرورزی! عطا کن به من به خاطر درخواستی که از تو کردم همه‌ی خوبی‌های دنیا و همه خوبی‌ها و خیر آخرت را و بگردان از من به خاطر همان درخواستی که از تو کردم همه‌ی شر دنیا و شر آخرت را؛ زیرا آن چه تو دهی چیزی کم ندارد و بیفزای بر من از فضل، ای بزرگوار!)». اقبال الاعمال: ج ۳ ص ۲۱۱.

لطف و رحمت عطا می‌کنی).

اما در آخرت، او قسمت کننده‌ی بهشت و جهنم است، به جهت ارتباطی که با او وجود دارد و جدا بودن او از این زندگی دنیوی، نه به جهت آخرت.

رحیم -یا فاطمه- ارتباطی خاص با آخرت دارد.<sup>(۱)</sup> او کسی است که شیعیانش را -یعنی اهل حق و توحید و اخلاص برای خدای سبحان- روز قیامت برمی‌چیند، و این‌ها عبارتند از حسن و حسین و ائمه، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام و انبیا و اوصیا، و پایین‌تر از آن‌ها از مخلصین. از همین‌رو پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره‌ی او فرموده است: «فاطمه امّ ابیها»<sup>(۲)</sup> (فاطمه، مادر پدرش). مادر، مبدائی است که به آن بازگردانیده می‌شود و از همین‌رو امام حسن عسکری چنین معنایی را می‌فرماید: «ما حجت‌های خداوند بر خلق هستیم و فاطمه حجت خدا بر ما».<sup>(۳)</sup>

اگر محمد نبود آسمان‌ها و زمین آفریده نمی‌شد؛ چراکه این‌ها از نور آن حضرت خلق شده است، و اگر علی نبود محمد آفریده نمی‌شد؛ زیرا اگر علی نبود محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شناخته نمی‌شد زیرا او بابی است که از آن به او درآیند، و از آن -یعنی باب یا علی- فیض محمدی در آسمان‌ها و زمین تجلّی می‌یابد، و اگر فاطمه -یا درون باب یا

۱- از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حدیثی روایت شده است: «... و به ملائکه‌اش می‌فرماید: ای فرشتگان من، نگاه کنید به کنیز من فاطمه که سرور همه‌ی بندگان من از جنس زنان می‌باشد. به او نگاه کنید که چگونه بند بند وجودش از خوفِ عظمت من می‌لرزد و با قلبش به عبادت من روی آورده است. شما ملائکه را شاهد می‌گیرم که شیعیان او را از آتش دوزخ در امان داشتند...». امالی شیخ صدوق: ص ۱۷۵ و ده‌ها روایت دیگر که بر این مضمون تاکید دارند.

۲- بحار الانوار: ج ۳۴ ص ۱۹.

۳- اسرار فاطمیه شیخ محمد فاضل مسعودی: ص ۶۹، روایت شده از تفسیر «اطیب البیان».



آخرت- نبود، محمد و علی خلق نمی‌شدند، پس اگر آخرت نبود، خدا خلق را نمی‌آفرید و دنیا خلق نمی‌شد.

**پرسش ۹:** معنای سخن جبرئیل (علیه السلام): «به خدا سوگند ارکان هدایت منهدم شد» معنای سخن جبرئیل (علیه السلام) هنگامی که امام علی (علیه السلام) به قتل رسید چیست؟ «تهدمت والله ارکان الهدی» (به خدا سوگند ارکان هدایت منهدم شد). آیا حسن و حسین که پس از قتل امام (علیه السلام) باقی و زنده بودند، ستون‌های هدایت نبودند؟!

### پاسخ:

رکن اول محمد (صلی الله علیه و آله) است، رکن دوم علی (علیه السلام) و رکن سوم فاطمه (علیها السلام) محمد (صلی الله علیه و آله) شهر علم است و علی و فاطمه باب آن، و این سه تن (علیهم السلام) ستون‌های حق و هدایت‌اند. (۱)

یا اسم اعظم اعظم اعظم (هو) و ستون‌های آن (شهر کمالات الهی) الله سبحان و متعال، و باب آن: الرحمان الرحیم می‌باشد، و اگر باب غیر از این دو اسم بود، سختی‌ها و عقوبت‌ها بر اهل زمین شدت می‌گرفت و احدی از شما پاکیزه نمی‌شد. ظهور این اسامی در خلق، با محمد و علی و فاطمه است. محمد تجلی الله در خلق

---

۱- از امام صادق از پدرش (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «جابر بن عبد الله انصاری گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سه روز پیش از وفاتش به علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌فرماید: سلام بر تو ای پدر دو گل خوشبو. تو را به آن دو گل خوشبوی من از دنیا سفارش می‌کنم که به زودی دو رکن و اساس و پایه‌ی زندگیت شکسته خواهد شد، و خداوند پس از من نگهبان تو است، و چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت، علی (علیه السلام) فرمود: این بود یکی از آن دو رکن و پایه‌ای که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمود، و چون فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت، علی (علیه السلام) فرمود: و این هم رکن دومی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود». امالی شیخ صدوق: ص ۱۹۸.

و علی تجلی رحمن و فاطمه تجلی رحیم در خلق است. با شهادت پیامبر، رکن اول منهدم شد و با شهادت فاطمه رکن دوم فرو ریخت ولی این دو با بقای سومی باقی ماندند، که همان علی (علیه السلام) بود. با شهادت علی (علیه السلام) رکن سوم نیز ویران گشت، و حتی رکن اول و دوم نیز با او منهدم شد و از همین رو جبرئیل (علیه السلام) گفت: «تهدمت والله ارکان الهدی» **(به خدا سوگند ستون‌های هدایت منهدم شد).**

حسن و حسین (علیهما السلام) با این که پس از امام علی (علیه السلام) وجود داشتند، ولی به این معنا ستون‌های هدایت نبودند.

بنابراین ستون‌های هدایت سه تا هستند و لاغیر. ائمه (علیهم السلام) همگی ارکان هدایت هستند ولی آن‌ها ستون‌های این ستون‌ها می‌باشند؛ به عبارت دیگر ائمه (علیهم السلام) ستون‌های محمد، علی و فاطمه (علیهم السلام) می‌باشند.

**پرسش ۱۰:** معنی گفتار امیرالمؤمنین (علیه السلام): «اگر پرده از برابرم برداشته شود...»  
معنای این سخن امام علی (علیه السلام) چیست؟ «اگر پرده از برابرم برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد».

### پاسخ:

گمان برده نشود امیرالمؤمنین (علیه السلام) از حجاب‌های ملکوتی سخن می‌گوید! چطور چنین چیزی ممکن است درحالی که او در گورستان‌های کوفه حرکت می‌کرد و با مردگان سخن می‌گفت و متوجه حبه‌ی عرنی شد درحالی که به او چنین معنایی را می‌فرماید: «ای حبه، اگر پرده از برابرت برداشته شود آن‌ها را می‌بینی که حلقه‌وار با

یکدیگر صحبت می‌کنند».<sup>(۱)</sup>

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پرده‌هایی که لاهوت را از او محجوب ساخته است سخن می‌گوید، از حجاب‌هایی سخن می‌راند که اگر برای علی (علیه السلام) کنار زده شود، علی (علیه السلام) باقی نمی‌ماند، و حتی چیزی جز خدای واحد قهار باقی نمی‌ماند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) باقی ماندن این حجاب را گناهی بزرگ به شمار می‌آورد و می‌فرماید: «إِلَهِي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنَّ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا»<sup>(۲)</sup> (پروردگارا! با گرایش من به خواهش نفسم، بر خود ستم کردم. پس وای بر من اگر بر آن آمرزش نیاوری). و حتی قرآن آن را گناهی ملازم انسان می‌داند که جز با فتح مبین و فنا شدنش در لحظاتی و بازگشت او در لحظاتی دیگر از او جدا نمی‌گردد؛ تا انسان بودن انسان و عبودیت مخلوق بر جای بماند. خدای تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا \* لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾<sup>(۳)</sup> (ما برای تو پیروزی نمایانی

۱- از حبه‌ی عرنی روایت شده است: با امیر مؤمنان به سوی پشت کوفه خارج شدیم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پشت کوفه در وادی السلام ایستاد و گویی با کسانی سخن می‌گفت. من نیز با او ایستادم تا خسته شدم. پس نشستیم تا این که ملول شدم. دوباره برخاستم و دوباره مثل مرتبه‌ی اول خسته شدم. سپس نشستیم و ملول شدم. سپس ایستادم و ردایم را جمع کردم و گفتم: ای امیر مؤمنان! من بر شما از ایستادن زیاد نگرانم، ساعتی استراحت کن! و ردایم را بر زمین پهن کردم تا بنشیند. فرمودند: «ای حبه، آنچه دیدی نبود مگر سخن گفتن و انس گرفتن با مؤمن». گفتم: ای امیرالمؤمنین! آن‌ها نیز چنین هستند؟ فرمود: «آری، اگر آن چه من می‌بینم برای تو هم کشف می‌شد، می‌دیدید که مؤمنان حلقه‌وار نشسته با هم سخن می‌گویند». عرض کردم: اجسادند یا ارواح؟ فرمودند: «ارواح، و مؤمنی در جایی از زمین نمی‌میرد مگر این که به روحش گفته می‌شود: به وادی السلام ملحق شو، که وادی السلام قطعه‌ای از بهشت عدن است». بحار الانوار: ج ۹۷ ص ۲۳۴.

۲- مقطعی از مناجات شعبانیه امیرالمؤمنین (علیه السلام). بحار الانوار: ج ۹۱ ص ۹۷.

۳- فتح: ۱ و ۲.

را مقدر کرده‌ایم \* تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد برایت ببامزد).

گناه در این‌جا همان «من» یا شائبه‌ی ظلمت و عدمی است که از بنده جدا نمی‌شود و محمد ﷺ به خاطر این فتح، به نوسان درمی‌آید: برای ساعتی محمد ﷺ باقی نمی‌ماند و فقط خدای واحد قهار بر جای می‌ماند؛ و ساعتی دیگر محمد ﷺ به عبد اول و نور اول و عقل اول و پیروز در مسابقه که سلام و صلوات خداوند بر او باد، بازمی‌گردد. از آن‌جا که علی (علیه السلام) باب محمد ﷺ است و محمد ﷺ صاحب فتح المبین، و در لحظاتی از او هیچ اسمی و هیچ رسمی بر جای نمی‌ماند مگر خداوند واحد قهار، باب یا علی (علیه السلام) سرگشته و ممسوس به ذات خداوند و در مقام صاحب فتح مبین می‌گردد و از همین رو می‌فرماید: «اگر پرده از برابرم برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد».<sup>(۱)</sup>

### پرسش ۱۱: حروف مقطعه در قرآن.

مراد از حروف مقطعه در ابتدای سوره‌ها چیست؟

### پاسخ:

در سوره‌ی بقره ﴿الم﴾:

م: محمد، ل: علی و الف: فاطمه است.

این حروف در ابتدای سوره‌ها ۱۴ حرف هستند؛ نصف تعداد حروف که ۲۸ حرف

می‌باشد. این حروف، حروف نورانی‌اند، و مقابل آن حروف ظلمانی قرار می‌گیرند؛ یعنی

کم‌نور نه این که تاریک باشند.

این حروف مانند منزل‌های چهارده‌گانه‌ی قمر در نیمه ماه هستند؛ یعنی پس از گذشتن هفت روز از ابتدای ماه. «م» مانند جایگاه ماه در شب کامل شدن آن است و «ل» شب پیش از آن و «الف» شب پس از آن می‌باشد، و این‌ها ایام تشریق‌اند. محمد صلی الله علیه و آله ماه کامل است، و علی و فاطمه شبیه کامل می‌باشند. در دعا آمده است: «و کلمتک التامه و کلماتک التی تفضلت علی العالمین»<sup>(۱)</sup> (و کلمه‌ی کاملت و کلماتی که به آن‌ها بر عالمیان تفضل فرمودی).

«میم» مقابل الله در بسمله است و «لام» مقابل الرحمن و «الف» مقابل الرحیم. همان‌طور که بسمله در هر سوره، از جهتی خاص تصویری از بسمله فاتحه می‌باشد، این حروف هم تصویری از پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه علیها السلام و ائمه می‌باشند. در هر موضعی، این‌ها از جهتی خاص و معین تصویری از آن‌ها می‌باشند. هرچه شناخت و معرفت معصوم به خداوند بیشتر شود، جهت‌های او و ظهورهای او در قرآن بیشتر می‌شود، و حرفی که بیان‌گر او است بیشتر تکرار می‌گردد. میم ۱۷ بار تکرار شده است، لام ۱۳ بار و الف ۱۳ بار.

این حروف صَفْوَه (برترین و خالص‌ترین‌های) قرآن‌اند و از آن‌ها اسم اعظم تکوین می‌یابد و این سرّی است بین خدا و امام علیه السلام که از آن اسم اعظم تألیف می‌گردد.<sup>(۲)</sup>

۱- مصباح‌المجتهد: ص ۴۱۹.

۲- از ابو عبدالله علیه السلام در تفسیر این سخن خداوند متعال ﴿حمصق﴾ روایت شده است که فرمود: «حروفی از اسم الله اعظم مقطوع (بریده شده) می‌باشند که آن را پیامبر یا امام که صلوات خداوند بر ایشان باد، تألیف می‌کنند و اسم اعظمی را تشکیل می‌دهند که اگر با آن خداوند خوانده شود، اجابت می‌شود». بحار الانوار: ج ۸۹ ص ۳۷۶.

اگر در این خصوص بیش از این اجازه داشتیم سخن بگویم، سخن می‌گفتم....

**پرسش ۱۲:** اسم‌هایی که خداوند سبحان به آدم عليه السلام آموخت.

نام‌هایی که خداوند سبحان و متعال به آدم عليه السلام آموخت چه بود؟

**پاسخ:**

اسماء الله را به او آموخت؛ یعنی چیزی از حقیقتش را که فرشتگان طاقت شناختش را نداشتند به او آموخت، و حقیقت اسماء الله در خلق را به او آموخت. محمد و آل محمد عليهم السلام و انبیا و فرستادگان عليهم السلام اسامی خدا در خلق‌اند؛ یعنی تجلی و ظهور نام‌های خدای سبحان و متعال.<sup>(۱)</sup>

همان‌طور که تمامی موجودات تجلی و ظهور اسماء الله هستند، حتی فرشی که روی آن می‌نشینیم،<sup>(۲)</sup> و از آن‌جا که فطرت آدم و یا انسان به طور عام، او را به مراتبی بسیار بالاتر از فرشتگان برای شناخت اسماء الله شایسته می‌سازد، آدم عليه السلام برتر از فرشتگان بود، و همچنین هر انسانی که به سوی خدا حرکت کند و به معرفت اسماء الله سبحان برسد نیز همین‌گونه می‌باشد.

۱- از ابو عبدالله درباره‌ی این سخن خداوند متعال ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ (از آن خداوند است نیکوترین نام‌ها. به آن نام‌هایش بخوانید) روایت شده است که فرمود: «به خدا سوگند ما همان نام‌های نیکوتر خداوند هستیم که خداوند هیچ عملی را از بندگان نمی‌پذیرد مگر به واسطه‌ی شناخت و معرفت ما». کافی: ج ۱ ص ۱۴۳.

۲- اشاره‌ای به این حدیث امام صادق عليه السلام دارد که می‌فرماید: «.... زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و بستر رودها» سپس به فرش زیرش نظر کرد و فرمود: «و این فرش هم از جمله مواردی بوده که به او تعلیم داد». بحار الانوار: ج ۱۱ ص ۱۴۶.

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (به یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بر آن فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

**پرسش ۱۳:** معنی حدیث قدسی «روزه برای من است و من خودم پاداش آن هستم»

معنای حدیث قدسی «الصوم لی و أنا أُجزی به»<sup>(۲)</sup> (روزه برای من است و من پاداش روزه می‌دهم) چیست؟

### پاسخ:

قرائت «أُجزی به» (خودم به آن پاداش می‌دهم) اشتباه است؛ زیرا خدای سبحان پاداش تمام عبادات را به بندگان می‌دهد و براساس این قرائت نادرست، خصوصیت ویژه‌ای برای روزه وجود ندارد.

قرائت درست «أُجزی به» است یعنی با همزه‌ی مرفوع و الف کوتاه. مراد از این روزه، روزه‌ی مریم (علیها السلام) و بالاتر از آن می‌باشد: ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا﴾<sup>(۳)</sup> (برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز با هیچ بشری سخن نمی‌گویم).

۱- روم: ۳۰.

۲- کافی: ج ۴ ص ۶۳ ح ۶.

۳- مریم: ۲۶.

یعنی این که انسان از خلق بیمناک باشد و با خدای سبحان مأنوس. این همان آغاز و پایانی است که ثمره‌اش چنین می‌باشد: خداوند خودش پاداش روزه‌ای است که آن روزه عبارت باشد از روزه‌ی از «من»؛ و این هنگامی است که بنده بر صراط مستقیم سیر کند و می‌داند و معتقد است و می‌بیند که وجود اجباری و بقای ظنی او به جهت شائبه‌ای از عدم و ظلمت است که با نور مخلوط می‌باشد. این همان گناهی است که از بنده جدا نمی‌شود، و آن، گذشته‌ی بنده و حال و آینده‌ی او می‌باشد. اگر بنده از «من» روی برگرداند، و مخلصانه خواهان دور ساختن صفحه‌ی ظلمت و عدم باشد و خدای متعال دعایش را اجابت فرماید، جز خدای واحد قهار برجای نمی‌ماند و زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود و نامه‌های اعمال آورده شوند و گفته شود حمد و ستایش تنها از آن خداوند، پروردگار جهانیان است.

**پرسش ۱۴:** معنی سخن امام حسین (علیه السلام): «هر کس به من ملحق شود شهید می‌شود»

معنای این سخن امام حسین (علیه السلام) چیست؟ «من لحقنی استشهد و من لم یلحقنی لم یدرک الفتح»<sup>(۱)</sup> (هر کس به من ملحق شود شهید می‌شود و هر کس به من ملحق نگردد، به فتح و پیروزی نخواهد رسید).

### پاسخ:

در ابتدا ما سه کلمه داریم که معنای آن‌ها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. این کلمات عبارتند از: «لحوق» (پیوستن)، «شهادت» و «فتح». اگر این سه را بدانیم،



می‌توانیم سخن گهربار امام حسین (علیه السلام) را درک کنیم.

«لحوق» (پیوستن): یعنی متصل شدن به چیزی یا رسیدن به آن و همدوش آن حرکت کردن. اگر ملحوق (آن‌چه به آن ملحق می‌شود) یا متبوع (آن‌چه مورد پیروی قرار می‌گیرد) انسان باشد، در این حالت این انسان پیروی شده، امام هدایت یا گمراهی می‌باشد، و کسی که از امام پیشی بگیرد یا از او عقب بماند، لاحق (رسیده) به امام (علیه السلام) محسوب نمی‌شود و کسی که با امام همراه و همگام است، لاحق محسوب می‌شود ولی هرکس به میزان دقت همراهی‌اش؛ کسی که در همه‌ی تفصیل و ریزه‌کاری‌ها با امام همراه است<sup>(۱)</sup> همانند کسی نیست که به طور کلی و اجمالی با امام همراهی می‌کند.

شهادت: متعارف بین مردم، کشته شدن در راه خدا است و اصل معنای آن، خبر دادن از حقیقت با گفتار یا کردار می‌باشد، و از جمله‌ی آن خبر دادن است به این‌که خدایی جز الله نیست و این خبر دادن همان چیزی است که شهیدی که در میدان نبرد در راه اعتلای کلمه‌ی خدا کشته می‌شود، عملی می‌سازد. چنین کسی جزو کسانی است که شهادت می‌دهند خدایی جز الله نیست، ولی از این نظر متفاوت و متمایز است

۱- در دعا آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، أَلْفُكِ الْجَارِيَةِ فِي اللُّجَجِ الْغَامِرَةِ، يَا مَنْ مَنْ رَكِبَهَا وَ يَغْرَقُ مَنْ تَرَكَهَا، الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ، وَ الْمُنَآخِرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ، وَ اللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ...» (بارخدا یا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ کشتی روان در اقیانوس‌های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود. کسی که از آن‌ها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آن‌ها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آن‌ها، ملحق به آن‌ها است...). مصباح‌المجتهد شیخ طوسی: ص ۴۵. بنابراین ملحق شدن به ایشان (علیه السلام) محقق نمی‌شود مگر با التزام به ایشان و خارج نشدن از منهج و روش آن‌ها. کسی که از آن‌ها پیشی جوید از دین خارج می‌شود و کسی که از آن‌ها عقب افتد حتماً هلاک و نابود خواهد شد.

که با خون خودش شهادت داده است که: لا اله الا الله، و این برترین شهادت با گرانمایه‌ترین شیوه است. از همین رو این واژه یعنی شهید تقریباً به طور کلی بر این مصداق- یعنی کسی که در میدان نبرد برای اعتلای کلمه‌ی الله کشته می‌شود- اطلاق می‌گردد.

علاوه بر این که هرکسی که در روز قیامت موقفی دارد که بر امت یا گروهی گواهی می‌دهد، جزو شهدا می‌باشد، مانند ائمه (علیهم‌السلام)، پیامبران، فرستادگان (رسل)، حضرت زهرا (علیها‌السلام)، زینب (علیها‌السلام)، مریم (علیها‌السلام)، نرجس (علیها‌السلام) و وهب نصرانی و خالد بن سعید بن العاص اموی؛ هریک به فراخور وضعیت خود.

در محاسن از ابان بن تغلب روایت شده است: وقتی یادی از کسانی که در مرزها کشته می‌شدند به میان آمد، ابو عبدالله (علیه‌السلام) حاضر بود و فرمود: «وای بر آن‌ها! با این عمل در پی چه هستند؟ در کشته شدن در دنیا و کشته شدن در آخرت شتاب می‌کنند. به خدا سوگند کسی شهید محسوب نمی‌شود مگر شیعیان ما؛ حتی اگر در بسترهای خویش بمیرند»<sup>(۱)</sup>.

و در عیاشی: از منهال قصاب نقل شده است: به ابو عبدالله (علیه‌السلام) عرض کردم: از خداوند برایم شهادت را طلب فرما. فرمود: «مؤمن شهید است». سپس این آیه را قرائت فرمود: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ﴾<sup>(۲)</sup> (آن‌ها همان راستگویان و شهیدان هستند)<sup>(۳)</sup>.

۱- محاسن برقی: ج ۱ ص ۱۶۴.

۲- حدید: ۱۹.

۳- بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۳۸ و شیخ طوسی نیز آن را از عیاشی روایت نموده است.

و از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هریک از شما که عارف به این امر، منتظر خیر باشد مانند کسی است که در رکاب قائم آل محمد (علیه السلام) با شمشیرش مشغول جهاد گردد» سپس فرمود: «آری، به خداوند سوگند حتی مانند آن کسی است که در رکاب رسول خدا با شمشیر به جهاد پردازد». سپس فرمود: «به خدا سوگند حتی مانند کسی است که به همراه رسول خدا و در خیمه‌ی او شهید شود و این آیه از قرآن کریم در شما وجود دارد ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾»<sup>(۱)</sup> (کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان آورده‌اند، آن‌ها راستگویان و شهیدان نزد پروردگارشان هستند. آن‌ها صاحب پاداش‌شان و نورشان هستند و کسانی که کافرند و آیات ما را تکذیب می‌کنند، آن‌ها اصحاب جهنم هستند). سپس فرمود: «به خدا سوگند شما از راستگویان و گواهان در نزد پروردگارتان می‌باشید».<sup>(۲)</sup>

فتح: یعنی برداشتن مانع به هنگام داخل شدن در چیزی، یا نظر کردن به آن یا در آن، چه با چشم و دیدن با آن باشد و چه با بصیرت و کشف شدن آن در دل. در تفسیر قمی از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خداوند متعال ﴿نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾<sup>(۳)</sup> (نصرتی است از جانب خداوند و فتحی نزدیک) روایت شده است که فرمود: «یعنی دنیا با پیروزی و فتح قائم (علیه السلام)....».<sup>(۴)</sup>

۱- حدید: ۱۹.

۲- بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۳۹.

۳- صف: ۱۳.

۴- تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۶۶.

شکی نیست که پیروزی قائم علیه السلام با فتح تمام سرزمین‌ها و برپایی دین خالص در آن‌ها و اعلا‌ی کلمه‌ی «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» صورت می‌گیرد؛ و به همین صورت با فتح عوالم ملکوت و کشف و آشکار شدن آن برای بسیاری از افراد مؤمنی که همراه قائم علیه السلام می‌باشند.

بنابراین منظور امام حسین علیه السلام از «من لحقه» (کسی که به او ملحق شد) یعنی کسی که راه و روش حسین و مرام حسین علیه السلام را در پیش گیرد. هر زمانی را حسینی است؛ و هرکس به حسین زمان خود ملحق شود، به امام حسین علیه السلام پیوسته است و کسی که نسبت به امام زمانش کوتاهی ورزد، به حسین علیه السلام کوتاهی ورزیده است. همچنین پیوستن به حسین علیه السلام در بالاترین درجاتش، التزام به مبانی حسین و شیوه و روش حسین و پیوستن به حسین زمانی است که مؤمن در آن زندگی می‌کند. در صلوات شعبانیه آمده است: «کسی که از آن‌ها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آنها عقب بماند، نابود است و همراه با آن‌ها، ملحق به آن‌ها است»<sup>(۱)</sup>.

منظور آن حضرت از شهادت: کشته شدن در راه خداوند است، چه کشته شدن بدن باشد و چه با کشته شدن شخصیت و هویت، که بزرگ‌تر از قتل بدنی است. کسانی که کنار حق می‌ایستند، همواره در معرض نابود شدن شخصیت‌شان در جامعه با سخنان تزویرآمیز و افتراها و دروغ‌ها و بهتان‌هایی هستند که از سوی دشمنان انبیا و مرسلین علیهم السلام به آن‌ها وارد می‌شود؛ کسانی مانند علمای بی‌عمل و پیروانشان که نسنجیده و نفهمیده گرد و خاک به راه می‌اندازند، و حتی تمام کسانی که از دعوت به سوی حق و عدل و صداقت و برپاداشتن حدود خداوند و کلماتش آسیب و ضرر می‌بینند.

کسی که در راه خدا کشته می‌شود، شاهد و گواهی است بر امتی که به قتل او مبادرت ورزیده یا به کشته شدن او و از بین رفتن شخصیت یا بدن مقدسش رضایت داده‌اند.

منظور آن حضرت از فتح یعنی فتح در عوالم علوی، و به دنبال آن شناخت حقایق و در نهایت فتح مبین و شناخت خداوند سبحان و متعال است، هر کس به فراخور حال و وضعیت خود.

کسی که به حسین ملحق نشود و راه و شیوه‌ی حسین را نپوید، و حسین زمانش را دنبال نکند شهید نمی‌شود، یعنی در راه خدا کشته نمی‌گردد و شاهی بر حق نمی‌باشد، سپس او به فتح نمی‌رسد یعنی فتح را نمی‌شناسد و فتح را در نمی‌یابد و چیزی از فتح به کف نمی‌آورد. چنین شخصی از کجا نور را بشناسد درحالی که او موش کوری است که جز ظلمت و سنگ‌هایی که در آن زندگی می‌کند را نمی‌شناسد!

کسی که به حسین (علیه السلام) ملحق شود، قطعاً شهید می‌گردد و متناسب با مقامش و مقدار التزامش به حسین (علیه السلام) چیزی از فتح را درک می‌کند؛ یعنی پیروزی و فتح با قائم (علیه السلام) را درک می‌کند.

و در پایان: حسین، حق است، کلمه است، شمشیر است و اصل و مبنایی است که تا آسمان‌ها و زمین باقی هستند باقی و پابرجا است و هر کس با حقی که حسین (علیه السلام) به آن دعوت نموده است مخالفت ورزد و از گفتار «هل من ناصر ینصرنا؟» (آیا کسی هست که ما را یاری کند؟) حسین (علیه السلام) روی برگرداند، و شمشیری بر ندارد و حسین (علیه السلام) را همراهی نکند و افکارش را بر اصل و اساس حسین (علیه السلام) پایه‌ریزی نکند، حسین را تنها و بی‌یاور گذاشته است حتی اگر بر حسین به طور علنی گریه کند! قومی با حسین به نبرد برخاستند که ادعا می‌کردند پیامبر خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را دوست

می‌دارند و بر سیره و روش آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گام برمی‌دارند. با قائم عَلَيْهِ السَّلَام نیز گروهی به نبرد برخوانند خواست که ادعا می‌کنند حسین را دوست می‌دارند و بر مصیبت‌های او می‌گیرند. پس لعنت خدا بر گروه ستمکاران! این‌ها چیزی از پیروزی را درک نخواهند کرد؛ زیرا در هیچ روزی از روزها به حسین عَلَيْهِ السَّلَام ملحق نشده‌اند.

**پرسش ۱۵:** رشد میوه‌ها با خاکی که بقایای اجساد در زمین می‌باشد!

میوه‌هایی که می‌خوریم بر خاکی که در آن بقایای اجساد انسان‌ها است پرورش یافته؛ بنابراین آیا ما اجساد انسان‌ها را می‌خوریم؟<sup>(۱)</sup>

**پاسخ:**

جسم مادی عبارت است از ظهور یا تجلی صورت مثالی در ماده یا عدمی که قابلیت وجود دارد، و در نتیجه طعم، بو، رنگ و تمام ویژگی‌های جسم مادی، از صورت مثالی آن نشأت می‌گیرد. خود ماده - که همان‌طور که پیش‌تر بیان شد عدمی است دارای قابلیت وجود- اگر در آن، صورت پرتقال متجلی شود، دارای رایحه‌ای خوش و طعمی لذیذ و برای خوردن حلال می‌شود؛ و اگر در آن، صورت لاشه‌ی گندیده‌ای تجلی یابد، دارای بویی ناپسند و خوردن آن حرام می‌گردد.

بنابراین جسم انسان پس از مرگ -اگر خداوند تجزیه و تباہ شدن را برایش اراده کند- به یک مشت خاک تبدیل خواهد شد، و صورت مثالی و جسمانی مشت‌ی خاک، با صورت جسم انسان متفاوت می‌باشد، و در نتیجه بین جسم انسانی تباہ و فرسوده شده و مشت‌ی خاک که از این فرسایش به وجود می‌آید، هیچ‌گونه وجه اشتراک واقعی

---

۱- این شبهه به شبهه‌ی «آکل و مأکول» (خورنده و خورده شونده) معروف است.

وجود ندارد و تنها وجه اشتراکی که باقی می‌ماند اشتراکی توهمی و ظنی است که بر اساس مشترکات ماده بنا شده است.

ماده: عدمی است با قابلیت وجود، و تشخیص و تخصیص برای صورت مثالی. برخی صورتهای مثالی متفاوت از برخی دیگر است و بعضی از بعضی دیگر به وجود نمی‌آید. درختی که به عنوان مثال، بر جسم تجزیه شده روئیده و از آن میوه‌ای حاصل گشته، جسم تجزیه شده را جذب نکرده است بلکه مواد داخل خاک، دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی می‌باشد که با جسم تجزیه شده متفاوت می‌باشد حتی اگر در ماده یا همان عدم با قابلیت داشتن وجودی که ویژگی و خصوصیتی محسوب نمی‌شود، مشترک باشد. حال اگر به عنوان مثال انسانی چنین میوه‌ای را بخورد، در واقع چیز حاصل شده از جسم تجزیه شده را نمی‌خورد؛ و نه آکلی وجود دارد و نه ماکولی.

**پرسش ۱۶:** ابلیس از ملائکه است یا از جنیان؟

ابلیس از فرشتگان است یا از جنیان؟

**پاسخ:**

ابلیس (لع) از جنیان است<sup>(۱)</sup> ولی به خاطر عبادتش ارتقا یافت تا این که در زمره‌ی فرشتگان درآمد. جنیان با عبادت و اطاعت خدا ارتقا پیدا می‌کنند تا این که جزو

---

۱- از جمیل بن دراج از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده است: از ایشان (علیه السلام) درباره‌ی ابلیس پرسیدم که آیا از ملائکه بود؟ و آیا چیزی از امر آسمان‌ها می‌دانست؟ فرمود: «از ملائکه نبود و چیزی از آسمان‌ها نمی‌دانست. او از جنیان و همراه با ملائکه بود و ملائکه او را گویی از خود می‌دیدند درحالی که خداوند آگاه است که از آن‌ها نبود. پس هنگامی که به سجده کردن امر شد، از او سر زد آن چه سر زد». بحار الانوار: ج ۱۱ ص ۱۱۹.

فرشتگان می‌شوند. ولی در نهایت، ابلیس (لع) به خاطر انانیت (منیت) از امر خدا سرپیچی کرد و به قعر جهنم سقوط نمود. از همین رو قرآن یکبار ابلیس را از فرشتگان می‌خواند<sup>(۱)</sup> و بار دیگر از جن.<sup>(۲)</sup> امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه‌ی قاصعه از او به مَلک تعبیر نموده است.<sup>(۳)</sup>

در مرحله‌ی پیش از صادر شدن فرمان به سجده بر آدم، با توجه به آن‌چه ابلیس به آن رسید و با توجه به اصل ابلیس (لع)، هر دوی این‌ها صحیح است.<sup>(۴)</sup>

**پرسش ۱۷:** علت برگزیده شدن انبیا، فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) و عصمت آن‌ها. علت برگزیده شدن انبیا، فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) از میان دیگران و اختصاص یافتن عصمت به آن‌ها چیست؟

### پاسخ:

۱- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...﴾ (و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس...) (بقره: ۳۴).

۲- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿... إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...﴾ (...جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربرتافت...) (کهف: ۵۰).

۳- امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «... پس عبرت گیرید از آن‌چه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله‌اش را که روشن نیست بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سال‌های جهان دیگر در برابر ساعتی تکبّر ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی همسنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ‌کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که مَلکی (فرشته‌ای) را با آن گناه بیرون راند، به بهشت اندرون نبرد...». نهج البلاغه: خطبه‌ی ۱۹۲ معروف به قاصعه.

۴- یعنی این‌که تعبیر قرآن به این‌که ابلیس لعنت الله از جن بود و از ملائکه نیز بود.



هنگامی که خدای سبحان بنی آدم را در پیشگاه خود گستراند و آن‌ها را مخاطب قرار داد: ﴿...أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ...﴾<sup>(۱)</sup> (... آیا من پروردگارتان نیستم؟...) براساس پاسخ‌های‌شان به چند دسته تقسیم شدند:

**دسته‌ی اول:** کسانی هستند که نور را از پشت پرده‌ها دیدند و پیش از آن که سوال به گوش‌هایشان برسد، با «آری» پاسخ دادند. این گروه براساس تعداد پرده‌هایی که از پشت آن نور را دیدند، به دسته‌های فراوانی تقسیم می‌شوند.

این‌ها کسانی هستند که پرده‌های نور را دریدند و به معدن عظمت رسیدند.<sup>(۲)</sup> امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «بارپروردگارا! مرا انقطاع کامل به سوی خود عطا فرما و دیدگان دل ما را به نوری که با آن، نور تو را مشاهده کند روشن ساز تا آن که دیدگان دل، حجاب‌های نور را بپذرد و به سرچشمه‌ی عظمت واصل گردد و جان‌های ما به

۱- اعراف: ۱۷۲.

۲- داوود رقی از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که خداوند عزوجل اراده فرمود خلق را خلق نماید، آن‌ها را خلق کرد و در پیشگاهش منتشر نمود. سپس به آن‌ها فرمود: پروردگارتان کیست؟ اولین کسی که زبان گشود رسول خدا ﷺ بود و امیرالمؤمنین و ائمه که صلوات خداوند بر همه‌شان باد، بودند که گفتند: تو پروردگار ما هستی. پس علم و دین را بر ایشان حمل نمود. سپس به ملائکه فرمود: اینان حاملان دین من و علم من و امینانم در خلقم هستند و آن‌ها مسئول می‌باشند. سپس به بنی آدم فرمود: به ربوبیت خداوند و همچنین به این افراد به جهت اطاعت و ولایت اقرار کنید. گفتند: آری پروردگار ما، اقرار و اعتراف نمودیم. سپس خداوند جل جلاله به ملائکه فرمود: گواه باشید. ملائکه گفتند: ما شاهدیم که فردا نگویند ما از این موضوع بی‌خبر بودیم یا بگویند جز این نیست که پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسل بعد از آن‌ها هستیم؛ آیا ما را به خاطر آن چه باطلین انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی؟! ای داوود! در میثاق بر انبیا تاکید شده است.»

مقام قدسی عزّت ببیوندند»<sup>(۱)</sup>.

دسته‌ی دوم: کسانی هستند که پس از دریده شدن پرده‌ها، نور را دیدند و پس از آن که سؤال به گوش‌شان رسید، با «آری» پاسخ گفتند. این‌ها نیز براساس سرعت شنیدن و پاسخ دادن، به دسته‌های فراوانی تقسیم می‌شوند. این دو دسته همان احرار (آزادگان) می‌باشند.

سپس دسته‌ی بندگان می‌آید: کسانی که پس از شنیدن کلمه‌ی «آری» از دیگران، «آری» گفتند.

سپس گروه منافقین می‌باشند: «آری» گفتند ولی در دل‌هایشان نسبت به آنچه شنیدند شک و تردید بود.<sup>(۲)</sup>

سپس گروه کافران می‌آید: و این‌ها کسانی هستند که «آری» نگفتند.<sup>(۳)</sup>

۱- مقطعی از مناجات شعبانیه. به اقبال الاعمال: ص ۶۸۷ مراجعه نمایید.

۲- از ابن مسکان از ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی این سخن خداوند ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾ (و آن‌گاه که پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندان‌شان را بیرون آورد و آنان را برخودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. گواهی می‌دهیم) روایت شده است: عرض کردم: آیا این گرفتن پیمان به عینه بود؟ فرمود: «آری، معرفت باقی ماند و مردم موقف را فراموش کردند و زود باشد که به خاطر آورند. اگر چنین نبود، احدی خالق و روزی‌دهنده‌اش را نمی‌شناخت. برخی در عالم ذر با زبان اقرار کردند ولی قلباً ایمان نداشتند. پس خداوند فرمود: به آن‌چه پیش از این کافر شدند، ایمان نمی‌آورند.» بحار الانوار: ج ۵ ص ۲۳۷.

۳- از ابو جعفر از پدرش از جدش علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو همان کسی هستی که خدا در ابتدای خلقتش با وجود تو بر آنان احتجاج نمود، آن‌گاه که آنان را چون اشباحی پابرجا نمود و به آن‌ها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. فرمود: آیا محمد رسول خدا نیست؟ گفتند: آری. فرمود: و علی امیرالمؤمنین؟ پس تمام خلائق جملگی

انبیا و فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) جزو دسته‌ی اول می‌باشند. آن‌ها نور را از پشت پرده‌ها دیدند؛ چراکه آن‌ها به چپ یا راست توجّه نداشتند بلکه ارواح آن‌ها به ملاً اعلیٰ آویخته بود (و به آن تعلق داشت) و دیدگان‌شان بر جهت فیض الهی متمرکز شده بود و از خداوند سبحان و متعال غافل نبودند. ایشان (علیهم السلام) را نیز درجاتی است؛ برخی از آن‌ها تمام وجودشان را در نگریستن به سمت فیض الهی متمرکز ساخته و برخی از آن‌ها از این کمتر بودند. به هریک از این بزرگان برحسب آن‌چه عطا کرده بودند، اعطا شده است و به میزان سعی کردنیان در نظر کردن به آیات پروردگارشان، از آن‌ها مشاهده نمودند.

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى \* وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى \* ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى \* وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى﴾<sup>(۱)</sup> (و این‌که: برای مردم پاداشی جز آن‌چه خود کرده‌اند نیست \* و زود است که کوشش او در نظر آید \* سپس به او پاداشی تمام دهند \* و پایان راه همه، پروردگار تو است)

در آن عالم، تمام بنی آدم صاحب اختیار بودند و هریک از آن‌ها دارای همان فطرتی بود که خدا همه را به آن فطرت بیافریده است. هرکس به خواست و اراده‌ی خود نگاهش را به نور منحصر کرد، جزو مقربین شد، یا به ظلمات چشم دوخت و از اصحاب جحیم گردید. انبیا و فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) کسانی هستند که خدای سبحان را برگزیدند و دیدگان خود را به نور منحصر و متمرکز کردند و خداوند سبحان نیز

---

استکبار ورزیدند و از ولایت تو سر باز زدند مگر عده‌ی اندکی؛ آن‌ها بسیار اندک‌اند و اصحاب یمین می‌باشند.» بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۲.

آن‌ها را برگزید.

اما در خصوص عصمت: عصمت را درجاتی است و برخلاف گمان عده‌ای، یک درجه و مرتبه نمی‌باشد. هریک از انبیا و فرستادگان و ائمه (علیهم‌السلام) براساس اختیار و انتخاب خودش به درجه‌ای از درجات عصمت اختصاص یافته است. <sup>(۱)</sup> معصوم کسی است که از محارم خدای سبحان و متعال به خداوند اعتصام (پناه) می‌جوید.

و در معانی اخبار: از هشام نقل شده است: به ابو عبدالله (علیه‌السلام) عرض کردم: معنی این سخن شما چیست که امام حتماً باید معصوم باشد؟ فرمود: «معصوم کسی است که از تمامی محارم خداوند به کمک خداوند برحذر است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ <sup>(۲)</sup> (و هر که به خدا تمسک جوید به راه راست هدایت شده است).» <sup>(۳)</sup>

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «معصوم کسی است که به ریسمان الهی معتصم می‌باشد و ریسمان الهی، همان قرآن است و قرآن به امام هدایت می‌کند همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ <sup>(۴)</sup> (به درستی که

۱- و همین باعث برتری بین ایشان می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.....﴾ (بعضی از این فرستادگان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی سخن گفت و بعضی را به درجاتی برافراشت و به عیسی بن مریم معجزه‌ها دادیم و او را با روح القدس یاری کردیم.....) (بقره: ۲۵۳).

۲- آل عمران: ۱۰۱.

۳- معانی الاخبار شیخ صدوق: ص ۱۳۲.

۴- اسراء: ۹.

این قرآن به درست‌ترین آیین‌ها راه می‌نماید»<sup>(۱)</sup>.

**پرسش ۱۸:** منظور از قلب و رگ گردن در آیه‌ی ۱۹ انفال و ۱۶ ص.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فراخواند که زندگیتان می‌بخشد، دعوتشان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است و همه به پیشگاه او گرد آورده شوید).

و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَّمَ مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>(۳)</sup> (ما آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم؛ زیرا از رگ گردن به او نزدیک‌تریم).

در این دو آیه، منظور از قلب و رگ گردن چیست؟

### پاسخ:

«مرء» یعنی انسان مؤمن به خدا و به حجّت خدا در زمینش، و «دل او» یعنی حجّت بر خلق. بنابراین قلب یا دل همان امام معصوم است و معصوم را به قلب تشبیه کرده است؛ زیرا همچون قلب که کارهای بدن انسان را به گردش درمی‌آورد، کارهای هستی را اداره می‌کند.

۱- معانی الاخبار شیخ صدوق: ص ۱۳۲.

۲- انفال: ۲۴.

۳- ق: ۱۶.

رگ گردن همان امام معصوم است؛ او ریسمان استوار خداوند است (حبل الله المتین)<sup>(۱)</sup> و او همان دری است که فیض الهی به سوی خلق از آن بیرون می‌آید. معصوم، نزدیک‌ترین مخلوق به انسان مؤمن است و مؤمن برای برآورده شدن حوایج و نیازهایش توسط خدای سبحان به او متوسّل می‌شود.

این آیات برای مردم بیان می‌کند که خداوند از انبیا و فرستادگان و ائمه (علیهم‌السلام) به شما نزدیک‌تر است و اگر شما در برآورده شدن نیازهایتان به آن‌ها روی آورید، خدا بین شما و آن‌ها حایل می‌شود زیرا شما با این کار، آن‌ها را به عنوان خدایانی به غیر از الله برگزیده‌اید؛ درحالی‌که آن‌ها را وسیله‌ای به سوی خداوند به جهت رفع نیازها و شفاعت نزد خداوند، قرار داده است. آن‌ها شفاعتی نمی‌کنند و سخنی نمی‌گویند مگر با اذن و اجازه‌ی خداوند سبحان ﴿بِأَمْرِهِ يُعْمَلُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (به فرمان او کار می‌کنند). چگونه خداوند به آن‌ها اجازه‌ی شفاعت برای بنده‌ای را بدهد که خدا را نمی‌بیند؟! «عمیت عین لاتراک» (کور شود دیده‌ای که تو را نبیند). خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ دَأَّ الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾<sup>(۳)</sup> (چه کسی جز به اذن او در نزد او شفاعت کند؟) و

۱- از عبدالله بن عباس روایت شده است: رسول خدا ﷺ برخاست و برایمان خطبه‌ای ایراد فرمود که در انتهایش چنین بود: «خداوند عزوجل در ما، ذه خصلت گرد آورد که پیش از ما و پس از ما برای احدی چنین نکرده است: در بین ما است حکم، جلم (صبر)، علم، نبوت، سماحة (عفو و بخشش)، شجاعت، قصد، صدق، پاکی و عفاف. ما کلمه‌ی تقوی، راه هدایت، مثل اعلی، حجت عظمی، عروة الوثقی (ریسمان محکم) و حبل المتین (ریسمان استوار) هستیم. ما کسانی هستیم که به دوستی‌مان امر شده است. پس از حق، چیزی جز گمراهی نیست؛ پس به کجا می‌روید؟!». بحار

الانوار: ج ۲۶ ص ۲۴۴.

۲- انبیا: ۲۷.

۳- بقره: ۲۵۵.

همچنین ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾<sup>(۱)</sup> (کسی سخن نمی‌گوید مگر کسی که خدای رحمان به او رخصت دهد و او سخن به صواب گوید).

**پرسش ۱۹:** معنای محکم و متشابه.

متشابه و محکم چیست؟ و چطور متشابه را از محکم تشخیص دهیم؟

**پاسخ:**

همان‌طور که از معصومین علیهم السلام روایت شده است «متشابه چیزی است که بر جاهل به آن مشتبه می‌شود»<sup>(۲)</sup> و آیات محکم، ام‌الکتاب می‌باشند.<sup>(۳)</sup> «ام» (مادر): چیزی است که از آن زاده می‌شود و به آن بازمی‌گردد؛ به عبارت دیگر «ام» همان اصل می‌باشد. برای آن که مراد از آیات متشابه معلوم گردد، این آیات باید به محکم

۱- نبأ: ۳۸.

۲- از مسعد بن صدقه روایت شده است که گفت: از ابا عبدالله علیه السلام درباره‌ی ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه پرسیدم. فرمود: «ناسخ آن حکمی است که ثابت و استوار است و به آن عمل می‌شود و منسوخ آن حکمی است که زمانی به آن عمل می‌شده و سپس آن چه نسخ کرده است آمد، و متشابه چیزی است که بر جاهل به آن مشتبه می‌شود». تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۱.

۳- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (او همان کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد بعضی از آیه‌هایش محکم‌اند، این آیه‌ها ام‌الکتاب می‌باشند، و بعضی آیه‌ها، متشابه‌اند. آن‌ها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل، از متشابهات پیروی می‌کنند، درحالی‌که تأویل آن را جز خداوند نمی‌داند، و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ما است، و جز خردمندان پند نمی‌گیرند) (آل عمران: ۷).

برگردانیده شود. برای شناخت تفاوت میان محکم و متشابه باید این شناخت به دست آید که قرآن، احادیث قدسی و کلام انبیا و ائمه (علیهم السلام) مشتمل است بر:

۱- سخنی از ام الکتاب (کتاب محکمت): این همان لوحی است که در آن چه در آن نگاهشته شده است، بدا یا تبدیلی حاصل نمی‌شود و عبارت است از علم آن چه بوده و آن چه خواهد بود تا روز قیامت بدون هیچ تبدیل و تغییری. این همان علم غیب است که خدای سبحان احدی غیر از انبیا و فرستادگان و ائمه را بر آن مطلع نمی‌گرداند. خدای سبحان آن‌ها را به برخی از آن با توجه به مصالح مقتضای تبلیغ رسالت یا اجرای وظایف امامت، مطلع می‌گرداند. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَيَمْنُ خَلْفَهُ رِصْدًا \* لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَتَلُّوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَخَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾<sup>(۱)</sup> (او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی‌سازد \* مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خشنود باشد که برای نگهبانی از او پیش روی و از پشت سرش نگهبانی می‌گمارد \* تا بداند که آن‌ها پیام‌های پروردگارش را رسانیده‌اند و خدا به آن چه نزد آن‌ها است احاطه دارد و همه چیز را به عدد، شماره کرده است).

۲- سخنی از لوح محو و اثبات (کتاب متشابهات): این نیز علم آن چه بوده و آن چه خواهد بود می‌باشد ولی بر وجوه و صورت‌های بسیار و احتمالات متعدد برای یک رخداد که یکی از آن‌ها واقع خواهد شد؛ همانی که در ام الکتاب وجود دارد و سایرین به علتی حاصل نخواهند شد؛ چه بسا به دلیل حادث‌های معین که جلوی وقوعش را می‌گیرد. به عنوان مثال می‌گوییم: «برای فلانی که عمرش ۵۰ سال است، نوشته



شده در این روز به هنگام صبح با نیش عقرب می‌میرد؛ ولی اگر او صدقه بدهد، این بلا از او دفع خواهد شد و ده سال دیگر زندگی خواهد کرد. پس از گذشت ده سال اگر با پدر و مادرش نیکی کند، پنج سال دیگر به عمرش اضافه خواهد شد».

در لوح محو و اثبات احتمالات زیادی برای زندگی انسان وجود دارد. شخص مذکور در مثال شاید پس از گزیده شدن توسط عقرب زنده نماند و چه بسا پیش از نیش زدن عقرب صدقه بدهد و ده سال دیگر زندگی کند و چه بسا پس از ده سال بمیرد و یا شاید با والدینش به نیکی رفتار کند و پنج سال دیگر زنده بماند.<sup>(۱)</sup> اگر این تقدیر الهی نبود، عمل و دعا ضایع و بیهوده می‌گشت. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾<sup>(۲)</sup> (هیچ مصیبتی به مال یا به جانتان نرسد مگر پیش از آن که بیافرینیمش در کتابی نوشته شده است و این بر خدا آسان است).

اما در امّ الكتاب درباره‌ی این شخص از بین همه‌ی این چیزها، فقط یک چیز نوشته شده است و احتمال تغییر در آن راه ندارد. مثلاً نوشته شده است که فلانی ۶۵ سال زندگی می‌کند یا فلانی ۶۰ سال یا ۵۰ سال زندگی می‌کند. در لوح امّ الكتاب فقط یکی از این احتمالات وجود دارد.

پس لوح محو و اثبات، همان لوح متشابهات است ولی برای کسی مثل ائمه (علیهم السلام) که جزئیات این متشابهات را می‌داند محکمت خواهد بود؛ چرا که برای معصومین (علیهم السلام)

۱- از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «نیکی کردن و صدقه دادن، فقر را کفایت می‌کند، عمر را می‌افزاید و هفتاد بالای کشنده را دفع می‌کند». کافی: ج ۴ ص ۲.  
۲- حدید: ۲۲.

متشابهی وجود ندارد و همه‌ی قرآن برای آن‌ها محکم است.<sup>(۱)</sup> همان‌طور که برای غیر آن‌ها محکمی وجود ندارد، مگر کسی که از آن‌ها علیه السلام برگرفته باشد. بنابراین قرآن برای غیر معصوم به طور کامل متشابه است؛<sup>(۲)</sup> زیرا غیر معصوم محکم را از متشابه آن بازنمی‌شناسد.

چگونه غیر از آن‌ها می‌تواند تشخیص دهد درحالی که امام صادق علیه السلام بر ابوحنیفه احتجاج می‌کند که جز ائمه علیهم السلام محکم را از متشابه بازنمی‌شناسد؟!<sup>(۳)</sup>

۱- از برید بن معاویه از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است: به او عرض کردم: در خصوص این سخت خداوند: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (بلکه قرآن، آیاتی است روشن که در سینه‌ی اهل دانش جای دارد)، آیا شما، آن‌ها هستید؟ فرمود: «چه کسی غیر از ما می‌تواند باشد؟!». وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

۲- جابر بن یزید می‌گوید: از امام باقر علیه السلام از تفسیر چیزی سؤال نمودم. ایشان علیه السلام پاسخ را دادند. سپس از ایشان علیه السلام دوباره همان را سؤال نمودم و پاسخ دیگری فرمود. عرض کردم در این مورد پاسخی غیر از این به بنده فرموده بودی! ایشان علیه السلام فرمودند: «ای جابر! قرآن باطنی دارد (و باطنش نیز باطنی) و همچنین قرآن ظاهری دارد و برای ظاهرش نیز ظاهری. ای جابر! هیچ چیز دیگری چون تفسیر قرآن دورتر از عقل‌های مردمان نیست؛ ابتدای آیه‌ای از قرآن در خصوص چیزی است و انتهایش در خصوص دیگری، و قرآن، کلامی است متصل و صرف شده بر وجه‌های متعدد». وسایل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۲.

۳- علامه مجلسی در بحار الانوار به تفصیل این مطالب را بیان نموده است، به آن رجوع کنید. به عنوان شاهد قسمتی از آن را می‌آوریم: از شعیب بن انس از برخی از اصحاب ابو عبدالله روایت شده است: ... امام علیه السلام فرمود: «آیا تو فقیه اهل عراق هستی؟» گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: «بر اساس چه چیزی به آن‌ها فتوا می‌دهی؟» گفت: با کتاب خداوند و سنت پیامبرش. امام علیه السلام فرمود: «ای اباحنیفه! آیا قرآن را آن‌گونه که باید، می‌شناسی و ناسخ و منسوخش را می‌دانی؟». گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: «ای اباحنیفه! ادعای علم نمودی. وای بر تو! خداوند این علم را نزد کسی جز اهل کتاب که خداوند آن را بر آن‌ها نازل کرد قرار نداد. وای بر تو! و این علم جز نزد افراد خاصی از

مردم از قرآن چیزی جز الفاظش را نمی‌شناسند<sup>(۱)</sup> درحالی که قرآن پوسته‌هایی دارد و از آن تنها چیزی از معنی‌اش را به دست می‌آورند؛ چه از وهم و ظنیات و عوالم پابینی باشد که باطل است و یا از ملکوت و حقایق اشیای در آن باشد که از لوح محو و اثبات می‌باشد.<sup>(۲)</sup>

رویدادهای موجود در آن، یا اصلاً واقع نمی‌شوند و به دنبال آن معنی الفاظ مرتبط با آن نیز در هیچ زمانی از دوران‌ها تحقق نمی‌یابد، و یا واقع می‌شود و صادق خواهد بود ولی برای هریک از آن‌ها وجوه و صورت‌های متعددی برای اهل زمان و مکانی که در آن واقع می‌شود، وجود دارد و در این عالم پابینی از طرف معصوم (علیه السلام) برای مردم تبیین می‌شود.

یک آیه‌ی قرآنی در زمان امام صادق (علیه السلام) تأویلی به طور کامل مغایر با زمان امام مهدی (علیه السلام) دارد؛ به دلیل اختلاف در زمان و مکان و مردم؛ یا به عبارت دیگر: به دلیل تغییر و تبدیل ناسازگاری‌های موجود در عوالم نزول قرآن چه در عالم ملکوت و چه در مَلک.<sup>(۳)</sup> به این ترتیب، استوار ساختن متشابهات وظیفه‌ی معصوم می‌باشد و

---

فرزندان پیامبر ما ﷺ نزد کس دیگری نیست و خداوند حرفی از کتابش را به تو ارث نداده است....».

۱- ابو جعفر (علیه السلام) در گفت‌وگویش با عمرو بن عبید می‌فرماید: «... بر عهده‌ی مردم فقط قرائت قرآن همان‌گونه که نازل شده است می‌باشد و اگر نیاز به تفسیرش داشتند، هدایت از طریق ما و به سوی ما است، ای عمرو!» وسایل الشیعه (آل‌البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۲.

۲- با این تقسیم‌بندی علم کتاب برای کسی که خواهان نجات است فقط از طریق اهل بیت (علیهم السلام) حاصل می‌شود.

۳- اسحاق بن عمار می‌گوید: شنیدم ابا عبد الله (علیه السلام) می‌فرماید: «قرآن را تأویلی است که برخی از آن آمده و برخی از تأویل آن هنوز محقق نشده است؛ پس هرگاه تأویل آن در زمان هر امامی از ائمه

محکم را از متشابه کسی جز معصوم باز نمی‌شناسد.<sup>(۱)</sup>

تشابه موجود در آیات، معانی و رویدادهایی که تحقق یافته‌اند و یا به مرور زمان محقق می‌شوند را دربرمی‌گیرد. بنابراین ممکن است از یک لفظ قرآنی معانی متعددی مراد و منظور باشد و هریک از این معانی بر رویدادهای متعددی منطبق گردد. بنابراین قرآن ظهورهای بسیاری دارد که جز خداوند و کسی که خداوند اراده فرموده است تا از آن مطلع شود کس دیگری نمی‌داند؛ این‌ها معصومین (علیهم‌السلام) هستند و از همین رو غریب و دور از ذهن نیست که امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) بتواند در مورد بسمله بار هفتاد شتر مطلب بنویسد.<sup>(۲)</sup>

در متشابه، حکمت‌هایی وجود دارد:

از جمله: فهمیدن نیاز و اضطراب به معصوم (علیه‌السلام).<sup>(۳)</sup>

از جمله: زنده نگه داشتن امیدواری در نفس‌ها.<sup>(۱)</sup>

محقق شود امام آن زمان، آن تأویل را می‌داند». وسایل الشیعه (آل‌البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۶.

۱- روایت‌های بسیاری تصریح دارند که متشابه قرآن را جز اوصیای حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نمی‌شناسد؛ از جمله: از ابو جعفر (علیه‌السلام) روایت شده است که فرمود: «ما استواران در علم هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم». وسایل الشیعه (آل‌البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

۲- از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) روایت شده است: «اگر می‌خواستم هفتاد بار شتر از تفسیر سوره‌ی فاتحه می‌نوشتم». مستدرک سفینه البحار شیخ علی نمازی: ج ۲ ص ۳۸۸.

۳- از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در حدیثی درباره‌ی علوم قرآن کریم روایت شده است که فرمود: «... و قسمتی دیگر که غیر از خدا و ملائکه و استواران در علم، کسی دیگر از آن اطلاع ندارد. خداوند متعال فقط به این جهت این تقسیمات را ایجاد نمود تا اهل باطنی که بر میراث پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مسلط شدند نتوانند ادعای چنین علمی را نمایند؛ خداوند این علم را در آن‌ها قرار نداد، تا مجبور شوند به سوی ولیّ امرشان که با تکبّر از اطاعتش روی گردان شدند، رو کنند...». وسایل الشیعه (آل‌البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۴.

و از جمله: امتحان و آزمایش<sup>(۲)</sup> و حکمت های بسیاری که در صدد بیانشان نیستیم. متشابهات امری حتمی است که ملازم و همراه نازل شدن قرآن به هر دو عالم ملک و ملکوت می باشد یا نازل شدن لوح یا کتاب به عوالم کثرت و ناسازگاری ها و تکثیر شدنش در آن ها، تا لوح محو و اثبات تکوین یابد.<sup>(۳)</sup>

در متشابهات راه های برتری وجود دارد تا انبیا و فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) متناسب با مقدار عقل انسان ها با آن ها سخن گویند.<sup>(۴)</sup>

بنابراین محکم کردن متشابهات - که از وظایف معصوم (علیه السلام) می باشد - علامت و

۱- به عبارت دیگر اگر لوح محو و اثبات وجود نداشت (متشابهات) بدا منتفی می شد و انسان ها به اصلاح وضعیت شان و زیاد شدن روزی شان و طولانی شدن عمرشان و حسن عاقبتشان با توسل به دعا و صدقه و نیکی به والدین و صله ای ارحام و سایر اعمال نیک دیگر، امیدوار نمی شدند.

۲- اگر تمام قرآن برای همه ی مردم محکم می بود، هر کسی امام خویشتن می شد و امتحان در پاسخ از طرف معصوم و فصل الخطاب بودن او در تفسیر قرآن، منتفی می شد ولی خداوند متشابه را قرار داد تا اطاعت مردم از حجت های معین شده و التزام آن ها به آن چه از ایشان صادر می شود و عدم تکبر بر ایشان و نگرفتن علم قرآن از غیر ایشان را بدانند.

۳- عالم عقل یا عالم هفتم کلی، عالم کلمات جامع است. هر چه علم به آسمان های شش گانه ی ملکوتی نازل می شود دایره ی آن علم وسیع تر می شود و شعبه شعبه می گردد و تفصیل و وجوه بیشتری را شامل می شود تا منتها درجه ی گستردگی اش به عالم ملک (زندگی دنیوی) می رسد. از همین رو از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده است که آن ها بر هفتاد وجه سخن می گویند و آن ها محل خروج هر وجهی را دارند. حرمان بن اعین از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت می کند: شنیدم که می فرماید: «من بر هفتاد وجه سخن می گویم که محل خروج هر یک را می دانم». بصائر الدرجات: ص ۳۴۹ و ۳۵۰.

۴- از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: «به ما گروه پیامبران امر شده است تا به اندازه ی عقل های مردم با آن ها سخن بگوئیم». کافی: ج ۱ ص ۲۳. اگر تمام علم دین محکم بود، تنها یک وجه داشت و نه بیشتر، در این صورت چگونه انبیا (علیهم السلام) به اندازه ی عقل های انسان ها سخن بگویند؟!

نشانه‌ای است که با آن امام مهدی (علیه السلام) و کسی که از جانب او (علیه السلام) ابلاغ می‌کند شناخته می‌شود و از همین رو ائمه (علیهم السلام) روایتی با این مضمون فرموده‌اند: «اگر کسی مدعی آن شد، از عظیم (بزرگ‌ترین امور) از او بپرسید؛ اموری که مثل او پاسخ می‌گوید»<sup>(۱)</sup> و بزرگ‌ترین امور امروزه کشتی آل محمد (علیهم السلام) را بر پهنه‌ی امواج فتنه‌ها و اقیانوس‌های ژرف و پایان دادن به حکومت طاغوت بر زمین سیر می‌دهد.

**پرسش ۲۰:** معنی سخن حق تعالی: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾ (پس وای بر نمازگزاران)

معنای آیه‌ی ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾ (پس وای بر نمازگزاران) در سوره‌ی ماعون چیست؟

چیست؟

**پاسخ:**

بسم الله الرحمن الرحيم ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ \* فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ \*  
وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ \* فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ \* الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ \*  
الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ \* وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾<sup>(۲)</sup> (آیا آن را که روز جزا را دروغ می‌شمرد، دیدی؟ \* او همان کسی است که یتیم را با اهانت، می‌راند \* و مردم را به طعام دادن به بینوا و انمی دارد \* پس وای بر نمازگزاران \* کسانی که در نماز خود سهل‌انگارند \* آنان که ریا می‌کنند \* و از دادن زکات، دریغ می‌ورزند).

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ﴾ (آیا آن را که روز جزا را دروغ می‌شمرد، دیدی؟): در

این جا پرسش خطاب به مؤمن است و استفهام درباره‌ی شخصی است که نتیجه‌ی آن،

۱- غیبت نعمانی: ص ۱۷۳.

۲- ماعون: ۱ تا ۷.

تکذیب روز جزا و قیامت یا در حقیقت تکذیب وجود خدای سبحان می‌باشد.

اصل تکذیب دین جدید و کسی که آن را آورده است - که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است - کفر به خدا و آخرت می‌باشد، حتی اگر کفار به این موضوع تصریح نکنند. به هر حال این نتیجه بدون مقدمات نمی‌آید بلکه پس از مقدماتی واقعی به وقوع می‌پیوندد؛ یعنی پس از بی‌بهره گذاشتن یتیم از حق خود؛ یعنی کسی که در میان قومش یگانه است به طوری که کسی در اخلاق، شرافت، اطاعت از خداوند و شناخت خدا، بر او پیشی نمی‌گیرد، و این‌ها انبیا و فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) می‌باشند. این کسی که روز جزا را دروغ می‌شمارد، مقدم بودن این عده را بر خود نمی‌پذیرد زیرا او به درد ابلیس (انا خیر منه - من از او برترم) مبتلا است؛ بنابراین قبول نمی‌کند آن کس که از او برتر است بر وی مقدم باشد.

علاوه بر این، از جمله ویژگی‌های او، خوردن اموال یتیم‌ها، بیوه‌زنان و بیچارگان است و این‌ها - یعنی کسانی که بر اموال فقرا چنگ می‌اندازند و خود و افراد مرتبط با آن‌ها از آن بهره می‌برند - همواره علمای دین هستند که به آن عمل نمی‌کنند. این‌ها با انبیا، فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) در جنگ و ستیزند. علمای بنی اسرائیل با موسی (علیه السلام) جنگیدند و علمای یهود با عیسی (علیه السلام)<sup>(۱)</sup> و علمای احناف و یهود با حضرت

۱- از کلام عیسی (علیه السلام) «برای دنیا کار می‌کنید در حالی که شما در آن بدون عمل روزی می‌خورید؟ برای آخرت عملی انجام نمی‌دهید در حالی که شما در آخرت روزی نمی‌خورید مگر با عمل! و شما ای علمای بی‌عمل! مزد را می‌گیرید و عمل را ضایع می‌کنید؟ نزدیک است صاحب عمل، عملش را مطالبه کند و نزدیک است شما از دنیای فراخ به ظلمت قبر تاریک خارج شوید. خداوند متعال شما را از گناهان نهی فرموده همان‌طور که به روزه و نماز امر فرموده است. چگونه می‌شود که اهل علم روزی‌اش را تباه و جایگاهش را حقیر نماید؟ در حالی که می‌داند این از علم خدا و قدرت او است.

محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علمای گمراه در این امت با ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام سر ستیز داشته‌اند. برخلاف تصور، فقط برخی علمای سنی نبودند که با ائمه جنگ کردند بلکه علمای شیعه نیز چنین بوده‌اند. بزرگان علمای شیعه با امام علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام به نبرد برخاستند و کوشیدند آن حضرت را از حقش بازدارند. هدف آن‌ها نیز صرفاً این بود که بر اموال صدقات چیره شوند و ریاست دینی را به باطل در اختیار گیرند.

«علی بن حمزه‌ی بطائی» از جمله‌ی این علمای به ظاهر شیعه‌ی گمراه است. او از اصحاب امام موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَام و از بزرگان علمای شیعه می‌باشد، ولی پس از شهادت امام موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَام، علی بن حمزه‌ی بطائی با امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام به مخالفت و نبرد برخاست. ولی جوانان شیعه، متصدی مبارزه با این علمای بی‌عامل شدند، مذهب را استوار ساختند و بطلان این فقهای ستمگر را روشن نمودند. احمد بن محمد بن ابی نصر بیزنطی از جمله‌ی این جوانان است. وی از اصحاب مخلص و مورد ستایش امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد.

نتیجه این که علمای سوء بی‌عمل و طاغوتیان و اعوان و اتباع آن‌ها، کسانی هستند که آیتام را از مقامات‌شان بازمی‌دارند و برای اعطای حق مساکین به آن‌ها هیچ تلاشی نمی‌کنند.

---

چگونه اهل علم خداوند را در آنچه قضایش می‌باشد، متهم می‌کند و از چیزی که به او رسیده، راضی نباشد؟ چگونه اهل علم می‌تواند آن چه از دنیایش نزدش است را بر آخرتش برگزیند درحالی که او رو به دنیا است و آن چه به او زیان می‌رساند برای او از آن چه به او نفع می‌رساند دوست‌داشتنی‌تر باشد؟ چگونه اهل علم می‌تواند کلام را طلب کند تا از آن آگاه گرد درحالی که خواهان عمل به آن نباشد؟». منیة المرید شهید ثانی: ص ۱۴۱.



ایتام و مساکین: انبیا، فرستادگان و ائمه (علیهم السلام) هستند؛<sup>(۱)</sup> چرا که این عده برای خدا خاضع و فروتن هستند و تکبر نمی‌ورزند؛ یعنی مساکینی هستند که کسی به آن‌ها نمی‌رسد، و هریک از آن‌ها در قومش تک و تنها است؛ یعنی یتیم می‌باشد.

﴿فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ﴾ (پس وای بر نمازگزاران): یعنی وای بر منتظرین. برای هر فرستاده‌ای از جانب خدا - که از طرف انبیا، فرستادگان و ائمه‌ی (علیهم السلام) پیش از او، بشارت او داده شده است - گروهی از مؤمنین هستند که منتظر او می‌باشند؛ ولی با تأسف همواره سرانجام کار، بسیاری از این منتظرین شکست می‌خورند و کوتاهی می‌ورزند. علمای یهود که در انتظار عیسی (علیه السلام) بودند شکست خوردند؛ هرچند که منتظر آن حضرت بودند، هنگامی که به سراغ شان آمد او را تکذیب کردند. علمای یهود و احناف نیز در انتظار برای محمد (صلی الله علیه و آله) شکست خوردند، درحالی که یهودیان، شهر یثرب را برای استقبال از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به هنگام قیام او بنا کرده بودند، ولی هنگامی که آن حضرت در مکه قیام کرد و به یثرب مهاجرت نمود، بسیاری از آن‌ها او را تکذیب کردند و به آن حضرت ایمان نیاوردند.<sup>(۲)</sup>

۱- از عبایه بن ربیع از ابن عباس نقل شده است: ﴿أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾ (آیا تو را یتیم نیافت، پس پناهت داد؟). گفت: «فقط به این دلیل یتیم نامیده می‌شود که هیچ نظیر و همانندی روی این زمین از ابتدا تا انتها ندارد. پس خداوند عزوجل درحالی که نعمت‌هایش را به او یادآور می‌کند می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا﴾ یعنی تنهایی که هیچ نظیری نداری....». بحار الانوار: ج ۶۱ ص ۱۴۱. علی بن ابراهیم قمی (رحمته الله) می‌گوید: سپس می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾. «یتیم کسی است که مثل و همانندی ندارد و از همین رو مروارید، یتیمه نامیده می‌شود چرا که همانندی ندارد». بحار الانوار: ج ۶۱ ص ۱۴۲.

۲- از اسحاق بن عمار روایت شده است: از ابو عبدالله (علیه السلام) در مورد این سخن خداوند تبارک و تعالی پرسیدم: ﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾ (و با آن‌که

این سنتی است ادامه‌دار، و امروز نیز با قائم (علیه السلام) تکرار شده است؛ زیرا هرچند علمای شیعه در انتظار اویند ولی امروز با او می‌جنگند، و این تضادی همچون تضاد دو واژه‌ی «الویل» و «الصلاة» در این آیه می‌باشد. چطور ممکن است خطاب «ویل» برای نمازگزاران باشد؟! آری، «ویل» از برای آن‌ها است؛ چرا که آن‌ها برخلاف جهت قبله نماز می‌خوانند. آن‌ها می‌خواهند امام مهدی (علیه السلام) آن‌گونه که موافق هوا و هوششان و استنتاجات عقلیشان است به نزدشان بیاید و برای ارسال فردی از طرف خودش به سوی مردم، از ایشان کسب اجازه کند و نیز نقشه و روش خود را در اختیارشان قرار دهد تا ملاحظات خود را بر آن بیان دارند؛ پس این‌ها امامان کتاب هستند نه این که کتاب امام آن‌ها باشد!!<sup>(۱)</sup>

﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ (آن‌ها که در نماز خود سهل‌انگارند): کسانی که در دنیا سهل‌انگارند و در پی آن‌ها لَه لَه می‌زنند. کسانی که نسبت به امام مهدی (علیه السلام)

پیش از آن خواستار پیروزی بر کافران بودند، هنگامی که به سوبشان آمد او را نشناختند، به او ایمان نیاوردند). فرمود: «در دوره‌ی بین حضرت محمد و حضرت عیسی (علیه السلام) قومی بودند و بت پرستان را به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) وعده می‌دادند و می‌گفتند: پیامبر، شما را بیرون خواهد راند و بت‌هایتان را خواهد شکست و با شما چنین خواهد نمود. اما هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خروج کرد، به او کافر شدند». کافی: ج ۸ ص ۳۱۰.

۱- همان‌طور که توصیف آن‌ها در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «... در آن روز قرآن و پیروان مکتبش هر دو از میان مردم رانده و تبعید می‌شوند و هر دو همگام و مصاحب یکدیگر و در یک جاده گام می‌نهند و کسی پناهشان نمی‌دهد. قرآن و اهلس در آن روز بین مردمند اما میان آن‌ها نیستند، با آن‌ها یابند ولی با آن‌ها نیستند؛ چه این‌که گمراهی با هدایت هماهنگ نشود گرچه کنار یکدیگر قرار گیرند. مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد کرده و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند. گویا این مردم پیشوایان قرآنند و قرآن پیشوای آنان نیست. در این‌هنگام جز نامی از قرآن نزدشان باقی نماند و جز خطوط آن چیزی نشناسند...». کافی: ج ۸ ص ۳۸۸ ح ۵۸۶.

سهل‌انگاری می‌کنند. عمل در پیشگاه آن حضرت (علیه السلام) بهترین نمازی است که یک مؤمن به پا می‌دارد<sup>(۱)</sup> و فرجام کار این منتظرانِ ناکام، خسارت و زیان‌باری است؛ چرا که عمل در پیشگاه امام مهدی (علیه السلام) را رها کرده و وصی و فرستاده‌ی او را تکذیب نموده‌اند.<sup>(۲)</sup>

اکنون همان زمانی است که مردم در آن «در حیرت و مستی‌اند، نه مسلمانند و نه نصرانی»<sup>(۳)</sup> او را عمامه به سری می‌بینی که کِسوت دینی شیعه یا سنی به تن کرده است و یک‌بار به استقبالِ «.....» می‌رود که هیچ هم و غمی برای خودش یا سرزمینش ندارد جز به زمین زدن اسلام؛ و یک‌بار می‌گوید سلام بر تو ای پیامبر خدا

۱- داوود بن کثیر می‌گوید: به ابو عبدالله (علیه السلام) عرض کردم: آیا شما نماز ذکر شده در کتاب خداوند عزوجل هستید؟ و آیا شما زکات و حج می‌باشید؟ فرمود: «ای داوود! ما نماز ذکر شده در کتاب خداوند عزوجل هستیم. ما زکات، روزه، حج، ماه حرام، سرزمین حرام، کعبه‌ی خداوند، قبله‌ی خداوند و وجه خداوند هستیم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَيْنَمَا تُولُونَ﴾ (پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خدا است). ما آیات هستیم و ما بیانات هستیم....». بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۳۰۳.

۲- یمانی موعود سید احمدالحسن (علیه السلام) کسی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در وصیت مقدسش با اسم و خصوصیتش به او تصریح فرموده است و ده‌ها روایت دیگر از ائمه‌ی اهل‌بیت (علیهم السلام) که او را با اسمش، صفتش، علمش، محل سکونتش، پرچمش و تمام چیزهای دیگر مربوط به او توصیف نموده‌اند تا آن‌جا که امرش از خورشید میان آسمان واضح‌تر گشته است؛ همان‌طور که آن‌ها (علیهم السلام) بیان فرموده‌اند.

۳- از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: «زمانی بر مردم فرا خواهد رسید که شنیدن نام اشخاص بهتر از ملاقات با آنان است! و اگر با آنان ملاقات کردی بهتر از آزمودنشان است! پس اگر آنان را آزمودی این خصلت‌ها برای تو آشکار می‌گردد: دینشان پولشان است و همه‌ی سعی و تلاش آن‌ها برای شکم‌شان و قبله‌ی آنان زنانشان هستند! برای لقمه‌ای نان به رکوع می‌روند! و برای پول به سجده می‌افتند! حیرت‌زده و مست هستند، نه مسلمانند و نه مسیحی!». بحار الانوار: ج

حضرت محمد ﷺ، سلام بر تو ای ابا عبدالله الحسین (علیه السلام)؛ و زمانی ملاحظه می‌کنی که هوادار دموکراسی آمریکایی و انتخابات شده و با این کار یک نصرانی غربزده گشته است؛ چراکه اسلام و قانون آن یعنی قرآن هر نوع انتخاباتی را رد می‌کند، و ما از پیامبر ﷺ و ائمه (علیهم السلام) و قرآنی که پیش روی‌مان است و در آن می‌نگریم، چیزی سراغ نداریم جز تعیین (و تنصیب) از سوی خدا یا معصوم (علیه السلام) که این هم از جانب خداوند می‌باشد. حتی تمام ادیان الهی به همین صورت عمل می‌کند، مگر کسی که از هوا و هوس خود پیروی کند.

در داستان طالوت در سوره‌ی بقره، این بنی اسرائیل نبودند که پادشاه را انتخاب کردند بلکه از پیامبرشان درخواست نمودند که از خدا بخواهد برای آن‌ها پادشاهی تعیین نماید. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبَسُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمُ ائْتِافًا مِنَّا وَلَمْ يَلْمِزُوا فِي شَيْءٍ مِّنَّا وَلَمْ يَلْمِزُوا فِي شَيْءٍ مِّنَّا وَلَمْ يَلْمِزُوا فِي شَيْءٍ مِّنَّا﴾ (آیا آن گروه از بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی که به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی نصب کن تا در راه خدا بجنگیم) و همچنین ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ﴾ (۱) (بگو: بار خدایا! تویی دارنده‌ی مُلک. به هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر که بخواهی مُلک را می‌ستانی). بنابراین ملک و سلطنت، ملک خدا است، نه ملک مردم، و کسی که تعیین کننده‌ی آن است، خداوند می‌باشد.

متأسفانه بسیاری از نادان‌ها و احمق‌ها بر طبل این علمای بی‌عمل (نصرانی)

۱- بقره: ۲۴۶.

۲- آل عمران: ۲۶.

می‌کوبند و بر شیپور آن‌ها می‌دمند، بلکه حق آن است که مردم آن‌ها را «علمای آمریکایی»<sup>(۱)</sup> بنامند. می‌گویند این‌ها علمایی هستند که حکمت به سکوتشان کشانده است و ای کاش ساکت می‌ماندند، ولی عمری را ساکت شدند و (در نهایت) زبان به کفر گشودند.

نتیجه‌ای که سیستمی و نظایر او به آن رسیده‌اند این است که: «مردم قانون را وضع می‌کنند و مردم حاکم را تعیین می‌نمایند، و کارشان بر پایه‌ی مشورت با هم است و از دید این انسان‌های جاهل، محمد و علی (علیهم‌السلام) خطا کرده‌اند و کاری که درباره‌اش نظر می‌خواستید به پایان آمده است. از دید سیستمی، زمامداری از آن شیطان می‌باشد!!!».

این‌ها قطعاً ریاکارند و کار آن‌ها تماماً ریا می‌باشد. گریه‌شان بر حسین (علیه السلام) ریا است، نمازشان ریا است و هدف آن‌ها سیطره یافتن بر دل‌های مردمان و مناصب متعفن دنیوی مانند ریاست دینی است ﴿الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ﴾ (آنان که ریا می‌کنند).<sup>(۲)</sup> ﴿وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾ (و از دادن زکات دریغ می‌ورزند): این‌ها همان عالمان بی‌عمل هستند؛ کسانی که در انتظار کشیدن امام مهدی (علیه السلام) شکست خوردند. آن‌ها نه

- ۱- چرا که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصارا را به دوستی برمگزینید، آنان خود دوستان یکدیگرند. هرکس از شما که ایشان را به دوستی گزیند در زمهری آن‌ها است و خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند). این‌ها یهود و نصارا را پیروی نمی‌کنند بلکه پیرو دموکراسی آمریکایی هستند؛ پس منطبق بر تعبیر قرآن کریم می‌باشند.
- ۲- همان‌طور که پیامبر خدا عیسی (علیه السلام) آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهد: «وای بر شما ای کاتبان و ای فریسیان! شما مایحتاج خانه‌های بیوه‌زنان را می‌خورید و به ریا طول نمازتان را نشان می‌دهید. شدیدترین عقاب‌ها به شما خواهد رسید».

تنها به تکذیب امام مهدی (علیه السلام) و وصی و فرستاده‌ی او بسنده نمی‌کنند بلکه مردم را از جهاد در پیشگاه او و از جنگ با کفّاری که دولت‌های اسلامی را مورد هجوم قرار داده‌اند منع می‌کنند. این علمای ترسو و خائن همان‌طور که خداوند در حدیث معراج برای پیامبر (ص) توصیف‌شان نموده است<sup>(۱)</sup> - فقط به این که امام مهدی (علیه السلام) را تنها گذاشتند بسنده نمی‌کنند بلکه مردم را از نصرت و یاری دادن او بازمی‌دارند؛<sup>(۲)</sup> پس لعنت خدا بر ستمگرانی که ﴿يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾ (از دادن زکات دریغ می‌ورزند).

**پرسش ۲۱:** بوسیدن دست علمای دین!

آیا بوسیدن دست علمای دین جایز است؟

**پاسخ:**

بوسیدن دست علمای دین جایز نیست و دست‌بوسی جز برای پیامبر یا وصی روا نمی‌باشد. همان‌طور که امام جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) فرموده است و حدیث در

۱- در حدیث طولانی معراج از رسول خدا حضرت محمد (ص) «... گفتیم: خداوند، این امر کی خواهد بود - یعنی قیام قائم (علیه السلام) - پس خداوند عزوجل به من وحی فرمود: هنگامی که علم برداشته شود و جهل آشکار گردد، قاریان بسیار و عمل کنندگان اندک گردند، خون‌ریزی‌ها بسیار گردد، فقهای هدایت‌کننده اندک شوند و فقهای گمراه خائن بسیار...». بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۷۰.

۲- این همان توصیفی است که پیامبر خدا حضرت عیسی (علیه السلام) با آن علمای یهودی که خود را بین مردم و حجت قرار می‌دادند و می‌گفتند که آن‌ها علمای دین هستند و مسیح را هنگام بعثت می‌شناسند، مورد خطاب قرار می‌دهد. می‌فرماید: «مَثَلُ عِلْمَائِي بِي عَمَلٍ مِثْلُ عَمَلِ صَخْرَةِ إِسْرَائِيلَ» (مانند صخره‌ای است که بر دهانه‌ی رودی افتاده است؛ خودش آبی نمی‌نوشد و آب را نیز رها نمی‌کند تا به کشت‌زارها برسد). علم و حکمت در کتاب و سنت محمد ریشه‌ری: ص ۴۴۶.

اصول کافی موجود می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

هر عالم دینی که دستش را برای بوسه پیش می‌آورد یا به این کار راضی است و به مردم اجازه می‌دهد دستش را بیوسند، با فرمان خدا و پیامبرش و ائمه و با فرمان امام مهدی (علیه السلام) مخالفت ورزیده است. بر علما است که تواضع پیشه کنند و برای فرمان خدا و پیامبرش و ائمه و امام مهدی (علیه السلام) خاضع باشند و به آن چه از حضرت (علیه السلام) صادر می‌شود گردن نهند، نه این که همچون پادشاهان و طاغوتیان تکبر ورزند و بر مردم برتری جویند و دستان خود را برای بوسه زدن جلو ببرند. از خداوند برای آن‌ها هدایت مسئلت می‌نماییم؛ مگر آن کس که نپذیرد و کافر گردد.

**پرسش ۲۲:** به قتل رسیدن قبطی به دست موسی (علیه السلام) در سوره‌ی قصص: ۱۴ و

۱۹.

**خداوند متعال می‌فرماید:** ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِن عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِن عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌ مُّبِينٌ \* قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ \* قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ \* فَاصْبِرْ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ \* فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ

۱- حدیثی که مد نظر سید (علیه السلام) می‌باشد، حدیثی است که از علی بن مزید نقل شده است: بر ابو عبدالله (علیه السلام) وارد شدم. دستش را گرفتم و بوسیدم. فرمود: «(بوسیدن دست) جز برای نبی یا وصی نبی جایز نیست». کافی: ج ۲ ص ۱۸۵.

لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنَّ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١﴾ (چون به حد بلوغ رسید و برومند شد، او را حکمت و دانشی دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم \* بی‌خبر از مردم شهر، به شهر داخل شد. دو تن را دید که با هم نزاع می‌کنند، این یک از پیروانش بود و آن یک از دشمنانش. آن که از پیروانش بود علیه آن دیگر که از دشمنانش بود از او یاری خواست. موسی مشتت بر او نواخت و او را کشت. گفت: این از عمل شیطان بود. او به آشکارا دشمنی گمراه کننده است \* گفت: ای پروردگار من! من به خود ستم کردم، مرا بیمارمز، و خدایش بیامرزد؛ زیرا آمرزنده و مهربان است \* گفت: ای پروردگار من! به پاس نعمتی که بر من عطا کردی هرگز پشتیبان گنهکاران نخواهم شد \* دیگر روز در شهر ترسان و چشم بر راه حادثه می‌گردید. مردی که دیروز از او مدد خواسته بود باز هم از او مدد خواست. موسی به او گفت: تو به آشکارا گمراه هستی \* چون خواست مردی را که دشمن هر دو آنها بود بزند، گفت: ای موسی! آیا می‌خواهی همچنان که دیروز یکی را کشتی مرا نیز بکشی؟ تو می‌خواهی در این سرزمین جبار و زورگویی باشی و نمی‌خواهی که از مصلحان باشی).

درباره‌ی این آیات چند پرسش مطرح می‌باشد:

۱- آیا کار موسی مبنی بر کشتن قبطی، به صورت خطا یعنی از طرف موسی (عليه السلام) غیرعمدی بوده و او در اثر اصابت ضربه کشته شده است؟ حال اگر قتل قبطی به دست موسی به عمد یا غیرعمدی بوده باشد، آیا معصیت الهی به شمار می‌رود؟ یا ترک اولی محسوب می‌گردد؟!



- ۲- آن چه عمل شیطان خوانده شده، آیا عمل قتل بوده است؟
- ۳- چرا موسی درخواست آمرزش کرد و او چه گناهی مرتکب شده بود؟
- ۴- چرا موسی مرد قبطی دوم را نکشت؟
- ۵- چرا موسی آن فرد اسرائیلی را به گمراه بودن آشکار توصیف کرد؟

### پاسخ:

**پاسخ ۱:** قتل قبطی توسط موسی، به عمد و از روی قصد بود و پس از ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ﴾ (چون به حد بلوغ رسید) حاصل گشته است و نیز پس از آنکه ﴿آتاه الله الحكمة و العلم﴾ (خداوند حکمت و علم به او ارزانی داشت). این قتل، نه معصیتی از جانب موسی بود و نه ترک اولی، بلکه عملی صحیح بود؛ چرا که وی دشمنی از دشمنان خدا و دوستی از اولیای شیطان را به قتل رسانیده بود.<sup>(۱)</sup>

**پاسخ ۲:** مراد از عمل شیطان همان قبطی است از این جهت که وی دست

---

۱- در گفت‌وگویی بین امام رضا (علیه السلام) با مأمون عباسی آمده است: «... مأمون گفت: آفرین بر تو ای ابا الحسن! از این سخن خداوند ﴿فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ (موسی مشتی بر او نواخت و او را کشت. گفت: این از عمل شیطان بود) مرا باخبر نما. امام رضا (علیه السلام) فرمود: «موسی به شهری از شهرهای فرعون هنگامی که اهلش در غفلت بودند وارد شد و این زمان، بین مغرب و عشا بود» ﴿فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتَلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الْدِّيَّ مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الْدِّيِّ مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى﴾ (دو تن را دید که با هم نزاع می‌کنند، این یک از پیروانش بود و آن یک از دشمنانش. آن که از پیروانش بود علیه آن دیگر که از دشمنانش بود از او یاری خواست. موسی مشتی بر او نواخت و او را کشت). موسی به حکم خداوند متعال کار را بر دشمن تمام کرد و او مرد...». احتجاج شیخ طبرسی: ج ۲ ص ۲۱۸.

پرورده‌ی شیطان بود و نیز به این علت که وی از پیروان شیطان بود.<sup>(۱)</sup> خداوند متعال در توصیف وضعیت پسر نوح که عاق شده و کافر بود می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾<sup>(۲)</sup> (او عملی است ناصالح). پس خدای سبحان پسر نوح را به این که او «عملی است ناصالح» توصیف فرموده است.

حق تعالی درباره‌ی موسی می‌فرماید: ﴿وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾<sup>(۳)</sup> (تو را برای خود برگزیدم) و دشمن آشکارای گمراه در این آیه، همان قبطی است؛ چرا که وی از لشکریان شیطان بود و دشمنی‌اش با اولیای خداوند سبحان را علنی کرده بود.

**پاسخ ۳:** موسی (علیه السلام) پس از آن که فهمید فرعون (لج) دشمن خدای سبحان است، بابت باقی ماندنش در کاخ او از خداوند سبحان آمرزش طلبید و به سوی حضرتش توبه نمود. گناهی که موسی مرتکب شد این بود: باقی ماندنش در کاخ فرعون (لج)؛<sup>(۴)</sup> چراکه با این کار سیاهی لشکر فرعون را زیاد کرده بود هرچند خودش

۱- در همان گفت‌وگو با مأمون عباسی، امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید: «گفت: ﴿قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلٍ﴾ (این از عمل شیطان بود) یعنی درگیری‌ای که بین دو مرد صورت گرفته بود نه آن‌چه از موسی در قتل یکی از آن‌ها سر زده بود. ﴿انه﴾ یعنی «شیطان» به آشکارا دشمنی گمراه کننده است». احتجاج شیخ طبرسی: ج ۲ ص ۲۱۸.

۲- هود: ۴۶.

۳- طه: ۴۱.

۴- در همان گفت‌وگو: .... مأمون گفت: معنی این سخن موسی چیست؟ ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي﴾ (ای پروردگار من! من به خود ستم کردم، مرا بیامرز). امام رضا (علیه السلام) فرمود: «می‌گوید: من با وارد شدنم به این شهر خودم را در جایی نامناسب قرار دادم....». احتجاج شیخ طبرسی: ج ۲ ص ۲۱۸. مشخص است که امام رضا (علیه السلام) در مقام احتجاج بر مأمون می‌باشد و به اندازه‌ی فهم او با او سخن می‌گوید و با این فرمایش: «می‌گوید: من خودم را .... قرار دادم....» بیان می‌فرماید که

به این کارش رضایت نداشت، و از همین رو پس از آموزش خواستن گفت: ﴿رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ﴾ (ای پروردگار من! به پاس نعمتی که بر من عطا کردی هرگز پشتیبان گنهکاران نخواهم شد)؛ یعنی نعمت آموزش و نعمت توانایی جسمانی. گنهکاران هم عبارتند از فرعون و لشکریانش.

**پاسخ ۴:** زیرا قبلی دوم وقتی دید موسی این کلمات را بر زبان جاری ساخت، از ترس موسی برگشت و فرار کرد و آن چه موسی (علیه السلام) انجام داده بود را به فرعون (لع) رسانید.

**پاسخ ۵:** موسی (علیه السلام) اسرائیلی را به این که او ﴿غَوِيٌّ مُبِينٌ﴾ (گمراهی آشکار است) توصیف نمود؛ زیرا وی -یعنی اسرائیلی- می‌بایست برحذر می‌بود و جانب احتیاط را رعایت می‌کرد و مخفی می‌شد و خود را در معرض برخورد و اصطکاک مجدد با لشکریان فرعون قرار نمی‌داد، آن هم در مدت زمانی کوتاه و در معرض دید شاهدان؛ تا موسی را ندا دهد و با صدای بلند درخواست کمک کند؛ تا به این ترتیب بر همگان روشن شود کسی که دیروز قبلی را کشته بود موسی (علیه السلام) بوده است.

**پرسش ۲۳:** معنای کلمه‌ی اسرائیل و ستاره‌ی شش‌پَر.

معنای کلمه‌ی اسرائیل چیست؟ آیا صهیونیست‌هایی که امروزه در فلسطین هستند، بنی اسرائیل هستند یا این که از آن‌ها کسی باقی نمانده است؟ و آیا ستاره‌ی شش‌پَر، صهیونیستی است؟ و ستاره‌ی شش‌پَر چه معنایی را می‌رساند؟

---

پیامبر خدا حضرت موسی (علیه السلام) به طور مطلق می‌خواهد بودنش با فرعون و در قصر او را بیان کند و نه فقط وارد شدنش به یکی از شهرهای فرعون را.

## پاسخ:

اسرائیل یعنی بنده‌ی خدا. در میان یهودیانی که در سرزمین مقدس هستند، از نوادگان یعقوب نبی (علیه السلام) یافت می‌شود. او عبدالله است و نزد یهود اسرائیل می‌باشد. ستاره‌ی شش‌پر همان ستاره‌ی داوود است و به معنای «منتصر» (پیروز و فاتح) می‌باشد، و برای آن‌ها، علامت مُصلح منتظر است که همان ایلای نبی (علیه السلام) می‌باشد؛ کسی که زمانی دراز پیش از بعثت عیسی (علیه السلام) مرفوع شد (به آسمان بالا برده شد) و آن‌ها منتظر بازگشتش هستند و در حال حاضر او یکی از وزرای امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد.

آن‌چه بیان شد بر این مبنا است که اسرائیل یعنی حضرت یعقوب؛ ولی واقعیت آن است که اسرائیل به معنی بنده‌ی خدا و منظور حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد. با توجه به آن‌چه در قرآن آمده است بنی اسرائیل آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و نیز شیعیان آن‌ها و حتی عموم مسلمین می‌باشند. در تفسیر عیاشی و سایر منابع آمده است: از هارون بن محمد روایت شده است: از ابا عبد الله امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی این فرموده‌ی خدا ﴿یا بنی اسرائیل﴾ (ای بنی اسرائیل) سؤال کردم. حضرت فرمود: «آنان به طور خاص ما هستیم».

از محمد بن علی نقل شده است: از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خدا ﴿یا بنی اسرائیل﴾ سؤال کردم. فرمود: «به طور خاص مربوط به آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد».

در سنن ابی داوود از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است که فرمود: «أنا عبد الله اسمی

أحمد و أنا عبد الله اسمی اسرائیل، فما أمره فقد أمرنی و ما عناه فقد عنانی»<sup>(۱)</sup> (من عبدالله هستم. نامم احمد است و من عبدالله هستم. نامم اسرائیل است، پس هرچه به او دستور داده شده به من دستور داده شده است و هرچه به او مربوط می‌شود به من مربوط می‌باشد).

• برخی آیات به طور خاص مربوط به ائمه (علیهم السلام) می‌باشند<sup>(۲)</sup> و در این آیات، آن‌ها (ائمه (علیهم السلام)) بنی اسرائیل می‌باشند و نه کس دیگر.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ \* وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾<sup>(۳)</sup> (ای بنی اسرائیل، از آن نعمتی که بر شما ارزانی داشتم و شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید \* و بترسید از روزی که هیچ کس، به کار دیگری نیاید و هیچ فدیهای پذیرفته نشود و شفاعت سودشان نکند و هیچ یاری نشوند).

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» (ای بنی اسرائیل): یعنی ای آل محمد (علیهم السلام).

۱- تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۴۴.

۲- در اینجا سید احمد الحسن (علیه السلام) از عبارت برخی آیات استفاده می‌کند؛ چرا که برخی آیات در ذمّ بنی اسرائیل می‌باشند و منظور آن‌ها کسانی است که ادعای تشیع می‌کنند و در عین حال آل محمد (علیهم السلام) را تنها می‌گذارند؛ آن‌ها مانند بنی اسرائیل هستند که ادعای پیروی و یاری انبیا را داشتند ولی جز اندکی، در این مهم شکست خوردند: ﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾ (ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی برایشان فرستادیم. هر گاه که پیامبری چیزی می‌گفت که با خواهش دلشان موافق نبود، گروهی را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند) (مائده: ۷۰).

۳- بقره: ۱۲۲ و ۱۲۳.

«اذْكُرُوا نِعْمَتِي» (نعمتم را .... یاد کنید): یعنی نعمت ولایت و امامت، و تسلط بر تمام عوالم.

«وَأَنى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (و شما را بر جهانیان برتری دادم): یعنی با شناخت من (شناخت خداوند سبحان و متعال) و علم به اسماء او.

روشن است که برتری داده شدگان بر جهانیان، محمد و آل محمد هستند، و فرزندان یعقوب و غیر آنها، برتری داده شده بر آل محمد (علیهم السلام) نمی‌باشند.

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا﴾ (و بترسید از روزی که): روز مرگ است؛ تنها روزی که در آن شفاعت وجود ندارد. از عذابِ هنگامِ مرگ کسی نجات پیدا نمی‌کند مگر کسی که در دنیا با بدنش زندگی کرده درحالی که دلش به ملاً اعلیٰ تعلق داشته باشد و در نتیجه با ریسمان‌ها و دلبستگی‌هایی به دنیا مرتبط نبوده که به قطع کردن و بریدن - که مسبب عذاب است - نیاز داشته باشد.

نجات یافتگان از عذاب مرگ، مقربان می‌باشند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ \* فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ﴾<sup>(۱)</sup> (اما اگر از مقربان باشد \* برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت): یعنی وضعیت مرگش. سروران مقربان هم عبارتند از محمد و آل محمد (علیهم السلام).

• برخی آیات مربوط به «بنی اسرائیل»، ویژه‌ی شیعه و علمای شیعه می‌باشند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ \* وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو

الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا ﴿۱﴾ (و آن هنگام که فرستاده‌ای از جانب خداوند بر آن‌ها مبعوث شد که آن‌چه نزدشان بود تصدیقش می‌کرد، گروهی از اهل کتاب، کتاب خداوند را آن‌چنان پشت سر خویش افکندند که گویی از آن اطلاعی ندارند \* و از افسونی که شیاطین بر روزگار پادشاهی سلیمان می‌خواندند پیروی کردند، و سلیمان کافر نبود ولی شیاطین کافر بودند).

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ (و آن هنگام که فرستاده‌ای از جانب خداوند بر آن‌ها مبعوث شد): یعنی فرستاده‌ای از سوی امام مهدی (علیه السلام)؛ چرا که پس از بعثت انسان کامل (كَلِمَةُ التَّامَّةِ وَ كَلِمَاتِكَ الَّتِي تَفَضَّلْتَ بِهَا عَلَى الْعَالَمِينَ) - (کلمه‌ی کاملت و کلماتی که با آن‌ها بر جهانیان برتری یافتی) که محمد و آل محمد هستند، رسالت از جانب خداوند سبحان و متعال خاتمه یافت و دوران جدیدی آغاز شد که همان رسالت از جانب حضرت محمد و آل محمد (علیهم السلام) می‌باشد. بنابراین «آل محمد» فرستادگانی از جانب حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) هستند که علم خود را با وحی یا به واسطه‌ی فرشتگان و یا به طور مستقیم از آن حضرت دریافت می‌کنند. پس، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) «الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل» (خاتم بر گذشتگان و راهگشای آیندگان) می‌باشد؛ یعنی: ختم‌کننده‌ی رسالت از سوی خدا و گشاینده‌ی رسالت از جانب خود (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش (علیهم السلام).

برای شیعه ثابت شده است که امام مهدی (علیه السلام) پانزده روز پیش از قیام خود، محمد بن حسن صاحب نفس زکیه را به سوی مردم مکه می‌فرستد و آن‌ها او را

می‌کشد.<sup>(۱)</sup> حال اگر این فرستادن درست باشد، دیگر فرستادن‌ها هم درست خواهد بود.

﴿مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ﴾ (که آن چه نزدشان بود تصدیقش می‌کرد): از علمی که شیعه از اهل بیت علیهم‌السلام به میراث برده است به این که مهدی علیه‌السلام حق است، او با شمشیر قیام می‌کند، پیش از قیامش کسانی هستند که زمینه‌ی حکومتش را برای او مهیا می‌سازند، او فرزندی دارد و پس از او دوازده مهدی از نسل او می‌باشند. آن‌ها یعنی شیعیان- براساس روایاتی که از آن بزرگواران علیهم‌السلام وارد شده است به قطع و یقین می‌دانند که اگر زمین از امام خالی بماند، اهلس را فرو می‌برد.<sup>(۲)</sup> حال پس از به قتل رسیدن- یا طبق اعتقاد برخی از آن‌ها مرگ- امام مهدی علیه‌السلام زمین به وسیله‌ی چه کسی آرام و قرار می‌یابد؟ اگر این کار توسط یکی از اوصیا از فرزندان او پس از او یعنی امامان مهدیین نباشد؟! همان‌طور که در روایات از ایشان علیهم‌السلام وارد شده است.

ابن طاووس رحمته‌الله همان کسی که در زمان غیبت کبری با امام مهدی علیه‌السلام ملاقات داشته و حتی از آن حضرت علیه‌السلام روایت کرده است- در مورد صلوات روز جمعه گفته است: «اگر تعقیب عصر روز جمعه را بنابر عذری ترک کردی، هرگز این صلوات را ترک مکن؛ به جهت امری که خداوند جل جلاله ما را به آن مطلع نموده است». سپس صلوات را بیان کرده است که در پایان آن امام علیه‌السلام می‌فرماید: «وَ

۱- به بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۰۳ و ۳۰۷ رجوع کنید.

۲- از محمد بن فضیل از ابو الحسن امام رضا علیه‌السلام روایت شده است: به ایشان عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ فرمود: «خیر». عرض کردم: ما از ابا عبدالله علیه‌السلام روایت می‌کنیم: «زمین بدون امام باقی نمی‌ماند مگر این که خداوند بر اهل زمین یا بندگان خشم گیرد». فرمود: «نه، اگر فرو برود، باقی نمی‌ماند». کافی: ج ۱ ص ۲۷۷ ح ۱۱ و سایر احادیث شریف.



صَلَّ عَلَىٰ وَلِيِّكَ أَيْ امام المهدی (علیه السلام) - وَ وِلَاةٍ عَهْدِكَ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ وَ مُدَّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَ زِدَّ فِي آجَالِهِمْ وَ بَلَّغَهُمْ أَقْصَىٰ آمَالِهِمْ دِينًا وَ دُنْيَا وَ آخِرَةً إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>(۱)</sup> (و بر ولایت - یعنی امام مهدی (علیه السلام) - و زمامداران پایبند به عهدهت که امامان از فرزندان شما هستند درود فرست، و بر عمرشان بیافزا و به طول حیاتشان فزونی بخش، و به نهایت آرزوهای دینی و دنیوی و اخرویشان برسان که به یقین تو بر هر چیز توانایی).

در روایتی آمده است که آن حضرت با خانواده‌اش در مسجد سهله فرود می‌آید.<sup>(۲)</sup> همچنین وارد شده است که پس از او، یازده مهدی از نسل آن حضرت (علیه السلام) خواهد بود.<sup>(۳)</sup>

روایات بسیاری وجود دارد و من درصدد بیان کردن همه‌ی آنها نیستم، و فقط برخی از آنها را برای اتمام حجّت بر معاند متکبر بر خدا و اولیای خدا بیان کردم. هر کس که برای پیروی از حق به دنبال علم است، به کتب حدیث مراجعه کند و خودش مطالعه نماید.

﴿نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾  
(گروهی از اهل کتاب، کتاب خداوند را آن چنان پشت سر خویش افکندند که گویی از آن اطلاعی ندارند) این‌ها برخی از علمای شیعه و پیروان خاصشان می‌باشند، و کتابی

۱- مفاتیح الجنان: ص ۸۵

۲- امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «گویی فرود آمدن قائم (علیه السلام) با اهل و عیالش را در مسجد سهله می‌بینم». بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۱۷ ؛ مستدرک الوسائل: ج ۳ ص ۴۱۴.

۳- از ابو حمزه از ابو عبد الله (علیه السلام) در حدیثی طولانی روایت شده است که فرمود: «ای ابا حمزه! از ما پس از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) خواهد بود». غیبت طوسی: ص ۳۰۹.

که پشت سرشان افکندند، قرآن و امام مهدی (علیه السلام) و روایات از اهل بیت عصمت و زمینة سازان امام مهدی (علیه السلام) و ارسال او برای آنها می باشد. آنها حق را هنگامی که به سویشان آمد، تکذیب کردند و گفتند جادوگر است یا مجنون می باشد یا جنون دارد؛ گویی اصلاً نمی دانند که این حقی از جانب امام مهدی (علیه السلام) است.

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ﴾ (و از افسونی که شیاطین بر روزگار

پادشاهی سلیمان می خوانند پیروی کردند): یعنی برخی از علمای شیعه، سنت های امت های پیشین و اتهاماتی که آنها به انبیا و فرستادگان (علیهم السلام) وارد کردند را پیروی کردند و گفتند این از جن (شیطان) است. ملک سلیمان نیز یعنی ملک مهدی (علیه السلام).

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَا كِنَّ الشَّيَاطِينُ كَفَرُوا﴾ (و سلیمان کافر نبود ولی شیاطین

کافر بودند): به این که امام مهدی (علیه السلام) امام انس و جن است و فرستاده اش را به سوی انس و جن گسیل می دارد، و همان طور که برخی از انسان ها ایمان می آورند، برخی کافر می شوند، دسته ای نفاق پیشه می کنند و گروهی ایمان می آورند و مرتد می شوند و.... و.... و.... جنیان نیز همین گونه اند و هرچه بر انس جاری می شود بر جن نیز جاری می گردد.

از آن جا که امر امام مهدی (علیه السلام) عظیم است و بیان گر پایان کار ابلیس (لج) و لشکریان او از شیاطین انس و جن می باشد، چطور ممکن است آن حضرت در معرض مکر شیاطین جن و نیرنگ و خدعه های آنان و القائات شان در قضیه ی امام مهدی (علیه السلام) که تمثیلی از به پایان رسیدن تمام باطل شان در این مرتبه می باشد، قرار نگیرد.

• و برخی آیات درباره ی «بنی اسرائیل» خاصّ مسلمانانی است که به آل

محمد (علیه السلام) ستم روا داشتند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ \* فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ﴿<sup>(۱)</sup>﴾ (و بر بنی اسرائیل مقرر کردیم که دو بار در زمین فساد خواهید کرد و نیز سرکشی خواهید کرد، سرکشی کردنی بزرگ \* چون از آن دو بار وعده‌ی نخستین در رسد، گروهی از بندگان خویش را که جنگاورانی زورمند بودند برای شما فرستادیم. آنان حتی در درون خانه‌ها را هم جست‌وجو خواهند کرد و این وعده‌ای انجام شدنی است).

﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ (و بر بنی اسرائیل مقرر کردیم.... و سرکشی بزرگی خواهید کرد):

فساد نخست: از این امت با کشتن فاطمه و امام علی (علیه السلام) و فساد دوم: با کشتن حسن و حسین (علیه السلام) بود. و سرکشی کردن بزرگ: آن بود که حرمت حسین (علیه السلام) را پایمال کردند و بدن پاک آن حضرت را مثله کردند و سرش را بالای نیزه بردند و حال آن‌که او پنجم اصحاب کسا و برترین خلق خدا پس از محمد، علی، فاطمه و حسن (علیه السلام) بود. بندگان فرستاده شده در بار نخست، مختار و لشکریانش بودند که خداوند آنها را بر قاتلان امام حسین (علیه السلام) مسلط کرد و آنها را به قتل رسانیدند.

﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبَرُوا مَا عَلِمُوا تَبْيِيرًا﴾ <sup>(۲)</sup> (و چون وعده‌ی دوم فرا رسید، کسانی بر سرتان فرستادیم تا شما را غمگین سازند و چون بار اول که به مسجد در آمده بودند به مسجد در آیند و به

۱- اِسْرَاء: ۴ و ۵.

۲- اِسْرَاء: ۷.

هرچه دست یابند نابود سازند). این افراد اصحاب قائم (علیه السلام) و انصار او می باشند که خداوند آن ها را تمکین خواهد داد تا شرق و غرب زمین را با سرورشان محمد بن الحسن المهدی (علیه السلام) به تصرف درآورند و خداوند با آن ها هر کافر و منافق و شکاکی را ذلیل خواهد کرد.

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ﴾<sup>(۱)</sup> (شاید پروردگارتان به شما رحم کند): یعنی ای مسلمانان! شاید پروردگارتان به شما رحم کند؛ با پیروی از قائم و یاری دادن او و اعتراف به این که او امام واجب الاطاعه است و این که موالات او و موالات ولی اش و نیز دشمنی با دشمنش واجب می باشد.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (این قرآن به درست ترین آیین ها راه می نماید): یعنی آیاتی که از سوره ی اسراء گذشت، شما را به آن چه خود پایدارتر است راه می نماید؛ یعنی به راه مستقیم یعنی به امام مهدی (علیه السلام).

﴿وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾ (و مؤمنانی را که کارهای شایسته به جای می آورند بشارت می دهد که از پاداشی بزرگ برخوردار خواهند شد): مؤمنین را به قائم (علیه السلام) بشارت می دهد و این که برای قیامش تلاش کنند. زمینه سازی برای قیام قائم (علیه السلام) همان صالحات است، همان نماز و همان برترین کارها (خیر العمل) می باشد.

﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (و برای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، عذابی دردآور مهیا کرده ایم): آخرت عبارت است از امام مهدی (علیه السلام) و کسانی که زمینه ساز آن حضرت هستند؛ عبارت اند از ملکوت آسمان ها و

زمین، همان رؤیای صالح مؤمن، همان فطرتی که خداوند مردم را به آن فطرت بیافریده است؛ و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند کافرند هرچند ادعای مسلمانی داشته باشند.

اما ستاره‌ی شش پر: جزئی از میراث‌های انبیا است که قائم محمد بن الحسن المهدی (علیه السلام) آن را به ارث می‌برد. این ستاره به آن حضرت (علیه السلام) اشاره دارد و معنای آن منتصر (پیروز و فاتح) و منصور (یاری‌شده) می‌باشد. یهودیان صهیونیست این ستاره را به سرقت برده‌اند و آن را شعار و نماد خود برگرفتند و برای آن‌ها اشاره‌ای به مصلح جهانی موعود دارد و همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، برای آن‌ها منظور ایلیای نبی (علیه السلام) می‌باشد. کسی که به این ستاره توهین کند و آن را لعن و نفرین نماید، مانند کسی است که کلمه‌ی «الله اکبر» را که صدام (لع) آن را در پرچم عراق قرار داد مورد لعن قرار دهد و از زمره‌ی کسانی می‌شود که مواریث انبیا (علیهم السلام) را لعنت می‌کند!

این ستاره، ستاره‌ی مهدی (علیه السلام) است. از ائمه (علیهم السلام) روایت شده است: «**هنگامی که پرچم حق آشکار شود اهل مشرق و مغرب آن را لعنت می‌کنند**».<sup>(۱)</sup> پس ای مؤمنان، برحذر باشید! اگر لعنت مکانی پیدا نکند، به صاحبش (لعنت‌کننده) باز می‌گردد، همان‌طور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیان فرموده است.<sup>(۲)</sup>

۱- از ابان بن تغلب روایت شده است: شنیدم ابا عبدالله (علیه السلام) می‌فرماید: «**هنگامی که پرچم حق نمایان گردد اهل مشرق و مغرب آن را لعنت می‌کنند. آیا می‌دانی چرا؟**». گفتیم: خیر. فرمود: «از آن‌چه انسان از اهل بیتش پیش از خروجش می‌بیند». بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۳.

۲- ابو حمزه روایت می‌کند: شنیدم ابا جعفر (علیه السلام) می‌فرماید: «**هرگاه لعنت از دهان گوینده خارج شود، میان این دو نفر رفت و برگشت می‌کند؛ پس اگر کسی که لعنت شده است، سزاوار لعن باشد، به او می‌رسد و گرنه به گوینده‌اش برمی‌گردد**». کافی: ج ۲ ص ۳۶۰.

داوود عليه السلام داوود ما است، سلیمان عليه السلام سلیمان ما است، و هیکل، هیکل ما مسلمانان است نه هیکل یهودی‌های صهیونیست که قاتلان پیامبرانند. سرزمین مقدس، سرزمین ما است که باید آزاد و فتح شود و پرچم «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» بر آن به اهتزاز درآید. ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup> (نزدیک‌ترین کسان به ابراهیم همانا پیروان او و این پیامبر و مؤمنان هستند و خداوند یاور مؤمنان است).  
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین (و انتهای کلام ما، این که ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است).

**پرسش ۲۴:** معنای سبع مثنی.

معنای سبع مثنی چیست؟

**پاسخ:**

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾<sup>(۲)</sup> (ما سبع المثنی و قرآن بزرگ را به تو دادیم). مثنی در این آیه عبارت است از آیات سوره‌ی فاتحه.<sup>(۳)</sup>  
«مثنی» از «ثنا» به معنای مدح و ستایش گرفته شده است و آیات سوره‌ی فاتحه

۱- آل عمران: ۶۸

۲- حجر: ۸۷

۳- به امیرالمؤمنین عليه السلام گفته شد: ای امیر مؤمنان، ما را از «بسم الله الرحمن الرحيم» آگاه نما. آیا جزو سوره‌ی فاتحه است؟ فرمود: «آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را قرائت می‌فرمود و آن را آیه‌ای از آن می‌دانست و می‌فرمود: فاتحه‌ی کتاب همان سبع مثنی است». امالی شیخ صدوق: ص ۲۴۰.

هفت آیه است که همگی آن‌ها مدح و ثنای خداوند سبحان و متعال می‌باشد؛ از این رو سبع مثنای نامیده شده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این حالت «الثانی المثنی» است یعنی مدح کننده و حمد کننده و اگر آن را سوره‌ی حمد بنامی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود، حمد کننده یا محمد و احمد می‌شود.

تمام قرآن در فاتحه است و از همین رو خداوند منتش را با سوره‌ی مبارک فاتحه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) مختص می‌گرداند. از آن‌جا که قرآن شرح و تفصیل فاتحه است، قرآن از نظر اهلس به طور کامل مدح و ثنای خداوند سبحان و متعال می‌باشد؛ بنابراین صحیح است که قرآن جملگی مثنای نامیده شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هَدَىٰ اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلْ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾<sup>(۱)</sup> (خدا بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی متشابه و مثنای، که از تلاوت آن، کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند، از خوف، تنشانشان بلرزد؛ سپس تن و جانیشان به یاد خدا بیارآمد. این راه خدا است که هر که را بخواهد به آن راهنمایی می‌کند و هر که را خدا گمراه کند او را هیچ راهنمایی نخواهد بود).

مثنای ناطق همان ائمه (علیهم السلام) می‌باشند. آن‌ها هفت آیه‌ی ثنا و ستایش بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این زمین و در تمام عوالم هستند که فرشتگان به خدمت‌گزاری و پیروی از آن‌ها و ضربه زدن به دشمنان خدا در پیشگاه‌شان مفتخرند و ایشان عبارتند از: علی، فاطمه، حسن، حسین و هشت امام از فرزندان حسین (علیهم السلام) و قائم مهدی (علیه السلام) و ائمه از فرزندان قائم مهدی (علیه السلام) و از آن‌ها (علیهم السلام) روایت شده است که این‌ها خودشان مثنای

هستند<sup>(۱)</sup>: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ (ما سبع المثانی و قرآن بزرگ را به تو دادیم).

باقی مانده‌ی آل محمد ﷺ،

رکن شدید احمدالحسن،

وصی و فرستاده‌ی امام مهدی ﷺ به سوی تمامی مردمان  
تأیید شده با جبرئیل، تسدید شده با میکائیل، یاری شده با اسرافیل

﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

(فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر، و خداوند شنوا و دانا است)

اول ذی الحجه ۱۴۲۴ هـ. ق (برابر با ۴ بهمن ۱۳۸۲)

---

۱- از ابو جعفر ﷺ روایت شده است که فرمود: «ما همان مثنای هستیم که خداوند به پیامبرمان ﷺ عطا فرمود. ما وجه خداییم که بین دیدگان شما در زمین رفت و آمد می‌کنیم. می‌شناسد ما را آن کس که شناخته و جاهل است به ما آن که نادان است». توحید صدوق: ص ۱۴۰.



# فهرست

تقدیم ..... ۴

پیش‌گفتار ..... ۵

- پرسش ۱: خدا را با خدا بشناس، یعنی چه؟ ..... ۲۳
- پرسش ۲: چرا ابراهیم علیه السلام فقط ستاره و ماه و خورشید را دید؟ ..... ۲۴
- پرسش ۳: چگونه ابلیس برای اغواگری وارد بهشت شد و درختی که آدم علیه السلام از آن خورد چه بود؟ ..... ۲۷
- پرسش ۴: شبهه‌ی تجلی داشتن خداوند متعال در نجاست‌ها! ..... ۳۲
- پرسش ۵: آیا بسمله سوره‌ی فاتحه با بقیه فرق می‌کند؟ ..... ۳۵
- پرسش ۶: معنی اینکه تمام قرآن در «باء» و آن «باء» همان امیر المؤمنین است ..... ۳۷
- پرسش ۷: چگونه ابراهیم می‌گوید ستاره، ماه و خورشید پروردگار من است؟ ..... ۳۹
- پرسش ۸: معنی حدیث قدسی «ای احمد! اگر تو نبودی آسمان‌ها را خلق نمی‌کردم» ..... ۴۵
- پرسش ۹: معنای سخن جبرئیل علیه السلام: «به خدا سوگند ارکان هدایت منهدم شد» ..... ۴۹
- پرسش ۱۰: معنی گفتار امیر المؤمنین علیه السلام: «اگر پرده از برابرم برداشته شود» ..... ۵۰
- پرسش ۱۱: حروف مقطعه در قرآن ..... ۵۲



- پرسش ۱۲: اسم‌هایی که خداوند سبحان به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ آموخت. ..... ۵۴
- پرسش ۱۳: معنی حدیث قدسی «روزه برای من است و من خودم پاداش آن هستم» ..... ۵۵
- پرسش ۱۴: معنی سخن امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هر کس به من ملحق شود شهید می‌شود» ..... ۵۶
- پرسش ۱۵: رشد میوه‌ها با خاکی که بقایای اجساد در زمین می‌باشد! ..... ۶۲
- پرسش ۱۶: ابلیس از ملائکه است یا از جنیان؟ ..... ۶۳
- پرسش ۱۷: علت برگزیده شدن انبیا، فرستادگان و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و عصمت آن‌ها. .... ۶۴
- پرسش ۱۸: منظور از قلب و رگ گردن در آیه‌ی ۱۹ انفال و ۱۶ ص. .... ۶۹
- پرسش ۱۹: معنای محکم و متشابه. .... ۷۱
- پرسش ۲۰: معنی سخن حق تعالی: «فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ» (پس وای بر آن نمازگزاران). ۷۸
- پرسش ۲۱: بوسیدن دست علمای دین! ..... ۸۶
- پرسش ۲۲: به قتل رسیدن قبطی به دست موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در سوره‌ی قصص: ۱۴ و ۱۹. .... ۸۷
- پرسش ۲۳: معنای کلمه‌ی اسرائیل و ستاره‌ی شش‌پر. .... ۹۱
- پرسش ۲۴: معنای سبع مثنائی. .... ۱۰۲



